روزنامه نسیم
روزنامه صبح ایران
www.nasimnews.com
سه شنبه۱۶ بهمن ۱۴۰۳ -۵ شعبان ۱۴۴۶ -۴ فوریه ۲۰۲۵
سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و ورزشی شماره ۷۳۸۶ -سال بیست‌وهفتم -تک شماره ۱۰۰۰۰ تومان

سرلشکر موسوی: ارتش با سینه ستبر و سربلندی ایستاده است
ص ۸

سرلشکر سلامی: موشکهای ما می توانند هر دشمنی را زیر ضربه قرار دهند
ص ۸

ادامه ناترازی برق، گاز، بنزین و گازوئیل در سال آینده

سود قاچاق سوخت؛ یک میلیارد تومان در هر دقیقه

در صفحه۲

پزشکیان :همه باید خدمتگزار مردم باشیم

ضرورت اجتناب از هرحرکتی که مردم را عصبانی می کند

در صفحه۸

در صفحه۲

رئیس سازمان برنامه و بودجه اعلام کرد

بهره‌برداری از راه‌آهن چابهار – زاهدان تا پایان سال آینده

در صفحه۲

تذکر یک نماینده به قوه قضائیه:

برای نمایندگان خط و نشان نکشید

در صفحه۲

زنگ خطر کلاهبرداری طلای آنلاین به صدا درآمد

در صفحه۲

معاون وزیر کشاورزی:

برنج ۲۰۰ هزار تومانی نداریم؛ خبر کذب است

یادداشت

ظهور مقاومت محلی؛ چالش جدی اسرائیل در سوریه

اسرائیل که در حال تشدید حضور نظامی خود در جنوب سوریه و تثبیت اشغالگری در این منطقه است، با چالش خطرناکی به نام مقاومت مردمی مواجه شده است.

رژیم صهیونیستی در حال تشدید و تسریع حضور نظامی خود در مناطقی در جنوب سوریه برای ماندن به مدت طولانی‌تر در این مناطق است.مناطقی که پس از سقوط نظام اسد در ۸دسامبر آن را اشغال کرده و با ساخت پایگاه نظامی و شبکه‌ای از جاده‌ها تا جولان اشغالی سوریه در حال تثبیت حضورش است. این در حالی است که مقاومت محلی در سوریه برای مقابله با این اشغالگری، در حال شکل‌گیری و تثبیت است.

روزنامه واشنگتن‌پست نیز در یادداشتی با استناد به تصاویر ماهواره‌ای ابعادی از ساخت‌وسازهای جدید رژیم صهیونیستی در خاک سوریه بعد از تجاوز ارتش این رژیم به این کشور به دنبال سقوط حکومت بشار اسد را فاش کرد.

ویلیام گودهیند تحلیلگر تصاویر ماهواره‌ای از شرکت "کانتستد گراند"، به واشنگتن پست گفت: "دو پایگاه جدید در حال ساخت در منطقه‌ای که تا همین اواخر تحت کنترل سوریه بود، دیده می‌شود که ظاهراً پایگاه‌های دیده بانی پیشرفته هستند. ساختار و سبک این پایگاه‌ها مشابه پایگاه‌های موجود در بخش اشغالی بلندی‌های جولان توسط اسرائیل است".

به گفته وی، پایگاه احداث شده در جباتا الخشب به میزان بیشتری تکمیل شده و به نظر می‌رسد که پایگاه دیگری در فاصله کمی در جنوب آن، در حال ساخت است. وی افزود که پایگاه اولی دید بهتری را برای سربازان فراهم می‌کند، در حالی که پایگاه دومی و همینطور پایگاه سوم که احتمالاً قرار است در قسمت پاکسازی شده در فاصله دورتری در جنوب ساخته شود، دسترسی بهتری به شبکه جاده‌های منطقه ایجاد می‌کنند.

بهانه‌تراشی اسرائیل با هدف تداوم اشغال اراضی سوریه در چنین فضایی، ارتش رژیم صهیونیستی در پاسخ به پرسش‌هایی درباره ماهیت و مدت فعالیت خود در جنوب سوریه می‌گوید که "نیروهای ارتش در جنوب سوریه، در منطقه حائل و در نقاط استراتژیک برای حفاظت از ساکنان شمال اسرائیل عملیات می‌کنند"

.بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، پیشتر با اشاره به "نگرانی های امنیتی "گفته بود که حضور این نیروها نامحدود است.دهم ژانویه گذشته، روزنامه یدیعوت آحارونوت به نقل از مقامات ارشد اسرائیل نوشت که اسرائیل باید حضور خود را در محدوده عملیاتی ۱۵ کیلومتری در داخل خاک سوریه حفظ کند تا "اطمینان حاصل شود که متحدان نظام جدید در این کشور نمی‌توانند به سمت ارتفاعات جولان موشک شلیک کنند".

مقامات اسرائیلی همچنین بر ضرورت ایجاد یک منطقه نفوذ به وسعت ۶۰ کیلومتر در داخل سوریه و تحت کنترل دستگاه اطلاعات اسرائیل برای نظارت و جلوگیری از توسعه تهدیدات احتمالی تاکید کردند.

در چنین شرایطی، دیده‌بان حقوق بشر سوریه، عصر دیروز یکشنبه اعلام کرد که یک پهپاد اسرائیلی، یک خودروی نظامی متعلق به اداره عملیات نظامی سوریه را در نزدیکی روستای السویسه در حومه قنیطره هدف قرار داده است. امری که نشان می‌دهد اسرائیل به بهانه تهدیدهای امنیتی، قصد ندارد به هیچ‌یک از مطالبات بین‌المللی برای عقب‌نشینی از سوریه پاسخ مثبت دهد.

دولت سوریه هیچ کارت فشاری نداردعرابی عرابی تحلیلگر سیاسی در مصاحبه با العربی الجدید گفت که دولت جدید سوریه "هیچ کارت فشاری بر طرف اسرائیلی ندارد تا آن را وادار به عقب نشینی از اراضی تحت اشغال خود پس از سقوط نظام اسد در دسامبر گذشته کند".

وی افزود که این کشور ظرفیت نظامی برای مقابله با اسرائیل را ندارد و از سوی دیگر نظام کنونی حاکم بر آن، هنوز به صورت دیپلماتیک از سوی جامعه بین‌الملل به رسمیت شناخته نشده است لذا چاره‌ای جز ارسال پیام‌های اعتراض‌به سازمان ملل و شورای امنیت سازمان ملل در خصوص تداوم حملات اسرائیل و درخواست مداخله آنها برای وادار کردن تل آویو به پایبندی به توافقات بین المللی تنظیم کننده اوضاع نظامی سوریه و اسرائیل ندارد.

وی افزود در مرحله بعد، دمشق می‌تواند با امضای توافق‌نامه دفاعی مشترک با ترکیه، زمینه را برای احداث پایگاه نظامی ترکیه در جنوب سوریه با هدف بازدارندگی اسرائیل فراهم کند. این بیشترین کاری است که دمشق می‌تواند در طول دو سال آینده برای مقابله با اسرائیل انجام دهد.

از سوی دیگر سرتیپ مصطفی فرحات تحلیلگر نظامی، در مصاحبه با العربی الجدید، گفت که اسرائیل "کنترل مکان‌های بااهمیت استراتژیک از جمله جبل‌الشیخ را در جنوب سوریه به دست گرفته..اکنون باید از صفر ارتش را بسازیم تا با اسرائیل مقابله کنیم".

وی بر این باور است که رابطه سوریه با عمق عربی و ترکیه به سوریه توانایی بیشتری برای مقابله با جاه‌طلبی‌های اسرائیل می‌دهد.این تحلیلگر نظامی سوری می‌گوید: "زمانی که ارتش جدید سوریه ساخته شود در مقابل حملات اسرائیل بیکار نخواهد ماند، ما برای هیچکس منبع خطر نخواهیم بود و نخواهیم پذیرفت که کسی برای ما خطر باشد.

مقاومت محلی در جنوب سوریه در سایه عدم توانایی حکومت جدید سوریه در مقابله نظامی با تحریک‌های مستمر اسرائیل در جنوب سوریه، اشغالگران صهیونیست در حال حرکت در اعماق جنوب سوریه برای نخستین‌بار در روز جمعه گذشته در حومه قنیطره در یک رویداد "غیر عادی" با مقاومت روبرو شدند.به گفته منابع خبری محلی، نیروهای اسرائیلی جمعه گذشته به روستای طرنجه در حومه قنیطره رسیدند و دو نفر را در آنجا دستگیر کردند و به صورت تصادفی شروع به تیراندازی به سوی هر جنبنده‌ای در این روستا کردند و سپس از آنجا عقب‌نشینی کردند. ارتش رژیم صهیونیستی اما طی بیانیه‌ای اعلام کرد که "پنج فرد مسلح به سمت نیروهای اسرائیلی در شمال منطقه حائل سوریه و بلندی‌های جولان اشغالی، تیراندازی کردند که با پاسخ مشابه ارتش مواجه شدند. این درگیری هیچ تلفاتی به همراه نداشت"اما سعید المحمد فعال سوری در گفت‌وگو با العربی الجدید این داستان‌سرایی اسرائیل را رد و آن را در چارچوب خبرسازی‌های اسرائیل دانست و گفت که دو غیرنظامی در مقابل گشتی اسرائیلی در چارچوب دفاع از خود، مقاومت کردند.

منابع محلی نیز گزارش دادند پس از این درگیری مسلحانه، بالگردهای اسرائیلی برای تأمین امنیت عقب‌نشینی نیروهای مهاجم مداخله کرده و نیروهای مهاجم از نارنجک‌های دودزا استفاده کردند.روز چهارشنبه هفته پیش نیز اهالی استان قنیطره در تجمعی خواستار خروج اشغالگران از این استان شدند. در روزهای اخیر در استان درعا نیز تجمعات مشابهی علیه ارتش اسرائیل برگزار شده است.اما طبق آخرین گزارش‌ها، ارتش اشغالگر از زمان سقوط دولت بشار اسد، ۴۵ روستا را در جنوب سوریه به اشغال خود در آورده است.

گزارش

ادعای موروثی بودن آثار هخامنشی و ساسانی در موزه خصوصی شیراز!

وزارت میراث فرهنگی: دنبال راهکار برای تعیین تکلیف آثار باستانی موزه جندی شاپور هستیم

موزه خصوصی جندی‌شاپور در اقدامی مغایر با قوانین میراث‌فرهنگی در ایران و یونسکو اقدام به نگهداری و نمایش آثار هخامنشی، ساسانی و اشکانی کرده است. این در حالی است که مدیرکل موزه‌ها و اموال منقول فرهنگی وزارت میراث فرهنگی درخصوص نگهداری این آثار توسط یک موزه خصوصی، توجیه مشخصی و شفاف ندارد و در رابطه با منشاء و چگونگی جمع آوری آثار هزاران ساله موزه جندی شاپور به نقل قول وکیل موزه جندی شاپور پرداخت که گفته است: "این آثار به صورت موروثی به دست آنها رسیده است."

هنوز مشخص نیست که سکه‌های هخامنشی و ساسانی، خنجرها و شمشیرهای عصر مفرغ، دستبندهای نقره ساسانی و زنگوله پیش از میلاد و مجسمه گاو عصر مفرغ به همراه مجسمه سفالی الهه ساسانی و ریتون هخامنشی و ده‌ها ظرف سفالی که احتمالاً متعلق به قبور یا محوطه‌های باستانی هستند و ده‌ها آبگینه ساسانی چگونه از اجداد و نیاکان مدیران موزه جندی شاپور به آن‌ها به ارث رسیده است؟

ارثیه هخامنشی و ساسانی؟

"علی دارابی" قائم مقام وزیر میراث فرهنگی و معاون میراث‌فرهنگی کشور در پاسخ به این پرسش که منشاء آثار هخامنشی، اشکانی و ساسانی موزه خصوصی جندی شاپور کجاست؟ اعلام کرد: برخی از این آثار از حفاری‌های غیرمجاز به دست نیامده است و اشیایی هستند که از اجداد و نیاکان مالکان در این موزه خصوصی نگهداری می‌شوند. مجموعه داران، بخش خصوصی و برخی که آثار قدیمی دارند اینها آثاری از تابلوهای نقاشی و کوزه‌ها دارند که نگهداری آن‌ها غیرقانونی نیست.

معاون میراث فرهنگی در پاسخ به این پرسش ایلنا که آیا آثار تاریخی هخامنشی، ساسانی و اشکانی موزه‌های خصوصی از جمله موزه خصوصی جندی شاپور شیراز در سامانه جام به ثبت رسیده و تحت نظارت میراث‌فرهنگی است؟ ادامه داد: این بخش از پرسش شما که آیا اصالت سنجی، نظارت و ثبت اشیاء تاریخی موزه جندی شاپور در سامانه جام انجام شده یا خیر درست است و این آثار عملا باید در سامانه جام ثبت شود تا بر حفظ و اصالت سنجی این آثار نظارت شود.

او گفت: وجود اعتماد میان میراث فرهنگی و مجموعه داران مهم است. از ۸۴۷ موزه در کشور، بخش عمده‌ای از آن‌ها در اختیار مجموعه‌داران، بخش خصوصی، بانک‌ها و نیروهای مسلح و دستگاه‌های دیگر است و تملک کمتر از ۳۰۰ موزه در اختیار میراث فرهنگی است. ما چه کار باید بکنیم؟ نخست، باید به این مجموعه‌ها اعتماد داشته باشیم و در عین حال نظارت کنیم و اشیاء در اختیار آن‌ها را ثبت کنیم.

وکیل جندی شاپور می‌گوید آثار هخامنشی و ساسانی ارثیه مالک است

"لیلا خسروی" رئیس اداره کل موزه‌ها نیز در رابطه با وضعیت آثار باستانی در اختیار موزه خصوصی جندی شاپور به خبرنگار ایلنا اعلام کرد: در خصوص موزه خصوصی جندی شاپور شیراز پیگیری‌ها انجام شده و پرونده پیگیری‌ها درباره این موزه را نیز با خودم آورده‌ام. در واقع من هم به عنوان یک باستان‌شناس همین دغدغه‌های شما را دارم.

او گفت: موزه خصوصی جندی شاپور از سال ۹۵ مجوز مجموعه داری گرفته است و وکیل موزه جندی شاپور نیز که در جلسات شرکت می‌کرد، اعلام کرده است، تمام این اشیاء به صورت موروثی به آن‌ها رسیده است. البته در شورایی که برگزار شده، تعهدنامه محضری از ایشان گرفته شده تا این اشیاء حفظ، نگهداری و مرمت شوند و در سامانه جام نیز ثبت شوند.

تلاش برای تعیین تکلیف آثار باستانی موزه خصوصی جندی شاپور

مدیرکل امور موزه‌ها گفت: در حال حاضر از اشیاء موجود در موزه جندی‌شاپور ۲هزار ۳۵۷ قلم در سامانه جام ثبت شده است و سالانه هم باید مجوز خود را تمدید کند چراکه مجوز از سوی معاونت به آن‌ها داده می‌شود و مدیرکل میراث فرهنگی استان فارس هم باید به کار آن‌ها نظارت کند.

خسروی افزود: در آخرین مرحله هم گزارشی که از موزه جندی شاپور در اختیار ما قرار گرفت، مشخص کرده است که آثار این موزه کم و زیاد نشده و گویا اقدامات حفاظتی هم برای آثار انجام داده اند.

مدیرکل امور موزه‌ها اما در سخنان پایانی خود و در پاسخ به این پرسش که مگر می‌شود شمشیر عصر مفرغ و ریتون هخامنشی موروثی به مالک یک موزه خصوصی رسیده باشد و داشتن چنین آثاری در موزه‌های خصوصی براساس قوانین یونسکو و قوانین داخلی غیر قانونی است و باید به نفع دولت توقیف شود؟ گفت: به نظر شما اگر این اشیاء ثبت و ضبط و در سامانه جام وارد شود بهتر است یا از مسیر قاچاق از کشور خارج شود؟ در حال حاضر این آثار تحت نظر وزارت میراث فرهنگی اما در اختیار این موزه است، گر چه براساس قوانین نمی‌توان گفت جمع آوری این آثار کار درستی بوده، منت‌ها در لحظه‌ای تصمیم گرفته شده که این اشیاء در اختیار موزه خصوصی جندی شاپور و تحت نظارت ما باشد. اما از شما می‌خواهیم هر راهکار و راه حل منطقی که دارید در اختیار ما بگذارید تا بدانیم باید با این موزه چکار کنیم؟

قوانین جزایی ایران چه می‌گوید؟

اظهارات مقامات وزارت میراث فرهنگی مشخص می‌کند برغم آن که آن‌ها تاکید دارند که آثار هخامنشی و ساسانی و اشکانی و عصر مفرغ موجود در موزه خصوصی جندی شاپور که وکیل این موزه مدعی است، به صورت "موروثی" به این موزه رسیده است، با اتکاء به قوانین داخلی و جهانی متعلق به دولت است و نباید این موزه به جمع آوری این آثار اقدام می‌کرد.

براساس تبصره ماده ۵۶۲ قانون مجازات اسلامی، خرید و فروش اموال تاریخی - فرهنگی حاصل از حفاری غیرمجاز ممنوع است و خریدار و فروشنده، علاوه بر ضبط اموال فرهنگی به حبس از شش ماه تا سه سال محکوم می‌شوند. همچنین براساس قوانین مرتبط با میراث فرهنگی در کشور، افرادی که اشیای تاریخی - فرهنگی را حتی به صورت به صورت تصادفی در اختیار داشته باشند و برای تحویل این آثار به وزارت میراث فرهنگی اقدام نکنند به ضبط اموال مکشوفه محکوم می‌شوند.

ارثیه باستانی یا خرید از حفاران غیرمجاز و بازار قاچاق؟

امید غنمی، مدیرکل سابق حقوقی وزارت میراث فرهنگی، گردشگری و صنایع دستی نیز در گفتگو با ایلنا، درباره منشاء این آثار اعلام کرد: موزه‌ها و افراد تمام اشیای روی خاک را که مجوز نگهداری داشته باشند و می‌تواند از ۱۵۰ سال قبل به صورت موروثی به دست آن‌ها هم رسیده باشد، امکان نگهداری از آن‌ها دارد و حتی با مجوز نیز قابلیت خروج از کشور دارند. اما یک ریتون هخامنشی یا اثر اشکانی بعید است از هزاران سال قبل به صورت موروثی به دست کسی رسیده باشد. یا حاصل حفاری غیرمجاز است یا حاصل خرید و فروش قاچاق اشیای تاریخی است که در هر دو صورت جرم است و مجازات دارد و ممنوع است و تمام این آثار باید به نفع دولت ضبط شوند.

او درباره چگونگی رسیدگی به آثار باستانی در اختیار موزه خصوصی جندی شاپور گفت: اداره کل موزه‌ها باید بررسی کند که اشیای باستانی چگونه به دست موزه خصوصی جندی شاپور رسیده است. اصلا اداره کل موزه‌ها می‌تواند مشخص کند که این آثار حاصل از حفاری غیرمجاز بوده و اصلا می‌توانسته بصورت موروثی به آن‌ها رسیده باشد یا نه؟ بنده به لحاظ حقوقی می‌گویم اشیای زیرخاکی حاصل حفاری غیرمجاز است و موروثی به دست آمدن آن‌ها غیرممکن است و باستان‌شناس‌ها تشخیص می‌دهند که شیء قبلا زیرخاک بوده و به صورت حفاری غیرقانونی به دست آمده است. چون حفاری‌های علمی همگی در اختیار وزارت میراث فرهنگی است و هیچکس نمی‌تواند حفاری غیرعلمی به جز وزارت میراث فرهنگی انجام دهد. بنابراین تمام آثاری که حاصل از حفاری غیرمجاز است باید به نفع دولت ضبط و توقیف شود.

امید غنمی با اشاره به لزوم ضبط اشیای باستانی با قدمت بیش از ۴۰۰ سال از موزه‌های خصوصی یا اشخاص حقیقی اعلام کرد: متاسفانه خیلی کارها در کشور انجام نمی‌شود و ساماندهی اموال منقول در کشور نیز صورت نگرفته است.

شرط بین‌المللی برای نمایش آثار باستانی در موزه‌های خصوصی

قوانین ملی و جهانی موزه داری صراحت دارد که هیچ شیء تقلبی نباید در هیچ موزه‌ای اعم از خصوصی یا دولتی نگهداری شود. همچنین آثار به دست آمده از حفاری‌های غیرمجاز یا آثار خریداری شده از بازار قاچاق در موزه‌های دولتی و خصوصی نباید به نمایش گذاشته شوند مگر آن که شناسنامه اثر بطور کامل مشخص باشد. مثلا در آن ذکر شده باشد فلان اثر از فلان قاچاقچی از محموله فلان در فلان گمرک کشف و ضبط شده است. همچنین هیچ موزه خصوصی و دولتی حق خرید و فروش اشیای باستانی قاچاق را ندارد. براساس قوانین موزه داری آثار باستانی به نمایش درآمده در موزه‌های خصوصی تنها در صورت داشتن شناسنامه مشخص که توسط مامورین گمرکات یا مامرین مقابله با قاچاق اشیای تاریخی ضبط شده باشند، نه آثاری که جعل باشند یا به صورت قاچاق خریداری شده باشند قابلیت نمایش با ذکر جزییات دارند.

اما موزه‌های خصوصی در چه صورت می‌توانند آثار باستانی که عمر آن‌ها بیش از ۴۰۰ سال است را به نمایش بگذارند؟ براساس قوانین بین المللی، این آثار باید ابتدا از محموله‌های قاچاق در گمرکات کشورها به صورت قانونی کشف و ضبط شده باشند. سپس به دولت آن کشور تحویل شوند و اگر وزارتخانه متولی قصد نمایش این آثار در یک موزه خصوصی یا واگذاری آثار را داشته باشد، باید پس از اصالت‌سنجی شیء، شناسنامه دار کردن اثر و کنترل فهرست اموال موزه مورد نظر، محموله‌های توقیف شده را باید با نظارت اداره کل موزه‌های خود به نفع منابع عمومی دولت به مزایده بگذارد و پس از آن نظارت کامل دولت بر آن شیء نیز اعمال شود.

در شناسنامه اثر نیز باید حتما ذکر شود که اشیای به نمایش گذاشته شده یا در اختیار موزه مورد نظر، چگونه و با طی چه تشریفاتی به آن موزه راه یافته است. در غیر اینصورت نمایش آثار باستانی در موزه‌های خصوصی یا دولتی کاملا غیرقانونی است. این قوانین بین المللی موزه داری در تمام جهان رعایت می‌شود و بخش مهمی از قوانین مرتبط با ایکوم جهانی و موضوع موزه داری جهان است. این اتفاق در موزه خصوصی جندی شاپور نیفتاده و آثار باستانی به نمایش درآمده در این موزه تنها با ذکر عنوان و قدمت اثر نه به نمایش عمومی که به نمایش خصوصی درآمده‌اند و نگرانی‌ها از فعالیت این موزه و منشاء جمع آوری آثار این موزه را افزایش داده است.

مگر می‌شود آثار هخامنشی و ساسانی ارثیه افراد باشد؟

امین طباطبایی فعال میراث فرهنگی در استان فارس نیز درباره وضعیت موزه خصوصی جندی شاپور شیراز به ایلنا می‌گوید: دو نکته درباره آثار باستانی در اختیار موزه خصوصی جندی شاپور مطرح است. معاونت میراث فرهنگی کشور که متولی حفاظت و صیانت از آثار تاریخی است به جای آن که مجری و مروج اجرای قانون باشد و اگر نقصی در اجرای قانون موزه داری وجود داشته به رفع نقایصص بپردازد، اقدامی برای تدقیق قوانین موزه داری انجام نداده و حتی آنجا هم که قانون صراحت دارد در اختیار داشتن اشیای هخامنشی، ساسانی و اشکانی و آثار بیش از ۴۰۰ سال قدمت توسط اشخاص و موزه‌های خصوصی تخلف است، یاز هم به وظیفه خود درباره موزه خصوصی جندی شاپور عمل نکرده است.

او گفت: اشیاء باستانی هزاران‌ساله مردم ایران، آثاری نیستند که به صورت موروثی به مالکین موزه‌های خصوصی منتقل شده باشند و پذیرفتن این موضوع که یک موزه خصوصی در کشور آثار هخامنشی و ساسانی و اشکانی را به صورت موروثی در اختیار دارد، غیرممکن است. در موضوع بررسی منشاء آثار باستانی در اختیار موزه جندی شاپور هم وزارت میراث فرهنگی به جای آنکه قوانین موزه داری را اجرا و قاطعانه عمل کند، هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. حتی زمانی که اطلاع‌رسانی اولیه درباره آثار باستانی دراختیار موزه جندی شاپور در برخی رسانه‌ها صورت گرفت باز هم در اجرای قانون از سوی وزارت میراث فرهنگی درباره تعیین تکلیف آثار باستانی ارزشمند در اختیار این موزه خصوصی اهمال شد.

شرکت ملی پست جمهوری اسلامی ایران

آگهی مناقصه عمومی یک مرحله ای همزمان با ارزیابی (یکپارچه) خرید تجهیزات مراکز داده شرکت ملی پست

شرکت ملی پست جمهوری اسلامی ایران در نظر دارد مناقصه عمومی یک مرحله ای همزمان با ارزیابی (یکپارچه) خرید تجهیزات مراکز داده شرکت ملی پست به شماره سامانه ۲۰۰۳۰۰۳۰۶۷۰۰۰۰۶۶، را از طریق سامانه تدارکات الکترونیکی دولت برگزار نماید.

کلیه مراحل برگزاری مناقصه از دریافت اسناد مناقصه تا ارائه پیشنهاد مناقصه گران و بازگشایی پاکت ها از طریق درگاه سامانه تدارکات الکترونیکی دولت(ستاد) به آدرس www.setadiran.ir انجام خواهد شد . لازم است مناقصه گران در صورت عدم عضویت قبلی ، مراحل ثبت نام در سایت مذکور و دریافت گواهی امضای الکترونیکی را جهت شرکت در مناقصه محقق سازند.

تاریخ انتشار مناقصه در سامانه: ساعت ۸ صبح روز چهارشنبه تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۱۷
مهلت زمانی دریافت اسناد مناقصه از سایت : ساعت ۱۹ روز یکشنبه تاریخ ۱۴۰۳/۱۱/۲۱
مهلت زمانی ارائه پیشنهاد : ساعت ۱۶ روز دوشنبه تاریخ ۱۴۰۳/۱۲/۰۶
زمان بازگشایی پاکات : ساعت ۸ صبح روز سه شنبه تاریخ ۱۴۰۳/۱۲/۰۷
اطلاعات تماس دستگاه مناقصه‌گزار جهت دریافت اطلاعات بیشتر در خصوص اسناد مناقصه و ارائه پاکت‌های الف به آدرس: تهران – میدان رسالت - ابتدای خیابان نیروی دریایی- نبش کوچه سهند - ساختمان شرکت ملی پست - طبقه اول منطقه پستی شمال شرق تهران- دفتر مرکزی حقوقی، املاک و قراردادها – دبیرخانه کمیسیون معاملات ارسال نمایند.

• متقاضیان می توانند جهت دریافت اطلاعات فنی و کارشناسی از طریق شماره تماس ۰۹۱۲۲۵۷۳۱۳۶ – آقای شیخلو ارتباط برقرار نمایند.

شناسه آگهی : ۱۸۷۸۹۰۲
م الف /۳۸۸۸

کانال دو

مقام صهیونیست: ۲۰۲۵، سال جنگ خواهد بود

رئیس ستاد مشترک ارتش رژیم صهیونیستی، سال جاری میلادی را سال جنگ دانست. رژیم صهیونیستی از اکتبر ۲۰۲۳ تاکنون درگیر جنگ غزه بوده است و همچنین وارد جنگ با لبنان و مداخلات نظامی در سوریه و یمن شده است. گرچه با استقرار آتش بس در غزه، امیدواری‌ها برای پایان توحش صهیونیست‌ها در منطقه افزایش یافته است، اما مقامات صهیونیست همچنان بر طبل جنگ می‌کوبند.بر این اساس، ایال زامیر، رئیس جدید ستاد مشترک ارتش رژیم صهیونیستی اعلام کرد: سال ۲۰۲۵، سال منازعه و جنگ خواهد بود.با این حال، وی از ارائه جزئیات بیشتر در این باره اجتناب کرد.

هشدار اتحادیه اروپا به ترامپ: قاطعانه به مسئله تعرفه‌ها پاسخ داده خواهد شد

اتحادیه اروپا در واکنش به اقدامات اخیر دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا اعلام کرد که در صورت تحقق تهدیدها و تعرفه ها، قاطعانه پاسخ خواهد داد.سخنگوی اجرایی اتحادیه اروپا با اشاره به این که روابط تجاری و سرمایه گذاری این اتحادیه با آمریکا از بزرگترین روابط اقتصادی در جهان است، تاکید کرد که این اقدامات ترامپ هزینه‌های کسب‌وکار را افزایش می‌دهد و به کارگران و مصرف‌کنندگان نیز آسیب می‌زند.وی همچنین افزود که این تعرفه های گمرکی در روند اقتصادی ایجاد اختلال می کنند و باعث تحریک رشد نرخ تورم نیز می شوند. بنابراین آن ها برای همه طرفین آسیب زا هستند.

مخالفت کی‌یف با موضع واشنگتن درباره جنگ اوکراین

فرستاده ویژه رئیس‌جمهور آمریکا در امور روسیه و اوکراین گفت که اگر کی‌یف و مسکو می‌خواهند به‌طور موفقیت‌آمیز از طریق مذاکره به راه‌حلی برای جنگ جاری دست یابند، باید امتیازاتی بدهند. «کیت کلوگ» فرستاده ویژه رئیس جمهور آمریکا در امور روسیه و اوکراین که به تازگی از سفر خود به کی‌یف بازگشته است در گفت‌وگویی تاکید کرد که مسکو و کی‌یف برای مذاکره موفقیت‌آمیز و دست یافتن به راه‌حلی برای جنگ می‌بایست امتیازاتی بدهند.اما مشاور ارتباطات رئیس جمهور اوکراین این اظهارات را را رد کرد.

دست رد اتحادیه عرب به سینه «ترامپ»

دبیرکل اتحادیه عرب نیز با طرح گستاخانه رئیس جمهور آمریکا در خصوص فلسطینی‌ها مخالفت کرد.احمد ابوالغیط دبیرکل اتحادیه عرب در جریان دیدار با هماهنگ کننده ویژه سازمان ملل در امور صلح خاورمیانه تاکید کرد که کوچاندن فلسطینی‌ها مردود است.وی افزود: راه کار بهبود شرایط، در بازسازی فوری نوار غزه نهفته است. ابوالغیط تاکید کرد: این طرح خطرناک می‌تواند یک خطر ماهیتی برای آرمان فلسطین ایجاد کند. هدف صهیونیست‌ها این است که نوار غزه را غیرقابل سکونت کنند.دو طرف در این دیدار بر ضرورت ادامه اجرای آتش بس در نوار غزه تاکید کرده و سناریوی کوچاندن فلسطینی‌ها را به عنوان یک تهدید خطرناک برای ثبات منطقه رد کردند.

قطع کمک های مالی آمریکا به آفریقای جنوبی از سوی ترامپ

رئیس جمهور آمریکا کمک های مالی به آفریقای جنوبی را به دلایل واهی قطع کرد.آمریکا سالانه میلیاردها دلار به عنوان کمک‌های خارجی به کشورهای مختلف اعطا می‌کند. این کمک‌ها در حقیقت به ابزاری در دستان واشنگتن برای اعمال نفوذ در کشورهای مختلف به منظور تأمین منافع آمریکا تبدیل شده است.بر این اساس، دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا کمک‌های این کشور به آفریقای جنوبی را قطع کرد.وی اعلام کرد: کمک‌های مالی آمریکا به آفریقای جنوبی را به دلیل آنچه که رفتار بد این کشور با طبقه خاصی از مردم خوانده، قطع می‌کند.

مکزیک: حاکمیت ما قابل مذاکره نیست

رئیس جمهور مکزیک به اقدام اخیر ترامپ علیه کشورش واکنش نشان داد.دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا که در کارزار انتخاباتی خود بارها بر جنگ تجاری با کشورهای خارجی تاکید کرده بود، اکنون از اعمال تعرفه‌های سنگین گمرکی علیه چین، مکزیک، و کانادا خبر داده است؛ مسئله‌ای که خشم مقامات این کشورها را به دنبال داشته است. بر این اساس، کلودیا شینباوم، رئیس جمهور مکزیک در واکنش به تعرفه‌های ۲۵ درصدی آمریکا علیه کالاها و خدمات صادراتی این کشور به ایالات متحده، گفت: حاکمیت و تمامیت ارضی مکزیک قابل مذاکره نیست.

انحلال یک گروه تروریستی در جمهوری آذربایجان

سرویس‌های امنیتی آذربایجان از نابودی یک گروه تروریستی که قصد حملات در منطقه قوسار را داشتند، خبر دادند.در بیانیه مشترک سرویس امنیت ملی آذربایجان و وزارت کشور آذربایجان آمده است: «اعضای گروه قصد انجام حملات تروریستی در منطقه قوسار را داشتند که در آن مخفیگاه‌های مخفی حاوی سلاح و مواد منفجره ایجاد کردند».این بیانیه افزود: «در این عملیات امنیتی تعدادی از اعضای این گروه از جمله سرکرده آنها و تعدادی دیگر نیز دستگیر شدند.»

شرط الجزایر برای عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی

رئیس‌جمهور الجزایر اعلام کرد که کشورش با یک شرط آماده عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی است. «عبدالمجید تبون»، رئیس‌جمهور الجزایر اعلام کرد که کشورش با یک شرط آماده عادی‌سازی روابط با رژیم صهیونیستی است.تبون در مصاحبه‌اش با روزنامه لوبینیون فرانسه گفت: «الجزائر روابط با اسرائیل را در روزی که کشور کامل فلسطین تشکیل شود عادی‌سازی می‌کند.»در این مصاحبه تبون علاوه بر تعدادی از مسائل داخلی و بین‌المللی به روابط کشورش با فرانسه پرداخت.

ترامپ: دیگر کشور احمقی نخواهیم بود

رییس جمهور آمریکا در سخنانی به منظور استدلال جنگ تعرفه ای خود علیه برخی کشورها گفت: دیگر کشور احمقی نخواهیم بود.«دونالد ترامپ» رییس جمهور آمریکا گفت: آن روزها تمام شد، آمریکا با کانادا، مکزیک و چین (و تقریباً همه کشورها) کسری تجاری زیادی دارد.رییس جمهور آمریکا ادامه داد: آمریکا ۳۶ تریلیون دلار بدهی دارد و ما دیگر کشور احمقی نخواهیم بود.دونالد ترامپ» رییس جمهور آمریکا پیشتر نیز در شبکه اجتماعی خود موسوم به «تروث سوشال» نوشه بود: ما صدها میلیارد دلار برای یارانه دادن به کانادا می‌پردازیم. ما به هیچیک از چیزهایی که آنها دارند، نیاز نداریم.

ترکیه ۲ پایگاه نظامی در سوریه احداث می‌کند

روزنامه ترکیه‌ای به نقل از منابع گزارش داد که ترکیه ممکن است در آینده نزدیک ۲ پایگاه نظامی در سوریه احداث و در آن جنگنده‌های اف ۱۶ مستقر کند.ترکیه و سوریه توافق دوجانبه دفاعی امضا خواهند که به موجب آن، آنکارا کمک‌هایی برای برای دمشق به جهت مواجه با تهدیدات ناگهانی فراهم می‌کند و انتظار که این توافقنامه به زودی به امضا برسد. بر اساس این گزارش، نیروهای ترکیه همچنین ارتش سوریه و خلبانان آن را آموزش داده، ۲ پایگاه نظامی در این کشور احداث و ۵۰ جنگنده اف–۱۶ را برای جلوگیری از حملات هوایی به سوریه تا زمان بازسازی کامل نیروی هوایی این کشور، در این پایگاه‌ها مستقر می‌کنند.

رئیس‌جمهور تایوان: تایپه و پکن به صلح نیاز دارند

رئیس‌جمهور تایوان خواستار گفت‌وگو با چین به جای مقابله شد. «لای چینگ ته» گفت: «با توجه به تغییرات چندلایه در سطح بین‌المللی، تایوان و پکن نیاز دارند تا به جای مواجهه و مقابله، برای دست‌یابی به صلح گفت‌وگو کنند». لای، که چین از او به عنوان یک جدایی طلب بیزار است، مرتبا خواستار گفت‌وگو با پکن که فشارهای سیاسی و نظامی علیه تایوان که افزایش داده، شده است.هم چین و هم تایوان از سوی دولت جدید آمریکا که تعرفه هایی را بر چین اعمال کرده است و تایوان را به اقدامدت مشابه تهددی کرده است با فشار رو به رو هستند.

ادامه ناترازی برق، گاز، بنزین و گازوئیل در سال آینده

سود قاچاق سوخت؛ یک میلیارد تومان در هر دقیقه

استاد دانشگاه صنعتی‌شریف با بیان اینکه مشکل اصلی ما نه تولید بلکه مصرف است، گفت: با این وجود هنوز هم تمام تمرکز بر تولید معطوف بوده و مصرف رها شده است، ادامه این روند در سال آینده کشور را در معرض ۳۳ درصد ناترازی در گاز، ۳۵ درصد برق، ۲۰ درصد بنزین و ۵ درصد در حوزه گازوئیل قرار خواهد داد.

هاشم اورعی ، درباره چرایی بروز ناترازی انرژی در کشور اظهار داشت: ابتدا باید بدانیم که چرا غول چهارم انرژی جهان این چنین غرق در ناترازیست. ما با تولید ٤.٢٥ میلیون بشکه نفت و میعانات گازی در روز در رتبه پنجم جهان قرار داریم و در سال ۲۰۲۳ میلادی با تولید ۲۵۲ میلیارد متر مکعب گاز پس از امریکا و روسیه جایگاه سوم را به خود اختصاص داده‌ایم. بدین ترتیب با تولید ۸.۵ تا ۹ میلیون بشکه معادل نفت خام در روز چهارمین تولید کننده نفت وگاز جهان هستیم. کشورهای آمریکا، روسیه و عربستان با تولید به ترتیب ۳۰.٦، ۲۰.۵ و ۱۱.٦ میلیون بشکه معادل نفت خام در جایگاه اول تا سوم قرار دارند.

ارزش انرژی مصرفی ۵۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور

وی افزود: در حوزه انرژی الکتریکی با تولید سالانه ۳۸۰ میلیارد کیلووات ساعت در رتبه ۱۱ جهان قرار داشته و حدود یک درصد برق جهان را تولید می‌کنیم. بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که در بخش تولید آمار امیدوارکننده است، اما مشکل بر سر مصرف است، مصرف سالیانه کشور ٦۵۰ میلیون بشکه فراورده نفتی، ۲۵۰ میلیارد مترمکعب گاز و ۳۸۰ میلیارد کیلووات ساعت برق جمعا به ارزش ۱۸۰ میلیارد دلار است. فاجعه از اینجا آغاز می‌شود که ارزش انرژی مصرفی ٤۰ تا ۵۰ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور است.

سال آینده ۳۳ درصد در حوزه گاز، ۳۵ درصد برق، ۲۰ درصد بنزین و ۵ درصد گازوئیل ناترازی خواهیم داشت

استاد دانشگاه صنعتی‌شریف با بیان اینکه مشکل اصلی ما نه تولید بلکه مصرف است، گفت: با این وجود هنوز هم تمام تمرکز بر تولید معطوف بوده و مصرف رها شده است، ادامه این روند در سال آینده کشور را در معرض ۳۳ درصد ناترازی در گاز، ۳۵ درصد برق، ۲۰ درصد بنزین و ۵ درصد در حوزه گازوئیل قرار خواهد داد.

تولید ناخالص داخلی جهان ۲.۲ برابر ایران؛ شدت مصرف انرژی ایران ٤.٤ برابر جهان

وی بیان کرد: در حال حاضر ما در رتبه چهارم مصرف گاز جهان قرار داشته و باتوجه به اینکه متوسط تولید ناخالص داخلی جهان ۲.۲ برابر ایران است، به این نتیجه می‌رسیم که شدت مصرف انرژی ایران ٤.٤ برابر جهان است، یعنی چنانچه دیگر کشورها برای تولید کالا و یا ارائه خدمتی ۱۰ واحد انرژی مصرف کنند، ما برای تولید همان کالا و یا ارائه همان خدمت ٤٤ واحد انرژی مصرف می‌کنیم.

در حوزه تجدیدپذیر از همه کشورهای جهان عقب مانده‌ایم

اورعی تصریح کرد در بخش انرژی تجدیدپذیر در سال ۲۰۲۳، ۳۰ درصد از برق مصرفی جهان توسط منابع تجدیدپذیر تامین شده که حدود نیمی از آن به برقابی و مابقی به انرژی بادی و خورشیدی اختصاص دارد. نکته قابل توجه اینکه رشد بخش بادی و خورشیدی به مراتب بیشتر از برقابی است، اما در ایران سهم انرژی تجدیدپذیر از برق مصرفی ناچیز و کمتر از یک درصد است و در این بخش تقریبا از همه کشورهای جهان عقب مانده‌ایم.

شیب منفی تمرکز بر نفت و گاز

وی ادامه داد: با مرور روند توسعه انرژی تجدیدپذیر در جهان در دوره زمانی ۲۰۱٤ تا ۲۰۲۵ این واقعیت روشن می‌شود که جهان شاهد جهش قابل توجه انرژی بادی و خورشیدی بوده و همه پیش‌بینی‌ها تا میانه قرن میلادی جاری یعنی تا سال ۲۰۵۰ حاکی از آن است که استفاده از زغال‌سنگ به عنوان آلاینده‌ترین سوخت فسیلی برای تولید برق تقریبا متوقف شده و تمرکز بر نفت و گاز با شیب منفی ملایم‌تر کاهش خواهد یافت. نکته قابل توجه اینکه سهم انرژی هسته‌ای نیز از سبد انرژی الکتریکی جهان افزایش نیافته و تنها سهم انرژی بادی و خورشیدی شاهد رشد قابل توجه خواهد بود، بطوریکه پیش‌بینی می‌شود دوسوم برق مصرفی جهان از این دو منبع تجدیدپذیر تامین شود.

پرداخت ۱۲۷ میلیارد دلار یارانه انرژی در ایران

رئیس هیات مدیره انجمن انرژی‌های تجدیدپذیر ایران با اشاره به یارانه انرژی تصریح کرد: طبق اعلام آژانس بین‌المللی انرژی، ایران با پرداخت ۱۲۷ میلیارد دلار یارانه انرژی در سال پس از روسیه و جلوتر از چین و عربستان سعودی رتبه دوم را به خود اختصاص داده است.

سود قاچاق سوخت؛ یک میلیارد تومان در هر دقیقه

وی در ادامه به موضوع قاچاق اشاره و اظهار داشت: اخیرا رؤسای قوای مقننه و مجریه اعلام کردند که روزانه تا ۳۰ میلیون لیتر سوخت مایع قاچاق می‌شود، طبق محاسبات بنده سود حاصل از این تجارت بیش از یک میلیارد تومان در هر دقیقه است، تجارتی به این گستردگی را دیگر نمی توان قاچاق نامید شاید و این ماجرا به این معنی نیست که چون قیمت انرژی در کشور خیلی ارزان است مقادیر قابل توجهی قاچاق می‌شود بلکه اصل ماجرا این است که چون باید قاچاق شود قیمت سوخت ارزان می‌ماند و از آنجا که ناترازی نه تنها در انرژی بلکه در آب، هوا، اقتصاد و حتی در سیاست منطقه‌ای وجود دارد پس نتیجه می‌گیریم که ناترازی نه علت بلکه معلول است.

سهم ایران ۰.٤۲ درصدی ایران از اقتصاد جهانی

اورعی در ادامه به موضوع افق چشم‌انداز ۱٤۰٤ اشاره و اظهار داشت: علیرغم برخورداری از رتبه دوم در ذخایر گاز، چهارم در نفت و پنجم در منابع طبیعی جهان سهم‌مان از اقتصاد جهانی ۰.٤۲ درصد و از تجارت جهانی تنها ۰.۲٤ درصد است. در ۷ ماه اول سال جاری تراز تجاری بدون نفت منفی ۷ میلیارد دلار و صادرات نفت و میعانات مثبت ۲۷ میلیارد دلار بوده که وابستگی شدید اقتصاد ملی به صادرات نفت را نشان می‌دهد. در نیمه اول دسامبر ۲۰۲٤، صادرات نفت کشور از ۱.۷ میلیون بشکه در روز در دوره مشابه سال قبل به ۱.۲ کاهش یافته است.

اوضاع اقتصاد ایران ریشه در فرهنگ و تاریخ دارد

وی گفت: بی‌انصافی است اگر بخواهیم همه کاستی‌ها را به حساب دولت بگذاریم، ما خودمان هر کدام یک دولت هستیم، این مساله فرهنگی است و ریشه در تاریخ ما دارد.

رئیس سازمان برنامه و بودجه اعلام کرد

بهره‌برداری از راه‌آهن چابهار – زاهدان تا پایان سال آینده

رئیس سازمان برنامه و بودجه گفت: در حال حاضر تکمیل خط آهن از چابهار به سمت زاهدان در حال انجام و از زاهدان تا خاش در مرحله بعدی تمام می‌شود. ان‌شاءالله تا پایان سال آینده خط آهن چابهار – زاهدان را به بهره‌برداری خواهیم رساند.

سید حمید پور محمدی در یک برنامه تلویزیونی اظهار کرد: خط راه آهن اصلی از چابهار آغاز می‌شود و به سرخس و مشهد می‌رسد، اما در فاز اول، از چابهار باید آن را به زاهدان برسانیم. با مشاهده نقشه در زاهدان خط سبزی مشاهده می‌شود که به کرمان و اصفهان می‌رسد و تا آنجا خط آهن داریم.

وی افزود: اگر بتوانیم این میزان را سریع‌تر تمام کنیم، به عبارتی از جنوب علاوه بر بندعباس یک خط آهن شمال – جنوب دیگر داریم. درحال حاضر کار با سرعت از چابهار به سمت زاهدان در حال انجام است و از زاهدان تا خاش تمام می‌شود و ان‌شاءالله تا پایان سال آینده خط آهن چابهار – زاهدان را به نتیجه برسانیم.

به گفته پورمحمدی، براساس جدول زمان‌بندی این پروژه حدود ۲۰ هزار میلیارد تومان منابع می‌خواهد که به وزارتخانه و پیمانکار ارائه دهیم.

رئیس سازمان برنامه و بودجه اظهار کرد: علاوه بر موارد گفته شده کریدور ساحلی از بندر گواتر تا خرمشهر نیز در حال انجام است و راه آهن از چابهار به زاهدان انجام می‌شود.

وی در ادامه صحبت‌هایش با بیان اینکه محور جاسب، محمدآباد و ریگان در حال انجام است، تشریح کرد: همچنین کریدور ریمدان – بندرعباس هم در حال اجراست و اسکله‌های صیادی لایه‌روبی می‌شوند و بیمارستانی در منطقه میناب و چابهار در حال ایجاد شدن است.

به گفته او، موضوع سدهای ما نیز توسط دولت یا بخش خصوصی در حال پیگیری بوده و فرودگاه‌های آن منطقه در حال تجهیز است.

خطر گرد و غبار در ۱/۵ میلیون هکتار از تالاب‌های ایران

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست گفت: اکنون ۱.۵ میلیون هکتار از تالاب‌های کشور در معرض گرد و غبار قرار دارند و باید با اولویت به این مسئله توجه شود.

شینا انصاری در مراسم گرامیداشت روز جهانی تالاب‌ها در سالن همایش‌های مبین انرژی عسلویه با اشاره به ثبت سه شهر بابل، کیاشهر و گندمان در فهرست شهرهای تالابی کنوانسیون رامسر اظهار کرد: امروز تالاب گندمان به عنوان بیست‌وهفتمین تالاب ایران در کنوانسیون رامسر ثبت شد که اتفاق بزرگی است.

معاون رئیس جمهور با بیان اینکه مدیریت تالاب‌ها با مشکلات متعددی مواجه است، افزود: کانون‌های گردوغبار، انواع آلودگی‌ها، فاضلاب‌ها و پسماندها تالاب‌ها را تهدید می‌کند و به‌عنوان مخاطرات حیات تالاب‌ها محسوب می‌شود و گونه‌های آبزی،کنارآبزی و پرندگان مهاجر در معرض تهدید قرار دارند.

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست اهمیت تالاب‌ها در معیشت مردم، تثبیت کربن، تعدیل آب و هوا و کاهش گرد و غبار را بسیار مهم دانست و بیان کرد: نیاز آبی تالاب‌ها از موارد مهمی است که در دولت چهاردهم با توجه به رویکرد رئیس جمهور و تاکید بر توسعه پایدار اقدامات خوبی صورت گرفته است.

وی با بیان اینکه رئیس جمهور و دولت وفاق بر توسعه پایدار و محیط زیست تأکید دارد، گفت: در روز جهانی تالاب مصوبات مهمی با حضور معاون اول رئیس جمهور تصویب شد.

انصاری با اشاره به قانون حفاظت از تالاب‌ها بر برگزاری نشست‌ها با حضور معاون رئیس جمهور اضافه کرد: تلاش می‌شود با تشکیل جلسات مصوبات محیط زیستی در تالاب‌ها با اولویت تامین نیاز آبی عملیاتی شود در غیر این صورت تالاب‌ها با مشکلات عدیده مواجه می‌شود.

رئیس سازمان حفاظت محیط با اشاره به اینکه زیست پایدار در شرایط محیط زیستی و اکوسیستم‌های ارزشمند کشور باید به تالاب‌ها توجه ویژه شود، تصریح کرد: اکنون ۱.۵ میلیون هکتار از تالاب‌های کشور در معرض گرد و غبار قرار دارند و باید با اولویت به این مسئله توجه شود.

معاون رئیس جمهور همکاری سمن‌ها و سازمان‌های مردم نهاد را مورد تأکید قرار داد و تصریح کرد: برای رفع مشکلات زیست‌محیطی نیاز به همکاری و مشارکت سمن‌ها و نهادهای مردمی و جوامع محلی است.

وی ادامه داد: اجتماع‌سازی مسائل محیط زیست و همکاری مردم در رفع مشکلات محیط زیستی در دولت چهاردهم بسیار حائز اهمیت است.

خطر خشکسالی میانکاله و خلیج گرگان تا ۳ سال دیگر

معاون سازمان حفاظت محیط زیست گفت: درحال حاضر در تالاب میانکاله لایروبی انجام شده و به دنبال تامین اعتبار برای پمپاژ هستیم و اگر پمپاژ انجام نشود، تا سال ۱٤۰۸ تا ۱٤۱۰، تالاب میانکاله و خلیج گرگان را از دست می‌دهیم.

احمدرضا لاهیجان‌زاده معاون محیط زیست دریایی و تالاب‌های سازمان حفاظت محیط زیست در مراسم روز جهانی تالاب‌ها در شهر عسلویه استان بوشهر اظهار کرد: ۲۰ سال پیش می‌خواستند تالاب حله بوشهر را از محیط زیست بگیرند و حقابه آن را به کشاورزان بدهند که با دعوا و به سختی جلوی این کار را گرفتیم اما اکنون دیدگاه به محیط زیست بهتر شده است.

وی با اشاره به مزایای تالاب‌ها، ادامه داد: ماهی‌های تالاب‌ها پروتئین ۱ میلیارد نفر در سراسر جهان را تامین می‌کنند. ٤۰ درصد جانوران آبزی و خشکی‌زی در تالاب‌ها زندگی و تولیدمثل می‌کنند. تقویت تاب‌آوری و کاهش اثرات تغییر اقلیم از مهمترین کارکردهای تالاب است.

معاون سازمان حفاظت محیط زیست بیان کرد: ۹۰ درصد بلایای طبیعی مربوط به آب است و اکر در سال ۱۳۹۸ هورالعظیم و شادگان نبوند شهرهای شادگان، هویزه و دیگر شهرهای جنوب خوزستان غرق می‌شدند. همچنین ٦٦۰ میلیون نفر در سراسر جهان معیشت ماهیگیری وابسته به تالاب دارند.

لاهیجان‌زاده با اشاره به تالاب میانکاله گفت: درحال حاضر لایروبی انجام شده و به دنبال تامین اعتبار برای پمپاژ هستیم. درحال حاضر آب با سرعت ۲۰ سانتی‌متر در چهارسال درحال پسروی است و اگر پمپاژ انجام نشود، تا سال ۱٤۰۸ تا ۱٤۱۰، تالاب میانکاله و خلیج گرگان را از دست می‌دهیم.

خبر

تذکر یک نماینده به قوه قضائیه: برای نمایندگان خط و نشان نکشید

یکی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی در تذکری با طرح پرسش و ادعایی مبنی بر اینکه چرا بر خلاف اصل ۸٦ قانون اساسی برخی از مقامات قضایی به خود جرات می‌دهند که به جای برخورد با مفسدان و پاسخگویی درباره عملکرد خود، برای برخی از نمایندگان خط و نشان بکشند؟ از رئیس قوه قضائیه خواست تا به این وضع پایان دهد.

عباس بیگدلی نماینده مردم تاکستان در مجلس شورای اسلامی در جلسه روز گذشته صحن مجلس شورای اسلامی در تذکری به رئیس قوه قضاییه گفت: نمایندگان مجلس موظف هستند مطالبات مردم را فریاد بزنند و دستگاه قضایی نیز موظف است مانند دوران شهید رئیسی در کنار صدای فسادستیزی و عدالت خواهی نمایندگان مجلس بایستد. هنوز خاطرات شیرین ایستادگی ایشان در خصوص موضوعاتی مانند هفت تپه، هپکو، دشت مغان و برخورد با طبری‌ها فراموش نشده است؛ اتفاقاتی که باعث امیدواری جامعه برای مبارزه با فساد شده بود.

وی خطاب به رئیس قوه قضائیه ادامه داد: چرا بر خلاف اصل ۸٦ قانون اساسی برخی از مقامات قضایی به خود جرات می‌دهند که به جای برخورد با مفسدان و پاسخگویی درباره عملکرد خود، برای برخی از نمایندگان خط و نشان بکشند؟ آقای اژه‌ای لطفاً به این وضع پایان دهید.

معاون وزیر کشاورزی:

برنج ۲۰۰ هزار تومانی نداریم

خبر کذب است

معاون وزیر کشاورزی گفت: چیزی به نام برنج ۲۰۰ هزار تومانی نداریم و این تنها یک خبر فِیک است.

اکبر فتحی، معاون برنامه‌ریزی و اقتصادی وزیر کشاورزی و دبیر ستاد هماهنگی امنیت غذایی در گفت‌وگو با خبرنگار ایلنا افزایش قیمت برنج ایرانی به محدوده ۲۰۰ هزار تومان را تکذیب و تصریح کرد: قیمت ۲۰۰ هزار تومان برای برنج ایرانی به هیچ وجه وجود ندارد و این تنها یک خبر فِیک است و در واقع یک نفر با این هدف که قیمت‌سازی کند این خبر را منتشر کرده اما حالا کار به جایی رسیده که رسانه‌های رسمی کشور هم این خبر را منتشر می‌کنند و در واقع رسانه‌ها هم کمک می‌کنند ایشان به هدفش برسد.

وی افزود: شما یک فروشگاه را به من نشان دهید که برنج را با قیمت ۲۰۰ هزار تومان در هر کیلو عرضه می‌کند و باز هم تاکید می‌کنم که چیزی به نام برنج ۲۰۰هزار تومانی نداریم.

زنگ خطر کلاهبرداری طلای آنلاین به صدا درآمد

به نظر می رسد بعد از کلاهبرداری بزرگ سکه ثامن و کوروش کمپانی حالا نوبت به فروش طلا در فضای آنلاین رسیده است که اغلب با فروش سوتی و کمتر از یک گرمی طلا خریداران را ترغیب به خرید با بودجه‌ای بسیار کم تشویق می‌کند؛ درحالی که می‌تواند زمینه ساز خالی فروشی و بازی با پول مردم را فراهم کند.

پلتفرم‌های فروش طلای آنلاین این روزها با انواعی از شگردهای جدید خالی فروشی، فروش سکه‌هایی با عیار پایین و یا فروش طلایی با ناخالصی دیده شده است اقدام به کلاهبرداری و سوء استفاده از مردم کرده‌اند که همین مسئله بسیاری از خریداران را نقره داغ کرده است.

برخی از سایت‌های فروش آنلاین طلا نه عضو اتحادیه طلا و جواهر بوده و نه دارای نشان اینماد یا نشان تجارت الکترونیک از وزارت صمت هستند یا اگر هم دارای مجوز باشند مجوزشان برای مردم در سایت قابل مشاهده نیست.

برخی از سایت‌ها، حتی امکان خرید طلای آب‌شده کمتر از ۱۰۰ هزار تومان را برای مشتریان فراهم می‌کنند. درحالی که خبری از تحویل طلا به صورت فیزیکی نیست ازسویی دیگر، برخی دیگر از این پلتفرم‌ها در صفحات مجازی اقدام به فروش طلا با عیار پایین کرده و دراین میان هیچ کس هم پاسخگو نیست.

به تازگی، سردار حسین رحیمی، رئیس پلیس امنیت اقتصادی فراجا در یک برنامه تلویزیونی نسبت به خرید طلا از این پلتفرم‌ها هشدار داد و اعلام کرد: با پیگیری ویژه پلیس و دستور مقامات قضائی، بیش از یک و نیم تن طلا را از شرکت‌ها گرفته و در اختیار بانک‌های عامل ازجمله کارگشا و ملت قرار داده شد و آمارها نشان می‌دهند که بیش از ۱۰ میلیون نفر از این پلتفرم‌ها طلای آب‌شده خریداری کرده‌اند که مشخص نیست تضمین سرمایه‌ای که مردم در این پلتفرم‌ها گذاشته‌اند چه مبنایی دارد؟

گیلان

مدیرکل منابع طبیعی استان خبر داد
۱.۲ میلیون اصله درخت در بین شهرداری‌های گیلان توزیع می‌شود

مدیرکل منابع طبیعی گیلان با اشاره به آغاز درختکاری در استان، گفت: آمادگی داریم که یک میلیون تا یک میلیون و ۲۰۰ هزار اصله نهال را در اختیار شهرداران و دستگاه‌های دولتی دارای عرصه جهت کاشت درخت قرار دهیم.
سید مازیار رضوی در نشست استانداران گیلان با شهرداران و روسای شوراهای اسلامی شهر، با اشاره به تعهد ایران برای کاشت یک میلیارد درخت طی چهار سال، اظهار کرد: گازهای گلخانه‌ای مهمترین عامل تغییر اقلیم هستند.
وی با بیان اینکه درختکاری و پوشش سبز گیاهی نقش مهمی در ترسیب کربن دارد، افزود: اگرچه استان گیلان دارای جنگل‌های ارزشمند و میراثی هیرکانی است، اما کشور ما در اقلیم خشک و نیمه‌خشک قرار دارد و میانگین بارش سالانه در ایران بین ۲۲۵ تا ۲۵۰ میلیمتر است.
مدیرکل منابع طبیعی و آبخیزداری گیلان با اشاره به اجرای پویش مردمی کاشت یک میلیارد درخت در ایران در بازه ۱۴۰۶ – ۱۴۰۲، اظهار کرد: باید سالانه ۲۵۰ میلیون اصله نهال بکاریم که سهم گیلان هشت میلیون است؛ از آذرماه سال گذشته، نهالکاری را در گیلان آغاز کردیم و موفق به کاشت ۱۰ میلیون اصله شدیم که بالاتر از تعهد بود.
رضوی جنگل‌های هیرکانی را یکی از مزیت‌های گیلان دانست و بیان کرد: اگر از جنگل‌های هیرکانی به صورت حفاظت قرق، نگهداری کنیم، شرایط احیا و رویش مجدد درختان وجود دارد که در این راستا نیازمند همکاری جنگل‌نشینان و مردم طبیعت‌دوست گیلان هستیم.
وی با بیان اینکه گیلان به واسطه بارندگی فراوان و شرایط اقلیمی مناسب، یکی از ظرفیت‌های زراعت چوب است، یادآور شد: شهرستان‌های صومعه‌سرا، آستانه اشرفیه و تالش دارای بیشترین سطح زیر کشت زراعت چوب هستند و سالانه ۵۰۰ تا ۷۰۰ هزار مترمکعب چوب تولید می‌کنند.
مدیرکل منابع طبیعی گیلان زراعت چوب را در کنار درختکاری، موجب اشتغالزایی و تامین مواد اولیه چوبی صنایع سلولزی دانست و گفت: هفت میلیون اصله درخت کاشته شده در تعهد سال ۱۴۰۲ مربوط به زراعت چوب بود.
وی با بیان اینکه هشت نهالستان دولتی و ۳۴ نهالستان خصوصی در استان فعالیت می‌کنند، متذکر شد: این نهالستان‌ها در مجموع ۹ تا ۱۲ میلیون اصله نهال در سال تولید می‌کنند؛ در نهالستان‌های دولتی گونه‌های هیرکانی و جنگلی تولید می‌شود، اما ۹۰ درصد نهال‌های تولید شده در نهالستان‌های خصوصی، گونه صنوبر است.
رضوی خاطرنشان کرد: آمادگی داریم که یک میلیون تا یک میلیون و ۲۰۰ هزار اصله نهال را در اختیار شهرداران و دستگاه‌های دولتی دارای عرصه جهت کاشت درخت قرار دهیم؛ درختکاری از هم‌اکنون آغاز شده و تا ۱۵ فروردین‌ماه ادامه دارد.

سرپرست اداره کل تعاون گیلان:
برای حل مشکلات اشتغال باید به دنبال طرح های دانش بنیان برویم

سرپرست اداره کل تعاون،کار و رفاه اجتماعی گیلان کارآفرینی منطبق بر علم و دانش را راهگشای دستگاه های اجرایی دانست و تاکید کرد: باید به سمت طرح های دانش بنیان و فعالیت های منطبق با علم و فناوری نوین برویم.
«علی لقمانی» با تاکید بر لزوم پرداخت هدفمند تسهیلات اشتغال، اظهار کرد: با توجه به تنگناهای اعتباری، باید در پرداخت تسهیلات به صورت هدفمند عمل کنیم.
وی با بیان این که با تعدد طرح های ثبت شده در سامانه اشتغال مواجه هستیم، افزود: یکی از ماموریت های استانی اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی گیلان نظارت بر نحوه پرداخت تسهیلات اشتغالزایی است و لذا باید به احصای طرح های اولویت دار بپردازیم.

شرایط برای جذب فارغ التحصیلان مهیا نیست

سرپرست اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی گیلان یکی از معضلات استان را فارغ التحصیلان بیکار دانست و عنوان کرد: کارگران ساده به راحتی جذب کارخانجات و واحدهای تولیدی می شوند، اما این شرایط برای فارغ التحصیلان مهیا نیست.
لقمانی با بیان اینکه راهی جز دانش بنیان شدن تولید نداریم، ادامه داد: باید به سمت طرح های دانش بنیان و فعالیت های منطبق با علم و فناوری نوین برویم تا مشکل اشتغال حل شود.
وی کارآفرینی منطبق بر علم و دانش را راهگشای دستگاه های اجرایی دانست و بیان کرد: زمینه هم اندیشی دانشجویان رشته های مختلف با کارآفرینان را در دانشگاه ها فراهم خواهیم کرد.

دستگاه های متولی پای کاررفع مشکلات مسکن مهرباشند

سرپرست اداره کل تعاون،کار و رفاه اجتماعی گیلان، با بیان اینکه در حوزه روابط کار به دنبال بررسی دادخواست کارگران در کوتاه ترین زمان ممکن هستیم، اضافه کرد: صیانت از نیروی کار جزو اولویت های سازمانی بوده؛ این در حالی است که فقط در شهرستان رشت با ۵۵۰۰ دادخواست در سال مواجه هستیم.لقمانی از دستگاه های متولی خواست برای رفع مشکلات مسکن مهر پای کار باشند.

تحویل بیش از ۹ هزار واحد مسکن مهر در شهرستان رشت

وی تاکید کرد: در شهرستان رشت ۹۱۳۹ واحد مسکن مهر را تحویل دادیم که متاسفانه با مشکلاتی همچون سند و پایان کار و آسانسور و محوطه سازی و... مواجه هستند و ۱۲۰ واحد دیگر نیز در دست احداث است.
وی اداره کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان را دستگاهی با بیشترین متقاضی حضوری دانست و خاطرنشان کرد: سالانه با مراجعه ۱۰ هزار کارگر و کارفرما مواجه هستیم؛ البته تکریم ارباب رجوع را یک اصل می دانیم و از حق و حقوق کارگر و کارفرما دفاع می کنیم.

طرح جامع مدیریت پسماند گیلان نیازمند بازنگری اساسی

مدیرعامل سازمان مدیریت پسماند با اشاره به اینکه طرح جامع مدیریت پسماند گیلان نیازمند بازنگری اساسی است، تاکید کرد: بازنگری به تنهایی نمی‌تواند مشکلات را حل کند و ما به اقدامات اجرایی فوری نیاز داریم تا بتوانیم برای بهبود وضعیت موجود اقداماتی موثر را انجام دهیم.
شهرام توانا به تشریح وضعیت فعلی و بیان چالش‌ها و راهکارهای پیشنهادی مدیریت پسماند در استان گیلان پرداخت و به اقدامات اجرایی در دست انجام و پیشنهاداتی برای بهبود این وضعیت اشاره کرد و گفت: در گیلان به طور متوسط روزانه حدود ۲۲۰۰ تن زباله تولید می‌شود، این زباله‌ها در هفت پهنه پسماندی شامل آستارا، تالش، رشت، انزلی، لاهیجان، رودسر و رودبار در حال مدیریت هستند.
وی افزود: برای مدیریت حدود ۲۲۰۰ تن زباله تولیدی در روز برخی از پهنه‌ها عملکرد قابل دفاعی دارند، ولی در برخی دیگر به روش سنتی عمل می‌شود که نیازمند بهبود اساسی است.
مدیرعامل سازمان مدیریت پسماند گیلان با بیان اینکه دو کارخانه کمپوست در استان فعال است، گفت: در کارخانه کمپوست رشت به طور متوسط شاهد دریافت و پردازش روزانه ۵۵۰ تن تا ۶۰۰ تن زباله هستیم، کارخانه کمپوست انزلی نیز در حال حاضر می‌تواند حدود ۱۵۰ تن زباله را به طور اصولی پردازش کند. این در حالی است که در دیگر مناطق استان، حدود ۱۳۰۰ تن زباله به شیوه‌های عمدتا سنتی مدیریت می‌شوند که شامل زباله‌های روستایی است.
توانا با اشاره به چالش حضور گردشگران و افزایش جمعیت استان در ایام تعطیلات، ادامه داد: در تعطیلات و بویژه در سه روز پایانی هفته به طور متوسط در گیلان با رشد ۳۰ تا ۴۰ درصدی تولید زباله مواجه هستیم. این افزایش حجم زباله‌ها بویژه در مناطق گردشگری و شهرهایی که پذیرای مسافرانند، چشمگیر است و به نوعی فشار مضاعفی بر جریان تولید و مدیریت پسماند وارد می‌کند.
وی افزود: حسب آمارهای رسمی طی سال گذشته حدود ۷۷ میلیون مسافر وارد استان شده‌اند که از حیث رتبه‌بندی، در جایگاه دوم بعد از مشهد مقدس قرار گرفته‌ایم و این یعنی یک کشور مهمان ما گیلانی‌هاست.
مدیرعامل سازمان پسماند گیلان با بیان اینکه در ایام تعطیلات به طور متوسط ۳۰۰۰ تن زباله در روز تولید می‌شود، خاطرنشان کرد: براساس آمارهای به دست آمده این رقم می‌تواند به ۴۰۰۰ یا حتی بیشتر از ۵۰۰۰ تن در روز نیز برسد که اثرات بصری این فرآیند را می‌توان در وضع موجود حاشیه محورهای ورودی شهرها و روستاهای استان مشاهده کرد. در واقع، این افزایش ناگهانی حجم زباله‌ها منجر به ایجاد مشکلات جدی در مدیریت پسماند استان شده است.

وضعیت مدیریت پسماند در پهنه‌های مختلف

وی در ادامه به وضعیت نابسامان برخی از پهنه‌های پسماندی در استان اشاره کرد که طی حداقل یک دهه گذشته نوعی به هم‌ریختگی را در حوزه مدیریت پسماند استان بویژه در مکان‌های دفن و تل‌انبار و فضاهای پیش‌بینی شده برای احداث تاسیسات پردازش و کمپوست ایجاد کرده است و به ایسنا گفت: در برخی مناطق مانند رضوانشهر و رودبار، شاهد دپوی غیر اصولی زباله‌ها هستیم. دفن غیر اصولی زباله بویژه در طبیعت، علاوه بر آسیب به محیط زیست، مخاطرات بهداشتی و اجتماعی را به دنبال دارد و سیمای شهر و روستا را نازیبا می‌کند.
توانا مشکلات موجود در دیگر پهنه‌ها را برشمرد و تاکید کرد: در رودسر با میراث به جا مانده از یک دهه دپوی پسماند مواجه هستیم و وضعیت کارخانه کودآلی این شهر نیز همچنان در هاله‌ای از ابهام قرار دارد و این موضوع مانع از کارایی درست پهنه حاضر در چرخه مدیریت پسماند در شرق گیلان شده است.
وی با بیان اینکه آستانه اشرفیه و کیاشهر هر کدام به صورت جداگانه اقدام به مدیریت پسماند می‌کنند، افزود: شاهد عدم کارکرد صحیح پهنه لاهیجان و محل دفن تموشل بودیم، البته در دو سال گذشته یک تغییرات مثبت در این حوزه اتفاق افتاد، اما اثرات منفی آن همچنان وجود دارد و تالاب لاهیجان را تحت تاثیر قرار داده است.

بررسی طرح جامع پسماند استان

مدیرعامل سازمان پسماند گیلان درخصوص طرح جامع مدیریت پسماند استان نیز توضیح داد: طرح جامع مدیریت پسماند که به وسیله مشاوران برای گیلان تهیه شده، در بسیاری از موارد کارایی لازم را نداشته است و نخواهد داشت. به عنوان مثال، در طرح پیشنهادی، پهنه آستارا تنها برای ۱۰۰ تن زباله در روز در نظر گرفته شده، در حالی که حجم تولید زباله با توجه به گردشگری بودن و احتمال افزایش جمعیت و فعالیت بندری و ... در این شهرستان، بیش از این است و نیاز به تغییرات اساسی دارد. عدم رعایت این موارد موجب شده طی ۱۰ سال گذشته شاهد یک وضعیت نامناسب و بسیار شکننده در ساحل باشیم. همچنین دفنگاه قروق تالش نیز دارای کارکرد مناسب نبوده و با توجه به تعارضات اجتماعی و محیط زیستی شهرهای اطراف باید در کمترین زمان ممکن، شاهد بهبود پهنه باشیم.
وی طرح جامع مدیریت پسماند را نیازمند بازنگری اساسی و به‌روزرسانی دانست که متناسب با موقعیت‌های اقلیمی استان باشد و ادامه داد: اقدامات اجرایی فوری می‌تواند ضامن قوت بخشیدن به طرح جامع به‌روزرسانده شده باشد، اما باید توجه داشت که بازنگری تنها نمی‌تواند مشکلات موجود را حل کند و ما به اقدامات اجرایی فوری نیاز داریم تا بتوانیم در وضعیت موجود اقداماتی موثر را انجام دهیم.

راهکارها و پیشنهادها برای بهبود وضعیت

توانا به راهکارهای موجود برای بهبود وضعیت مدیریت پسماند اشاره کرد و گفت: در حال حاضر با رویکرد حل مشکلات در شهر رشت در دو محل لندفیل سراوان و کارخانه کودآلی، فعالیت‌هایی در دست اقدام است که با به‌روزرسانی و ارتقای وضعیت کارخانه کودآلی می‌توان بخشی از زباله‌های استان را مدیریت کرد.
وی اضافه کرد: با به‌روزرسانی و پیشرفت برنامه‌ها و تعیین تکلیف لندفیل سراوان و کارخانه زباله‌سوز بیش از ۱۵۰۰ تن از زباله‌های استان گیلان که ۷۵ درصد آن بدون در نظر گرفتن زباله‌های حاصل از حضور گردشگران و سایر موارد مرتبط است، مرتفع می‌شود.
مدیرعامل سازمان پسماند گیلان در بخش دیگری از سخنان خود به ضرورت هماهنگی میان دستگاه‌ها در سطح کلان اشاره کرد و ادامه داد: برای حل مشکلات موجود، دستگاه‌های مختلف دولتی باید در زمینه مدیریت پسماند همکاری بیشتری داشته باشند، بویژه براساس قانون مدیریت پسماند، دو وزارتخانه راه و شهرسازی و جهاد کشاورزی موظف هستند در تعیین محل مدیریت پسماند به وزارت کشور کمک کنند و وزارت کشور نیز براساس تبصره ماده ۱۲ قانون مدیریت پسماند باید اعتبارات و امکانات لازم را برای ایجاد و بهره‌برداری از محل‌های دفن پسماند تامین کند، بی‌شک عدم همکاری و هماهنگی که در سنوات گذشته شاهد آن بودیم باعث نوعی به هم‌ریختگی در وضعیت شکننده پسماند استان شده است.

پیش‌بینی وضعیت آینده

وی با پیش‌بینی وضعیت آینده پسماند در استان، عنوان کرد: ادامه روند رو به رشد تفکیک از مبدا با همکاری شهروندان و دقت نظر شهرداری‌ها و کمک گروه‌های مردم‌نهاد و شرکت‌های دانش‌بنیان، ایجاد بسترهای هوشمند در کنار روش‌های سنتی با بهره‌گیری از به‌روزترین روش‌ها و جذب حداکثری مشترکین در شهر و روستا و تمرکز روی آموزش در مهدهای کودک و مدارس به عنوان یکی از روش‌های جهان‌شمول مدیریت پسماند باید در دستور کار قرار گیرد. اگر در ۱۰ سال گذشته در این حوزه‌ها دقت نظر بود، امروز همه شاهد مسئولیت‌پذیرتر شدن جامعه در حوزه پسماند بودیم. طرح «شهردار مدرسه» نیز که یکی از مولفه‌های حوزه آموزشی مدیریت استراتژیک آینده‌محوری است، دنبال می‌شود.
توانا در ادامه به فرآیندهای در دست اجرا در پهنه‌های استان اشاره کرد و یادآور شد: با اقدامات اجرایی در پهنه‌های آستارا و تالش در کمتر از پنج ماه شاهد تحول خواهیم بود. مشاوران شهرداری‌ها در این دو پهنه طرح‌های خود را در چهار مرحله ارائه دادند که شامل بهسازی وضع موجود، مدیریت و هدایت زباله، تصفیه شیرابه و کاهش میزان آلودگی زمین و آب این دو پهنه است که در نزدیکی دریا قرار دارد. فرآیند جذب سرمایه‌گذار نیز در حال بازبینی است.
وی با بیان اینکه در پهنه بندرانزلی اجرای دو پروژه بهسازی محل تل‌انبار و به‌روزرسانی وضعیت تولید کارخانه کمپوست و ارتقای تصفیه‌خانه را در دستور کار داریم، خاطرنشان کرد: در رشت نیز با تعیین تکلیف زباله‌سوز طی یک سال آینده و انجام فرایندهای اجرایی آن و افتتاح خطوط جدید کارخانه کودآلی در بهمن‌ماه سال جاری، شاهد بهبود در تحویل زباله به کارخانه کود آلی خواهیم بود. همچنین تا یک سال آتی و حسب پیگیری‌های استاندار در سطح ملی، برای جایگزینی سراوان برنامه‌ریزی انجام خواهیم داد.
مدیرعامل سازمان پسماند گیلان با اشاره به اتمام مطالعات ساخت تصفیه‌خانه در پهنه لاهیجان و اخذ بودجه لازم، افزود: فرآیند کاری این پروژه در مرحله مناقصه و جذب پیمانکار بوده، ایجاد سامانه پردازش نیز در کنار افزایش حجم محدوده خازن و راه‌اندازی یک سلول بهداشتی مهندسی در دستور کار قرار دارد.
توانا با بیان اینکه با برگزاری فراخوان جذب سرمایه‌گذار شاهد سرمایه‌گذاری در پهنه رودسر خواهیم بود، گفت: ضمن حل مشکل رودسر، شاهد کاهش میزان زباله ورودی خواهیم بود و زباله‌ها به پهنه‌های جدید وارد می‌شود.
وی با اشاره به پیشرفت ۶۲ درصدی کارخانه کمپوست لنگرود، عنوان کرد: پهنه جدید آستانه اشرفیه و کیاشهر نیز باید تعیین تکلیف شود که تا پایان سال شاهد اخذ مجوزهای لازم توسط سازمان حفاظت محیط زیست خواهیم بود. پهنه رضوانشهر نیز که به دلیل عدم کارکرد صحیح پهنه تالش اتفاق افتاده، در دستور کار قرار دارد و طرح مشاور پس از تایید وزارت کشور به عنوان پهنه جدید به شرط اخذ مجوزها نهایی می‌شود.
مدیرعامل سازمان پسماند گیلان با تاکید بر لزوم اخذ مجوزات لازم و تامین منابع مالی برای اجرای این پروژه‌ها، اضافه کرد: این اقدامات بدون همکاری در تفکیک زباله و بهره‌برداری از روش‌های دانش‌بنیان و همراهی موسسه های مردم‌نهاد میسر نخواهد بود.

سرپرست استاندارد گیلان تاکید کرد
تشدید نظارت استاندارد گیلان بر کم‌فروشی

سرپرست اداره کل استاندارد استان گیلان برخورد با کم فروشی را از مطالبات مهم جامعه برشمرد و گفت : نظارت بر تولیدات و بازار برای مقابله با کم‌فروشی شدت یافته است.
مهدی محمدی، سرپرست اداره کل استاندارد گیلان در گفت‌وگو با ایسنا از تشدید نظارت‌ها بر تولیدات و بازار به‌ویژه در زمینه کم‌فروشی خبر داد و گفت: در سال‌های اخیر، با توجه به چالش‌های اقتصادی، نظارت‌ها به شدت افزایش یافته است. کم‌فروشی در تولیدات یکی از مهم‌ترین مواردی است که در اولویت بازرسی‌ها قرار دارد و در این راستا، سازمان ملی استاندارد ایران اقدامات جدی برای شناسایی و برخورد با این تخلفات در قالب طرح پیش بسته بندی انجام می‌دهد به گونه ای که کم فروشی در بسته بندی کالاها در سطح بازار از ۴۱ درصد به زیر ۲۰ درصد در سال ۱۴۰۲ رسیده است.
وی افزود: کم‌فروشی به عنوان یک فاکتور بحرانی شناخته نمی‌شود، اما به دلیل تاثیرات منفی آن بر جامعه و اقتصاد، مطالبه مردم برای نظارت بر آن افزایش یافته است. سازمان ملی استاندارد ایران در این راستا با همکاری اصحاب رسانه و متخصصین، در تلاش است تا استانداردها را به یکی از مطالبات اصلی مردم تبدیل کند و مردم را به سمت رعایت استانداردها تشویق نماید.
محمدی همچنین به فرایند بازرسی و نمونه‌برداری از واحدهای تولیدی اشاره کرد و گفت: تمامی واحدهای تولیدی که موفق به اخذ پروانه استاندارد می‌شوند، تحت نظارت مستمر قرار دارند. در سال نخست پس از صدور پروانه، شش بار نمونه‌برداری از محصولات و پس از سال اول چهار نمونه برداری از هر محصول انجام می‌شود تا انطباق آن‌ها با استانداردها مورد تایید قرار گیرد. در صورت عدم انطباق، اقدامات لازم انجام خواهد شد که حداقل دو بازرسی توسط کارشناسان اداره کل از واحدهای تولیدی انجام می پذیرد.
سرپرست اداره کل استاندارد گیلان با اشاره به اینکه استفاده از برنامه‌های تلفیقی و همکاری با سازمان‌ها و رسانه‌ها برای گفتمان‌سازی استاندارد با محتوای خاص خود، می‌تواند تاثیرگذار باشد گفت: ما در پی ایجاد گفتمان مشترک برای واحدهای صنعتی و شهروندان نیستیم بلکه هر جامعه هدفی، به فراخور شرایط نیازمند آگاهی‌بخشی هدفمند است، چرا که هر یک از این گروه‌ها نیازهای خاص خود را دارند. به همین دلیل، ضروری است که آگاهی‌ها با توجه به معیارهای متفاوت برای هر گروه ارائه شود.
وی با درنظر گرفتن مولفه اثرگذاری استاندارد در جامعه خاطرنشان کرد: انتشار صرف مقررات سازمانی ممکن است برای عموم مردم جذابیت و اثرگذاری لازم را نداشته باشد. از این رو، تلاش اصلی باید بر این باشد که با همکاری اصحاب رسانه، متخصصین و افراد تاثیرگذار، استانداردها به یکی از مطالبات اصلی مردم تبدیل شوند، به گونه‌ای که آن‌ها داوطلبانه به سمت اجرای استانداردها حرکت کنند.
وی در حوزه بازرسی از واحدهای تولیدی افزود: برای واحدهای تولیدی که مشمول مقررات استاندارد اجباری هستند، فرایند خاصی برای نظارت و تایید کیفیت محصولات وجود دارد. قبل از اخذ پروانه کارگاه، واحدهای تولیدی باید مراحل خاصی را طی کنند که این مراحل تحت نظارت مدیران کنترل کیفیت انجام می‌شود. این فرآیند مستمر و سیستماتیک، اطمینان می‌دهد که مواد اولیه مناسب انتخاب و در فرآیند تولید به درستی استفاده می‌شوند. پس از تولید، نمونه‌برداری از محصولات انجام شده و به آزمایشگاه‌های تایید صلاحیت شده ارسال می‌شود تا انطباق با استانداردها تایید گردد. در صورتی که محصول مطابق با استانداردهای ملی نباشد، پروانه استاندارد ممکن است تعلیق یا ابطال شود. همچنین، در صورت بروز مشکلات بحرانی، پرونده به کمیسیون ماده ۴۲ ارجاع می‌شود.
محمدی اظهار کرد: در سال های اخیر نظارت‌های مستمر اداره کل استاندارد گیلان بر واحدهای تولیدی و در سطح بازار تشدید و افزایش یافته است و در حال حاضر، شناسایی کم‌فروشی و تخلفات در تولیدات به یکی از اولویت‌های اصلی تبدیل شده است.

استاندار گیلان :
نگاه و تمرکز در استان بر بلند مرتبه سازی باشد

استاندار گیلان با تاکید بر لزوم توجه به بلندمرتبه سازی در استان گفت: با توجه به اینکه زمین در گیلان محدود بوده و در عین حال ارزشمندترین دارایی مردم است، باید نگاه و تمرکز در استان بر بلندمرتبه‌سازی باشد و از فضای موجود استفاده مطلوبی شود.
هادی حق شناس در نشست با شهرداران و روسای شورای اسلامی گیلان اضافه کرد: در موضوع تجدید نظر در طرح جامع و تفصیلی شهرها فضا به سمت بلندمرتبه سازی خواهد رفت از اینرو این موضوع باید در استان بویژه شهرها توجه جدی شود.
نماینده عالی دولت در گیلان ادامه داد: ما باید این دارایی(زمین) را به نسل‌های بعدی تحویل دهیم؛ گیلان استانی است که با فرونشست زمین مواجه نیست و ظرفیت بلندمرتبه سازی را دارد.
وی با تاکید بر لزوم توجه شهرداران به سیما و منظر شهری اظهار کرد: با انتخاب پروژه‌های خوب و ایجاد زیرساخت های مناسب در شهرها، سیمای شهری نیز تغییر خواهد کرد.
وی با بیان اینکه بودجه شهرداری‌های استان حدود ۱۱ همت است و شهرداری رشت ۵۰ درصد کل این بودجه را به خود اختصاص داده‌است، افزود: باید از این منابع در راستای توسعه شهرها بویژه رشت از نظر مبلمان، زیرساخت ها و ارتقاء فضای سبز بهره مناسب گرفته شود.
وی در ادامه با اشاره به نقش درخت در تولید اکسیژن و تاکید بر ایجاد فضای سبز در مناطق مختلف گیلان اضافه کرد: شهرداران و اعضای شورای اسلامی در استان به موضوع درختکاری و افزایش سرانه فضای سبز بیش از پیش توجه کنند.
حق شناس با بیان اینکه پسماند مساله نخست گیلان بوده که باید کار اساسی برای رفع این مشکل انجام شود، اظهار کرد: مساله پسماند و رفع مشکلات مربوط به آن باید برای شهرداری‌ها بسیار مهم باشد؛ فرصت نامحدود برای رفع این مشکل وجود ندارد و سریع باید تصمیم گرفت و اقدام کرد.
نماینده عالی دولت در گیلان بیان کرد: زباله باید دفع یا دفن شود، امکان دفع زباله به دلیل بالابودن آب‌های زیرزمینی در گیلان وجود ندارد از اینرو باید فکر دیگری شود.
وی با تاکید بر لزوم توجه به موضوع تفکیک زباله از مبدا و نقش آفرینی شبکه‌های اجتماعی برای افزایش سطح آگاهی مردم برای این کار مهم اظهار کرد: اهمیت تفکیک زباله از مبدا باید توسط شهرداری‌ها تبیین شود، انجام این کار بسیاری از مشکلات زیست محیطی را رفع می‌کند.
استاندار گیلان در خاتمه از شهرداران خواست تا به مناسبت اعیاد شعبانیه و ایام‌الله دهه مبارک فجر فضایی شاد ایجاد کنند.

گیلان

مدیرعامل توزیع برق استان خبر داد
افزایش ظرفیت ترانسفورماتورهای شبکه توزیع برق گیلان

مدیرعامل توزیع برق گیلان گفت: ۷۴۷ دستگاه ترانسفورماتور برق همزمان با ایام دهه فجر امسال مورد افتتاح و بهره‌برداری قرار می‌گیرد که با انجام این کار ظرفیت ترانسفورماتورهای استان به میزان ۸۳ هزار و ۳۷۰ کیلوولت آمپر افزایش می‌یابد.
مسعود صادقی‌خمامی با تبریک ایام الله دهه فجر و اعیاد شعبانیه، اظهار کرد: از ابتدای سال تاکنون با تلاش شبانه روزی و برنامه‌ریزی دقیق نسبت به توسعه زیرساخت شبکه‌های توزیع برق و حل مشکلات مردم در این حوزه اقدام کنیم. دهه فجر هر سال فرصت مناسبی است تا دستگاه‌های اجرایی به ویژه شرکت‌های خدمات رسان بتوانند دستاوردها و فعالیت‌های ویژه خود را مورد افتتاح و بهره‌برداری قرار دهند.
وی با بیان اینکه در دهه فجر سال‌جاری ۷۴۷ دستگاه ترانسفورماتور برق مورد افتتاح و بهره‌برداری قرار می‌گیرد که با انجام این کار ظرفیت ترانسفورماتورهای استان به میزان ۸۳ هزار و ۳۷۰ کیلوولت آمپر افزایش می‌یابد، افزود: ۱۱۵۰ کیلومتر شبکه فشار ضعیف در قالب جایگزینی شبکه فرسوده و احداث شبکه جدید تا دهه فجر احداث و در جریان برق‌رسانی به مشترکان قرار گرفت.
صادقی گفت: همچنین ۱۶۸ کیلومتر شبکه فشار متوسط نیز در این ایام مورد بهره‌برداری قرار خواهد گرفت و مجموع احداث میزان شبکه فشار ضعیف و فشار متوسط در توسعه زیرساخت‌های برقی استان برای حل مشکلات مردمی حائز اهمیت فراوانی است. بخش قابل توجهی از پروژه‌های یاد شده در قالب طرح‌های اصلاح، بهینه سازی و افزایش تاب آوری شبکه‌های توزیع برق اجرا می‌شود.
مدیرعامل توزیع برق گیلان با بیان اینکه برنامه جایگزینی کابل خود نگهدار به جای شبکه سیمی فشار ضعیف فرسوده به میزان قریب ۱۰۰۰ کیلومتر انجام شده، تصریح کرد: فاز دوم به میزان ۱۰۰۰ کیلومتر دیگر در دهه مبارک فجر امسال کلید می‌خورد که بخش عمده‌ای از آن در همین ایام و تا پایان سال مورد بهره‌برداری و استفاده شهروندان قرار می‌گیرد. این میزان برکناری شبکه فرسوده و جایگزینی آن با کابل خود نگهدار نقش مهمی در حل مشکلات صنعت برق استان از جمله رفع ضعف برق‌ها خواهد داشت.
وی بیان کرد: روستای روعاچال که جزو مناطق کم برخوردار و عمدتا صعب العبور شهرستان تالش است در دهه مبارک فجر سال جاری با اعتباری حدود ۱۲ میلیارد ریال و با احداث ۱۱۶۰ متر شبکه فشار متوسط، ۲۱۰ متر شبکه فشار ضعیف و یک دستگاه ترانسفورماتور مورد برق رسانی قرار خواهد گرفت و مجموعا ۱۰ خانوار از نعمت روشنایی بهره‌مند می‌شوند.
صادقی خمامی ضمن قدردانی از تلاش‌های شبانه روزی کارکنان توزیع برق گیلان برای خدمت رسانی به مشترکان کل استان، گفت: کل پروژه‌های این شرکت در دهه مبارک فجر سال‌جاری ۳۲۳۲ پروژه است و اجرای آنها می‌تواند با توجه به تدوین سند نسیم تحول در سطح شرکت، تاثیر بسزایی در دستیابی به اهداف سند مذکور داشته باشد.
مدیرعامل توزیع برق گیلان گفت: تمامی تلاش و همت مجموعه توزیع برق گیلان ارتقا جایگاه استان از منظر برق و انرژی و خدمت رسانی مناسب به مردم است و امیدواریم با اجرا و بهره‌برداری از پروژه‌های مذکور گام بلندی برای دستیابی به اهداف خود در کل استان گیلان برداریم.

مدیر کل توسعه، تجهیز و نوسازی مدارس استان خبر داد
بهره برداری از ۱۱ طرح نوسازی مدارس گیلان در دهه فجر

مدیرکل توسعه، تجهیز و نوسازی مدارس گیلان گفت:۱۱ پروژه آموزشی، ورزشی و پرورشی با ۴۷ کلاس درس دهه فجرامسال در گیلان به بهره برداری رسید.
«علی دقیق » با بیان اینکه ۴۰ پروژه آموزشی، ورزشی و پرورشی در استان در دست ساخت است.، اظهار کرد: این تعداد پروژه با ۱۹۶ کلاس درس و زیربنای ۵۲ هزار مترمربع در مناطق مختلف استان در حال اجراست.
وی بیان کرد: ۱۱ پروژه آموزشی، ورزشی و پرورشی با ۴۷ کلاس درس و زیربنای هفت هزار و ۵۶۰ مترمربع نیز به مناسبت گرامیداشت دهه مبارک فجر در شهرستان‌های خمام، رشت، تالش، فومن و ماسال به انجام رسیده و بهره برداری شده است.
مدیرکل نوسازی، توسعه و تجهیز مدارس گیلان اضافه کرد: احداث سالن ورزشی مدرسه ۱۲ کلاسه برکت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی خمام، مدرسه ۱۸ کلاسه مهر عظام مسکن مهر ناحیه یک رشت، مقاوم سازی مدرسه ۱۲ کلاسه شهید مدرس تالش، واحد آموزشی برکت جلال آل احمد میانده تالش با سه کلاس درس، مدرسه سه کلاسه برکت جعفر طیار تنگاب تالش از جمله پروژه‌های به انجام رسیده است.
وی اظهار کرد: دبستان ۲ کلاسه شهید اندرزگو روستای بابالو محله حویق، واحدآموزشی برکت شهید جمالی‌خواه اشکلن فومن با سه کلاس درس، مدرسه برکت شادروان گرشیوز حبیبی ماسال (عصمت) با ۶ کلاس، تعمیرات اساسی بهسازی سربندی ۱۷ فضای آموزشی، استانداردسازی سیستم گرمایشی ۲۷ فضای آموزشی و آسفالت محوطه فضاهای آموزشی در به بهره‌برداری می‌رسد.
استان گیلان دارای افزون بر ۳۷۰ هزار دانش‌آموز است که در حدود چهار هزار واحدآموزشی تحصیل می‌کنند.

اجتماعی

۱۲ سوالی که باید برای حفظ سلامت مغز از خود و پزشک‌تان بپرسید

بسیاری از افراد در طول زندگی خود با مشکلاتی مرتبط با مغز و کارآیی آن روبرو می‌شوند که می‌توان احتمال وقوع آنها را کاهش داد.. بسیاری از مردم نگران سلامت مغز خود در آینده هستند. در واقع آنقدر این نگرانی‌ها زیاد است که آکادمی مغز و اعصاب آمریکا پیشنهاد می‌کند همه، ۱۲ عاملی را که بر سلامت بلندمدت مغز تأثیرگذارند در نظر بگیرند.دکتر «کارلین جکسون»، رئیس آکادمی مغز و اعصاب آمریکا (AAN) در یک بیانیه گفت: عصب شناسان، متخصصان سلامت مغز هستند، با آموزش و بینش مورد نیاز برای کمک به شما در حفظ بهترین شکل مغز در طول زندگی.به گزارش نشریه تخصصی «مدیکال اکسپرس»، در مقاله‌ای که اخیراً در ژورنال Neurology منتشر شد، تیمی به سرپرستی دکتر «لیندا سلوا» از دانشگاه میشیگان ۱۲ نکته را برای شروع گفت‌وگو با ارائه‌دهنده مراقبت‌های بهداشتی در مورد راه‌هایی برای حفظ سلامت مغز توصیه کردند.
سوالاتی که باید از خود بپرسید و پاسخ آنها را به پزشک خود نیز بگویید:

*** خواب**

آیا می‌توانید به اندازه کافی بخوابید تا احساس آرامش کنید؟
بزرگسالان و پزشکانی که آنها را تحت معاینه دارند، نباید حتی کوچک‌ترین موضوعات مرتبط با سلامتی را بدیهی تلقی کنند. در مورد خواب آلودگی روزانه، نوبت کاری، درد شبانه، بی خوابی و چرت زدن در طول روز حتما با پزشک خود مشورت کنید.

*** خلق و خو و سلامت روان**

آیا نگران خلق و خو، اضطراب یا استرس خود هستید؟ آیا انزوای اجتماعی یا تنهایی را تجربه می‌کنید؟
در حالی که پزشک شما باید شما را از نظر افسردگی و اضطراب ارزیابی کند، آماده باشید که خودتان این مسائل را با جزئیات و اطلاعات صحیح مطرح کنید.

*** غذا، رژیم غذایی و مکمل‌ها**

آیا نگرانی در مورد دریافت غذای کافی یا سالم دارید یا در مورد مکمل‌ها یا ویتامین‌ها سوالی دارید؟ این نکات را حتما با پزشک خود در میان بگذارید و اطلاعات کارشناسی و متناسب با شرایط جسمی و روحی خود دریافت کنید.

*** ورزش**

آیا راه‌هایی پیدا می‌کنید که ورزش بدنی را در زندگی خود جای دهید؟
علاوه بر فعالیت بدنی، با پزشک خود در مورد حرکت، تعادل و چگونگی حفظ استقلال خود صحبت کنید.

*** تعاملات اجتماعی حمایتی**

آیا ارتباط منظمی با دوستان نزدیک یا خانواده دارید و آیا حمایت کافی از سوی آنها دریافت می‌کنید؟

*** اجتناب از آسیب و تروما**

پزشک باید از شما بپرسد که آیا از کمربند ایمنی و کلاه ایمنی در حین رانندگی و موتورسواری استفاده می‌کنید یا خیر. پزشک همچنین ممکن است در مورد خطرات دیگری مانند پیشگیری از سقوط و ضربه به مغز از شما سوال کند. همچنین مهم است که در مورد خطرات شغلی که ممکن است داشته باشید، صحبت کنید.

*** فشار خون**

آیا در تست خانگی یا معاینات پزشکی، مشکل فشار خون بالا داشته‌اید یا در مورد درمان فشار خون یا نحوه صحیح استفاده از کاف فشار خون در خانه نگرانی دارید؟
کاف فشارسنج یکی از اجزای اصلی دستگاه فشارسنج است که از یک طرف به دستگاه وصل شده و از طرف دیگر دور بازوی بیمار بسته می شود.
در مورد علل ثانویه فشار خون بالا و ارتباط بین داروها و فشار خون با پزشک خود صحبت کنید.

*** خطرات، عوامل ژنتیکی و متابولیک**

آیا در کنترل قند یا کلسترول خون مشکل دارید؟ آیا بیماری عصبی در خانواده شما وجود دارد؟
خطرات ژنتیکی را در نظر بگیرید و تشخیص دهید. در صورت نیاز، در مورد کنترل چربی‌ها و دیابت و حفظ وزن سالم از پزشک خود بپرسید.

*** مقرون به صرفه بودن و پایبندی**

آیا از خدمات بیمه درمانی استفاده می‌کنید؟ در این صورت پزشک شما باید در مورد تغییر سن که ممکن است بر بیمه تاثیر بگذارد، بپرسد. اگر پوشش بیمه‌ای شما در حال تغییر است، حتما به آنها اطلاع دهید.

*** عفونت‌ها**

آیا شما در مورد واکسن‌ها به روز هستید و اطلاعات کافی در مورد این واکسن‌ها دارید؟از پزشک خود در مورد برنامه ایمن سازی مخصوص سن‌تان اطلاعات لازم را درخواست کنید.همچنین باید در مورد هر گونه تماس خانگی یا شغلی با حیوانات و خطرات ناشی از عفونت مقاربتی و ... با پزشک خود صحبت کنید.

*** مواجهه‌های منفی**

آیا سیگار می‌کشید، از سایر مواد دخانی یا الکل استفاده کرده‌اید یا از داروهای بدون نسخه استفاده می‌کنید؟ آیا آب چاه می‌نوشید یا در منطقه‌ای زندگی می‌کنید که در معرض آلودگی هوا هستید؟
هر ملاقات با پزشک، فرصتی برای غربالگری برای مسائل مربوط به مصرف دخانیات، الکل و داروهای بدون نسخه است.

*** عوامل اجتماعی تعیین کننده سلامت**

آیا در مورد مسکن، حمل و نقل، دسترسی به مراقبت و بیمه پزشکی، یا امنیت جسمی یا روحی خود نگرانی دارید؟
ارائه دهنده مراقبت‌های بهداشتی شما می‌تواند مشاوره، مراقبت‌های پزشکی و منابعی را برای کمک به بهبود سلامت مغز شما ارائه دهد.حمایت مداوم توسط متخصصان مغز و اعصاب، از جمله تلاش برای تامین مالی تحقیقات علمی و بهبود دسترسی به مراقبت های بهداشتی، سلامت مغز را در سطح ملی بهبود می‌بخشد. راه‌های زیادی برای بهبود سلامت مغز به صورت جداگانه وجود دارد.

انقلاب در «بهداشت» در گذر ۳۹ سالگی؛

خانه‌های بهداشت ایران زبانزد در دنیا

مراقبت‌های بهداشتی اولیه، نخستین سطح تماس فرد، خانواده و جامعه با نظام بهداشتی است و این خدمات در ایران در قالب شبکه و خانه‌های بهداشت تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور در دسترس است؛ همواره از شبکه بهداشت به عنوان نقطه عطف نظام سلامت کشور نام برده می‌شود، در دنیا زبانزد است و بارها از سوی سازمان جهانی بهداشت به عنوان برند و الگو به سایر کشورها معرفی شده است...
به گزارش ایسنا، مراقبت‌های بهداشتی اولیه (PHC) مراقبت‌های اصلی در زمینه بهداشت هستند که در قالب نظام شبکه ارایه شده و لازم است برای همه افراد جامعه قابل دسترس باشند. بی‌شک استقرار نظام شبکه بهداشت و مراقبت‌های اولیه سلامت، با تکیه بر فعالیت بهورزان، انقلاب چشمگیری را در عرصه دسترسی جامعه ایرانی به خدمات سلامت و ارتقای شاخص‌های بهداشتی، ایجاد کرد و پس از گذشت سال‌ها، این شبکه همچنان به فعالیت خود ادامه می‌دهد و در حال حاضر نیز پیشگیری از بیماری‌های متعدد در آن ادغام شده است.
در سال‌های ابتدای انقلاب اسلامی، واحد بهداشتی در قالب خانه بهداشت وجود نداشت و ایجاد این خانه‌ها از سال ۱۳۶۴ با هدف افزایش شاخص‌های سلامتی و از روستاها شروع شد. بنابراین از سال ۱۳۶۴ در راستای ارتقاء سلامت جامعه بویژه در مناطق روستایی و محروم کشور و دسترسی عادلانه مردم به خدمات سلامت، ایجاد خانه‌های بهداشت در روستاها به عنوان محیطی‌ترین واحد ارائه خدمات بهداشتی درمانی در این مناطق و با حضور «بهورز» به عنوان اولویت مسوولان سلامت کشور در آن بازه زمانی و در حوزه بهداشت تعیین شد.
به مدد اقدامات انجام شده طی این سال‌ها، اکنون حدود ۱۸هزار خانه بهداشت در کشور فعال است و در مجموع به ازای هر۱۵۰۰– ۷۰۰ نفر در روستاهای کشور یک خانه بهداشت داریم که خدمات سلامت را بصورت فعال ارائه می‌دهند؛ البته در جمعیت‌های کمتر به صورت اقماری و سیاری، همان خدمات سلامت نیز ارایه می‌شود.
همچنین بیش از ۶۰۰۰ مرکز خدمات جامع سلامت در کشور داریم یعنی میانگین به ازای هر ۱۳۰۰۰ نفر یک مرکز. بیش از ۵۰۰۰ پایگاه سلامت نیز فعالند که خدمات سلامت را به مردم شهری و روستاهای بزرگ ارائه می‌دهند.

بهورز کیست و کارش چیست؟

در مجموع خانه‌های بهداشت و بهورزان وظایفی از جمله آموزش بهداشت عمومی، غربالگری جمعیت تحت پوشش، مراقبت‌های تغذیه‌ای، مراقبت‌های دوران بارداری، واکسیناسیون و ایمن‌سازی، نظارت بر موازین بهداشت حرفه‌ای و ... را بر عهده دارند و همگان ارتقای شاخص‌های بهداشتی کشور به ویژه در روستاها را مرهون فعالیت همین خانه‌های بهداشت و البته حضور بهورزان می‌دانند.
و اما به اذعان مسوولان وزارت بهداشت، از نظر نیروی انسانی فعال در خانه و مراکز بهداشت، در روستا هیچ مشکلی وجود ندارد؛ به طوری که به ازای هر۷۰۰ نفر یک بهورز فعال است و در مجموع حدود ۲۸هزار بهورز در حال ارائه خدمت در نظام شبکه هستند.
انتخاب بهورزان از جامعه‌ای که قرار است در آن خدمت کنند از آغاز به عنوان یک سیاست برای ایجاد ارتباط معنی‌دار با مردم، در نظام شبکه لحاظ شد. در واقع بهورزان از میان جوانان با استعداد بومی روستاها انتخاب می‌شوند؛ به طوری که با شرایط کار و زندگی مردم عجین و آشنا هستند و شرایط فرهنگی و نیازهای مردم را می‌شناسند.
همواره بهورزان را ناجیان سلامت در روستاها و البته سنگربانان جبهه بهداشت می‌خوانند و کارشناسان سلامت اذعان دارند که ارتقای شاخص‌های بهداشتی از جمله کاهش معنی‌دار مرگ و میر مادران باردار، کودکان زیر پنج سال و افزایش سن امید به زندگی و در مجموع جلوگیری از اشاعه بسیاری از بیماری‌ها مرهون بکارگیری و تلاش بهورزانی است که گستره خدمات آنها تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور پیش رفته است.

خانه‌های بهداشت چه خدماتی ارایه می‌دهند؟

اما شاید سوال آن باشد که خانه‌های بهداشت چه خدماتی را ارایه می‌دهند و در صورت نیاز به خدمات تخصصی، تکلیف چیست؟ در این باره باید گفت که خدمات سطح اول شامل خدمات و مراقبت‌های اولیه سلامت فرد و جامعه در قالب خانه‌ها و شبکه بهداشت به جامعه تحت پوشش ارایه می‌شود. بخشی از این خدمات، خدمات فرد محور است که شامل پیشگیری و آموزش سلامت فردی، تشخیص و درمان بیماری‌ها براساس بسته خدمت و پیگیری نتیجه بیماری، تدبیر فوریت‌ها و مدیریت افراد تحت پوشش است.
بخش دیگر خدمات نیز خدمات جامعه محور (بهداشت عمومی) است که خدمات بهداشت محیط، بهداشت حرفه‌ای، بهداشت محیط مدارس، مبارزه با بیماری‌های واگیردار و غیرواگیردار و آسیب‌ها و جراحات در اپیدمی‌ها و بلایا و پیشگیری و ترویج سلامت را شامل می‌شوند که البته هدف آنها جامعه است.
در مجموع خدمات سطح اول در نقطه آغازین در واحدی به نام «خانه بهداشت/پایگاه سلامت» تعریف می‌شود که با استاندارد نیروی انسانی، فضای فیزیکی و تجهیزات مشخص در مناطق روستایی، عشایری، حاشیه و شهری مبتنی بر اصول

ساختار و سطح‌بندی نظام شبکه بهداشت و درمان کشور قرار دارند و خدمات در سطح یک به صورت رایگان ارایه می‌شود. لازم به تاکید است که خانه‌های بهداشت، پایگاه‌های سلامت یا پایگاه‌های پزشک خانواده به طور معمول در جایی نزدیک به محل زندگی و کار مردم قرار دارند و در آن‌ها نخستین تماس فرد با نظام سلامت از طریق تیم سلامت اتفاق می‌افتد.

خانه‌های بهداشت ایران زبانزد در دنیا

همچنین مراکز خدمات جامع سلامت نیز پذیرای ارجاعات مربوط به بیماری‌های هدف، توسط پزشک، کارشناس تغذیه، کارشناس سلامت روان و سایر مشاوره‌های تعریف شده در بسته خدمت، دندانپزشک و خدمات پاراکلینیکی و دارویی از خانه بهداشت یا پایگاه سلامت خواهد بود و علاوه بر آن مدیریت واحدهای تحت پوشش خود را بر عهده خواهند داشت.
سطح دوم خدمات نیز خدمات تخصصی را شامل می‌شود که توسط واحدهای سرپایی تخصصی و واحدهای بستری موجود در نظام سلامت ارائه می‌شوند. این خدمات شامل خدمات تشخیصی درمانی و توانبخشی نوتوانی تخصصی و تدبیر فوریت‌های تخصصی، اعمال جراحی انتخابی و اورژانس، اقدامات بالینی، خدمات دارویی و آزمایشگاهی و تصویربرداری است.

پایگاه‌های سلامت شهری متناظر خانه‌های بهداشت روستایی

در همین راستا باید گفت که در شهرها واحد بهداشتی تحت عنوان «خانه بهداشت» وجود ندارد. اما اگر روستایی بر اساس تقسیمات کشوری به شهر تبدیل شده باشد آن خانه بهداشت در شهر به پایگاه سلامت شهری تغییر وضعیت می‌دهد و در آن خانه بهداشت، حسب شرایط بهورزان یا مراقبین سلامت مشغول به کار می‌باشند. بنابراین می‌توان گفت که واحد متناظر خانه‌های بهداشت در مناطق شهری، پایگاه‌های سلامت شهری هستند که مسئول ارائه خدمات اولیه بهداشتی درمانی مشابه آنچه در روستا وجود دارد، به مردم مناطق شهری هستند.

برنامه وزارت بهداشت برای «پزشکی خانواده» و تحقق عدالت در سلامت

همچنین باید گفت که وزارت بهداشت در نظر دارد با گسترش برنامه پزشکی خانواده، دسترسی آحاد جامعه به خدمات بهداشتی و درمانی را تسهیل کرده، در جهت تحقق عدالت در سلامت حرکت کند و در این مسیر نیز البته به رعایت مسیر «ارجاع» تاکید دارد؛ به این ترتیب اگر مراجعه‌کنندگان به سطح اول خدمات، به خدمات تخصصی‌تری که از عهده سطح اول بر نمی‌آید، نیاز داشته باشند، واحد مذکور، مراجعه کننده را به سطح دوم ارائه خدمات ارجاع می‌دهد. سطح دوم نیز در صورت لزوم، فرد را جهت ارائه خدمات تخصصی و فوق تخصصی به سطوح بالاتر ارجاع می‌دهد. این زنجیره ارائه خدمات از سطح اول به سطوح بالاتر را نظام ارجاع می‌نامند.در مجموع سال‌هاست که بر برنامه پزشکی خانواده و گسترش آن به تمام کشور تاکید می‌شود اما این برنامه با وجود تکلیف قانونی در چند برنامه توسعه‌ای، همچنان به دلیل برخی پیچیدگی‌ها و عدم تامین اعتبارات، بر زمین مانده و از سال ۸۴ که از روستاها شروع شد و همچنین اجرای آن از سال ۹۱ در دو استان فارس و مازندران با چالش‌هایی همراه شد و برخی نارضایتی‌ها در ارایه دهندگان و همچنین گیرندگان خدمات را به دنبال داشته است.
در هر حال، برنامه پزشکی خانواده روستایی از سال ۱۳۸۴ برای نزدیک به ۳۰ میلیون جمعیت روستایی، عشایر و ساکنین شهرهای زیر ۲۰هزار نفر در حال اجراست و خدمات فعال مراقبتی و همچنین خدمات درمانی، دارویی و پاراکلینیک را ارایه می‌دهد.
۲۰میلیون از جمعیت مشمول این برنامه، بیمه شده روستایی هستند و ۱۰ میلیون نفر دیگر نیز بیمه شده تامین اجتماعی، نیروهای مسلح، اتباع و غیره.

خانه‌های بهداشت ایران زبانزد در دنیا

به اذعان مسوولان وزارت بهداشت، اکنون بیش از ۴۲۰۰ مرکز خدمات جامع سلامت مجری برنامه پزشک خانواده روستایی هستند که در قالب مراکز شبانه روزی، مراکز معین و بیتوته خدمات درمانی را به صورت ۲۴ ساعته ارایه می‌کنند.
همچنین ۷۰۲۱ پزشک خانواده، ۱۸۰۰ دندانپزشک، ۵۶۲۰ ماما و ۱۰۵ بهداشتکار دهان و دندان خدمات بسته خدمتی را برای گروه‌های هدف شامل کودکان زیر ۱۴ سال و زنان باردار و شیرده به صورت رایگان ارایه می‌کنند. ۱۵۰۳ کاردارن و کارشناس علوم آزمایشگاهی، ۹۸ کاردان و کارشناس رادیولوژی، ۲۰۵ کارشناس تغذیه، ۴۵۰ روانشناس، بیش از ۲۸۰۰۰ بهورز و ۴۶۰۰ نفر هم سایر نیروهای بهداشتی در این برنامه در حال فعالیت هستند و بسته خدمتی منطبق بر گروه‌های سنی را به همراه خدمات درمانی، تشخیصی و دارویی را در بستر الکترونیک به جمعیت تحت پوشش ارایه می‌دهند.

و اما «برنامه پزشک خانواده ۰۲»

برنامه پزشک خانواده ۰۲ از سال ۱۳۹۱ با مشارکت دو سازمان بیمه سلامت و تامین اجتماعی در دو استان فارس و مازندران اجرایی شد و در حدود ۴۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت مشمول بیمه‌های مذکور، تحت پوشش این برنامه قرار دارند و تعداد ۱۹۱۲ پزشک به همراه ۱۵۴۳ مراقب سلامت در بخش دولتی و خصوصی در این برنامه در حال فعالیت هستند.

برنامه دولت چهاردهم برای پزشکی خانواده

در شهرهای بالای ۲۰هزار نفر (به غیر از استان‌های فارس و مازندران که مجری برنامه ۰۲ هستند) نظام شبکه در قالب مراکز خدمات جامع سلامت و پایگاه‌های سلامت به ۵۰ میلیون جمعیت ساکن ارایه خدمت می‌کند. تعداد ۲۶۷۰ پزشک و ۲۱۹۴۱ مراقب سلامت در این برنامه مشغول فعالیتند.
از ابتدای استقرار دولت چهاردهم، شخص رییس جمهور بر عملیاتی شدن پزشکی خانواده در سراسر کشور تاکید کرد و در همین راستا هم به اذعان مسوولان وزارت بهداشت، ضمن بررسی چالش‌های اجرای این برنامه در دو استان فارس و مازندران، با هدایت وزیر بهداشت کلیات و مدل اجرایی آن برای اجرا در شهرها تدوین شده و به اذعان مسوولان در صورت تامین اعتبار حدود ۸۵ همتی برای ۸۶ میلیون جمعیت شهری و روستایی، از سال آینده آغاز خواهد شد. به این ترتیب شیوه نامه برنامه تدوین شده و برآورد نیروی انسانی و زیرساخت‌های مورد نیاز و همچنین اعتبارات مورد نیاز انجام و چهار دانشگاه فسا، مازندران، دزفول و تهران (صرفا شهر اسلامشهر) در فاز اول اجرا انتخاب شدند که در صورت همکاری ذی‌نفشان، وزارت بهداشت برای اجرای آن اعلام آمادگی کرده؛ ضمن اینکه ردیف اعتباری برای برنامه پزشکی خانواده در لایحه بودجه سال ۱۴۰۴ درخواست شده و به طور کلی به منظور ارتقا و راه‌اندازی برنامه پزشکی خانواده در سال آینده برای ۸۶ میلیون جمعیت شهری و روستایی اعتباری بالغ بر ۸۵ همت در سطح یک و بخش سرپایی سطح دو برآورد شده است.
در مجموع در شهرها نیز برنامه از این قرار است که در صورت تامین اعتبار مالی برای اجرای برنامه پزشکی خانواده، به ازای هر۱۵۰۰ نفر یک مراقب سلامت و به ازای هر۳۰۰۰ نفر نیز یک پزشک فعال شود و به این ترتیب تیم سلامت قادر خواهند بود کل خدمات سلامت را به مردم ارائه دهند.
در مجموع همواره بر اولویت پیشگیری بر درمان در نظام سلامت تاکید می‌شود؛ موضوعی که مسوولان و دست‌اندرکاران سلامت معتقدند این مهم صرفا از طریق تقویت و بازسازی شبکه بهداشتی درمانی کشور، اجرای کامل برنامه پزشک خانواده و نظام ارجاع، ارتقاء سواد سلامت و خودمراقبتی محقق خواهد شد و در سایه تامین اعتبار واقعی برای این خدمات شاهد نتایج آن در کوتاه مدت و درازمدت خواهیم بود و گفته می‌شود که حداقل یک دهه زمان نیاز است تا نتایج آن قابل لمس باشد. البته نتایج کوتاه مدتی هم وجود دارد که درصورت اجرای بسته‌های خدمت پیشگیری در قالب اجرای برنامه پزشکی خانواده و نظام ارجاع به طور کامل شاهد آن خواهیم بود.

چتر نهضت سواد آموزی برسر۱۱میلیون نفر طی ۴۵ سال گذشته

«نهضت سوادآموزی» نهادی که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در راستای کاهش بی‌سوادی و ارتقای سطح آگاهی عمومی در کشور روی کار آمد نقش مهمی در کاهش شکاف باسوادی میان زنان و مردان در مناطق شهری و روستایی ایفا کند چراکه پیش از انقلاب نرخ باسوادی گروه سنی ۱۰ تا ۴۹ سال در مناطق شهری حدود ۶۸.۳ درصد و در مناطق روستایی حدود ۲۸.۸ درصد بود که این آمار سال گذشته به ۹۷.۷ و ۹۴.۴ درصد به ترتیب در مناطق یاد شده افزایش یافته است.
یک سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و با توجه به اهمیت و ضرورت سوادآموزی، به فرمان امام خمینی(ره)، نهضت سوادآموزی با هدف با سواد کردن افراد بی‌سواد کشور تشکیل شد که یکی از دستاوردهای مهم ایران بعد از انقلاب اسلامی به شمار می‌رود.
بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، رهبر انقلاب طی پیامی، اقشار مردم را به مبارزه فراگیر با بیسوادی فراخواند و همچنین از مسئولان و آموزش و پرورش خواست با تمام امکانات بی‌سوادی را ریشه کن کنند که در راستای این فرمان، سازمان نهضت سوادآموزی تأسیس شد.
در طول سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۱ پس از صدور فرمان تاریخی حضرت امام(ره)، این نهاد عهده دار تشکیل کلاس‌های سوادآموزی بود. در سال ۱۳۶۳ با هدف تقویت و توسعه برنامه‌های مبارزه با بی‌سوادی در کشور اساسنامه سازمان در مجلس شورای اسلامی به تصویب رسید که در آن وظیفه اصلی نهضت، آموزش بزرگسالان در حد خواندن، نوشتن و آموختن حساب با استفاده از ابزارهای هنری و تشویق و ترغیب بی‌سوادان و کم‌سوادان در یادگیری بیشتر جمعیت بی‌سواد کشور تعیین شد.
از سال ۱۳۶۳ تا سال ۱۳۸۰ این سازمان به عنوان سازمانی وابسته به آموزش وپرورش به صورت متمرکز فعالیت‌های سواد آموزی را سیاست گذاری، برنامه‌ریزی، راهبری و نظارت کرد.
سازمان نهضت سوادآموزی از بدو تأسیس تا سال ۱۳۶۸ مشتمل بر دو دوره آموزشی به نام‌های مقدماتی و تکمیلی بوده است و از سال ۱۳۶۸ تا سال ۱۳۸۹ با سه دوره مقدماتی، تکمیلی و پایانی ادامه فعالیت داد.
البته سازمان در جهت کمک به آموزش‌و پرورش در مسدود کردن مبادی ورودی بی‌سوادی از سال ۱۳۶۵ با آموزش کودکان لازم التعلیم بازمانده از تحصیل تا سال ۱۳۷۸ بیش از ۱.۵ میلیون کودک در سن ۶ تا ۱۰ ساله را در مناطق محروم و روستایی کشور تحت پوشش فعالیت‌های خود قرار داد.
طبق سرشماری سال ۱۳۵۵، نرخ باسوادی در کشور حدود ۴۸ درصد بود که با انجام برنامه‌های گسترده از جمله برگزاری کلاس‌های سوادآموزی در مناطق مختلف کشور در جهت آموزش بزرگسالان و کاهش بی‌سوادی این رقم در سال گذشته به حدود ۹۶ رسید.
طبق آمارهای سازمان نهضت سوادآموزی پیش از انقلاب نرخ باسوادی گروه سنی ۱۰ تا ۴۹ سال در مناطق شهری حدود ۶۸.۳ درصد و در مناطق روستایی حدود ۲۸.۸ درصد بود در حالی که این آمار سال گذشته به ۹۷.۷ و ۹۴.۴ درصد رسید که نشان می‌دهد این سازمان به خصوص در مناطق روستایی خوب عمل کرده است.
باید توجه داشت که باسوادی تأثیر قابل‌توجهی در توانمندسازی زنان داشته است. سوادآموزی به زنان این امکان را داده که مهارت‌های ارتباطی و مدیریتی خود را ارتقاء داده و در عرصه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی نقش‌آفرینی کنند. طبق آمارهای سرشماری در سال ۱۳۵۵ نرخ باسوادی رده سنی ۱۰ تا ۴۹ سال در زنان ۳۵.۵ و در مردان ۶۱.۷ بوده در حالی که این عدد سال گذشته و براساس برآورد مرکز آمار به ۹۶.۱ و ۹۷.۸ درصد رسیده است که نشان از کاهش شکاف آموزشی بین زنان و مردان داشته است.
از اهداف سازمان نهضت سوادآموزی می‌توان به آموزش بزرگسالان در حد خواندن، نوشتن، آموختن حساب و رو خوانی قرآن مجید، تربیت و بالا بردن سطح فرهنگ و نشر فرهنگ اسلامی مناسب با سوادآموزان در محدوده ضوابط نهضت سوادآموزی، تهیه مواد خواندنی لازم با استفاده از متخصصین متعهد و تدوین برنامه و تهیه مواد آموزشی و کمک آموزشی منطبق با فرهنگ اسلامی، ایجاد اشتیاق در بی سوادان از طریق مادی و معنوی برای شرکت در کلاس‌های نهضت سوادآموزی و تشویق اعضای نهضت و آموزشیاران و بی‌سوادان و سایر افرادی که به نحوی از با نهضت همکاری دارند، غنی سازی محیط زندگی کم سوادان با مواد آموزشی ساده نویسی شده در زمینه های مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، بهداشتی، دینی، استفاده از فن آوری نوین روز در آموزش بی سوادان و کم سوادان، آموزش مهارت های اساسی زندگی و شغلی مخاطبان سوادآموزی اشاره کرد که همگی به نوعی در جهت فرامین رهبر انقلاب است.
در مجموع، حدود ۱۱ میلیون نفر در ۴۵ سال گذشته توسط سازمان نهضت سوادآموزی باسواد شده‌اند که نشان‌دهنده تأثیرگذاری بالای این سازمان در کاهش نرخ بی‌سوادی کشور است. سواد در ابتدا به معنای توانایی خواندن و نوشتن به زبان مادری بود و سپس به آشنایی با زبان خارجی و کاربرد آن رسید. حال آنکه ۱۲ مهارت به آموختن سواد اضافه شده تا جایی که در زندگی امروز، علاوه بر این، سواد به معنای توانایی حل مشکلات زندگی است؛ افراد باید بتوانند مشکلات زندگی خود را حل کنند که همان معنای جدیدی از سواد است که ایران نیز در تلاش برای دستیابی آحاد مردم به آن است.

اجتماعی

نگاه زنانه به سقط جنین نداشته باشیم

نقش کمرنگ مردان در شئون تربیتی

پژوهشگر حوزه حیات جنین با تاکید بر اینکه نباید به مساله سقط جنین نگاه زنانه داشته باشیم و نقش پدران را نادیده بگیریم، گفت: مردان در تمامی شئون تربیتی خانواده حضور کمرنگی دارند.
حجت حاجی کاظم با اشاره به اینکه بهتر است در مسائلی مانند سقط جنین به جای پرداختن به نقش مادر به نقش خانواده و پدر نیز توجه شود، نخواستن فرزندِ بیشتر را یکی از مهمترین دلایل سقط در کشور عنوان کرد و افزود: این موضوع تحت تاثیر سیاست‌های جمعیتی در سال‌های گذشته، موجب افزایش سقط شده بود اما اکنون فارغ از مباحث جمعیتی، تاکید بر حفظ حیات جنین است.
وی افزود: هرچند در کشور با کاهش جمعیت روبرو هستیم و ممکن است افزایش سقط نیز در اینکه جمعیت رو به کاهش باشد تاثیر داشته باشد، ولی نکته قابل توجه این است که در حفظ حیات جنین حتی اگر جمعیت کشور نیز رو به افزایش باشد، مسئولیت داریم و نباید اجازه دهیم یک جنین به قتل برسد؛ حتی اگر جمعیت کشور ما نیز زیاد باشد، حق نداریم که قتل جنین را تسهیل کنیم.
حاجی کاظم با اشاره به مباحث مطرح شده در کتابی که از سوی انجمن روانشناسی آمریکا به چاپ رسیده است، گفت: در این کتاب جنگ تمدنی بر سر سقط عمدی جنین با بحث انقلاب جنسی مرتبط دانسته شده است.
وی با قرائت آیه شریفه ای از قرآن کریم مبنی بر اینکه «هر کس، انسانی را بدون ارتکاب قتل یا فساد در روی زمین بکشد، چنان است که گویی همه انسان‌ها را کشته؛ و هر کس، انسانی را از مرگ رهایی بخشد، چنان است که گویی همه مردم را زنده کرده است» اظهار داشت: خداوند در این آیه هیچ قیدی مبنی بر مسلمان بودن، کافر بودن، جمعیت کم داشتن و اضافه داشتن و معلول بودن و نبودن را نگذاشته است؛ و بنابراین آیه باید از سقط در تمام جوامع جلوگیری شود.

حدود ۵۳۰ هزار سقط عمدی در کشور

پژوهشگر حوزه حیات جنین برآورد جهانی سقط را سالانه بین ۴۵ تا ۷۵ میلیون نفر عنوان کرد و افزود: در پژوهشی که سال ۹۸ در ایران انجام شد سالانه حدود ۵۳۰ هزار سقط عمدی برآورد شده که با اصلاح برخی متغیرها می توان این تعداد را به حداقل رساند که البته پژوهش جدیدی در حال انجام است و به زودی آمار جدید منتشر خواهد شد.
حاجی کاظم درباره تاثیر برخی وقایع در دنیا از جمله شیوع کووید ۱۹ در افزایش سقط جنین، تاکید کرد که افزایش سقط جنین بعد از کووید ۱۹ در کشوری مثل آمریکا تقریباً ۹ درصد بوده است.
وی با تاکید بر توجه قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت به موضوع حمایت از حیات جنین، اظهار داشت: در چندین ماده از این قانون ۷۳ ماده ای به این موضوع اشاره شده از جمله اینکه ماده ۴۷ آن مربوط به تهیه راهنمای حفظ جنین توسط وزارت بهداشت درمان است، ماده ۵۳ به ساماندهی غربالگری ناهنجاری جنین، ماده ۵۴ به ثبت سقط‌ها و ثبت بارداری‌ها، ماده ۵۶ به ضوابط سقط قانونی و اصلاح ضوابط سقط قانونی و مجازات‌های سقط قانونی و سقط غیرقانونی، ماده ۵۷ به تهیه طرح یا برنامه ملی توسط قوه قضاییه، ماده ۵۸ به ساماندهی توزیع دارو خارج از بیمارستان و ممنوعیت حمل و نگهداری داروی سقط و ماده ۵۹ به چرخه اطلاعاتی، قضایی، انتظامی و مردمی در خصوص برخورد با جرم سقط عمدی جنین اشاره دارد.

نقش کمرنگ مردان در شئون تربیتی

شخصیت بخشی به جنین با ارائه کد جنینی حاجی کاظم افزود: کارشناسان این حوزه نیز پیشنهاداتی برای شخصیت بخشی به جنین از جمله اختصاص کد جنینی از زمانی که بارداری شناسایی می‌شود را مطرح کرده اند.
وی تاکید کرد که بر اساس این پیشنهاد برخی حمایت ها از مادر باردار با کد جنینی انجام شود و حتی شرایط به گونه ای پیش رود که خانواده ها درخواست این کد را داشته باشند که البته این پیشنهاد به نتیجه نرسید.

بخش زیادی از سقط جنین به دلیل مشکلات فرهنگی انجام می‌شود

این پژوهشگر حوزه حفظ حیات جنین با اشاره به موضوعات فرهنگی در افزایش سقط جنین، تاکید کرد: برخی خانواده‌ها نداشتن زمان بندی مناسب برای فرزندآوری را دلیل سقط و نخواستن فرزند می‌دانند و گمان می کنند اگر خارج از برنامه ریزی مورد نظرشان، خداوند به آنها فرزندی بدهد، فاجعه رخ داده است.
حاجی کاظم، ارزان بودن تهیه داروهای پیشگیری از بارداری و یا سقط در کشور را یکی دیگر از مواردی دانست که باید برای آن تدبیری اندیشیده شود و گفت: هزینه تهیه وسایل پیشگیری از بارداری مبلغ بسیار ناچیزی است و همینطور داروهای سقط نیز در کشور از مبادی مختلف در دسترس خانواده‌ها قرار می‌گیرد که باید این مسایل مورد توجه سیاست گذاران باشد.
وی با اشاره به اینکه دستگاه ها باید به وظایف قانونی خود در قانون حمایت از خانواده و جوانی جمعیت عمل کنند، تا شاهد وضعیت مطلوب در این حوزه باشیم، افزود: بسیاری از دستگاه‌ها در اجرای این قانون مسئولیت دارند اما برخی از آنها نسبت به اجرای مسئولیت قانونی خود اهمال و کوتاهی می کنند که باید به این موضوع هم پرداخته شود و مبادی قانونی ترک فعل آنان مورد رسیدگی قرار گیرد.
به گزارش ایرنا، کاهش جمعیت و حرکت سریع به سمت پیری یکی از معضلاتی است که امروزه کشور با آن دست و پنجه نرم می‌کند؛ در این میان افزایش سقط نیز موضوعی است که نهادهای مرتبط و گروه های مردمی را به سمت حمایت از حیات جنین سوق داده است و گروه‌های مردمی تلاش دارند تا با استفاده از امکانات موجود از حیات جنین حمایت کنند.

استان ها

استاندار: افتتاح و بهره برداری ۱۵۴۴ طرح عمرانی، اقتصادی و اشتغالزایی همزمان با دهه فجر در استان گلستان

استاندار گلستان از افتتاح و بهره برداری هزار و ۵۴۴ پروژه عمرانی، اقتصادی و اشتغالزایی با اعتبار بیش از ۱۳۲ هزار میلیارد ریال همزمان با دهه فجر در گلستان خبر داد و تاکید کرد: هزار و ۳۶۳ پروژه عمرانی و ۱۸۱ پروژه اقتصادی است.علی‌اصغر طهماسبی در نشست خبری با بیان اینکه افتتاح و آغاز ساخت ۱۸۱ طرح اقتصادی با سرمایه‌گذاری پنج هزار و ۷۲۰ میلیارد ریال برای هشت هزار گلستانی اشتغال ایجاد خواهد کرد، تصریح کرد: در ۳۸ شهرداری گلستان نیز ۳۳۳ پروژه با اعتبار هزار و ۳۴۳ میلیارد تومان افتتاح و یا ساخت آن آغاز می‌شود که از این تعداد ۲۹۲ پروژه با اعتبار ۹۷۸ میلیارد تومان افتتاح و ۴۱ پروژه با اعتبار ۳۶۵ میلیارد تومان آغاز ساخت است.وی با بیان اینکه بیش از ۴۵۰ پروژه محوری در استان نیمه‌تمام است گفت: تکمیل این پروژه‌ها به ۶۰۰ هزار میلیارد ریال اعتبار نیاز دارد.وی اظهار کرد: تکمیل برخی از این پروژه‌ها ممکن است ۵۰ سال طول بکشد که یکی از برنامه‌های ما واگذاری و برون‌سپاری این پروژه‌ها به بخش خصوصی است تا با به‌کارگیری ظرفیت بخش خصوصی و پیمانکاری روند تکمیل این پروژه‌ها سرعت گیرد و یا با استفاده از ظرفیت ملی و همت مدیران استانی برای تکمیل آن گام برداریم.وی به طرح‌های دهه فجر امسال گلستان اشاره کرد و گفت: همزمان با دهه فجر بیش از هفت هزار برنامه فرهنگی، هنری و ورزشی در راستای نشاط اجتماعی در استان گلستان برگزار می‌شود. طهماسبی در خاتمه گفت: از این تعداد، محل اجرای بیش از هزار برنامه، در مناطق روستایی است.

گرگان – خبرنگار روزنامه نسیم

قاچاق پوشاک نیازمند برخورد جدی است

مصرف سالانه ۶۴۳ هزار تن پارچه در کشور

دبیر انجمن صنایع نساجی ایران گفت: برخورد با قاچاق پوشاک مطالبه جدی بخش خصوصی است و انتظار داریم متولیان امر نیز این موضوع را با هدف حمایت از صنایع داخلی پیگیری کنند.

سید شجاع الدین امامی رئوف با اشاره به دیدار اخیر فعالان اقتصادی با رهبر معظم انقلاب اسلامی اظهار داشت: در این دیدار اعلام شد که توقع صنعت پوشاک کشور از حاکمیت و دولت، برخورد با قاچاق پوشاک و حمایت از بخش تولید در این عرصه است.

وی افزود: بخش خصوصی برای توسعه صنعت توسعه اشتغال، صنعت و تحقق اهداف برنامه توسعه هفتم با دولت همراهی می کند و در این مسیر نیازمند رسیدگی به موضوع قاچاق است تا تولید آسیب نبیند.

دبیر انجمن صنایع نساجی ایران با بیان اینکه در سال های اخیر میزان قاچاق پوشاک به داخل کشور افزایش داشته است، برخورد با قاچاقچیان را ضعیف توصیف کرد.

وی در ادامه با یادآوری اینکه تولیدکنندگان پوشاک بویژه در ماههای منتهی به ایام نوروز که خرید پوشاک توسط مردم افزایش می یابد، همچنان با مشکلاتی چون ناترازی انرژی، فرسودگی تجهیزات و هزینه های جاری روبرو هستند، افزود: این درحالیست که کالای قاچاق بدون پرداخت هزینه های قانونی از جمله تعرفه های گمرکی، بیمه کارگران و ... وارد کشور می شود و در شرایط نابرابر رقابتی به فروش می رود.

امامی با تاکید بر اینکه دولت باید شرایطی را ایجاد کند تا کالای داخلی آسان تر از کالای خارجی قاچاق به دست مصرف کننده برسد، خواستار برخورد شدیدتر با پوشاک قاچاق شد و افزود: تامین بازار پوشاک توسط تولیدکنندگان به جای کالای قاچاق می تواند به زنجیره ارزش صنعت نساجی کمک کند.

پارسال ۵۵۰ میلیون دلار پارچه پلی استر وارد شد

دبیر انجمن صنایع نساجی ایران با بیان اینکه در سال گذشته

۵۵۰ میلیون دلار پارچه پلی استری یا پارچه‌ای از الیاف مصنوعی وارد کردیم، گفت: این در حالی است که ما در تولید الیاف پلی استر خودکفا هستیم و می توانیم نیاز داخل را برطرف کنیم؛ اگر محدودیت برای واردات این کالا داشتیم، اکنون این میزان دلار از کشور خارج نمی‌شد و به بخش سرمایه گذاری در حوزه بافندگی، ریسندگی و ارزش افزوده زنجیره باز می‌گشت.امامی عنوان کرد: تامین این محصول در کشور نه تنها به تولید کمک می‌کند بلکه از خروج ارز جلوگیری می کند؛ ضمن اینکه باعث می شود تا اشتغال بیشتری در کشور ایجاد شود.

وی با اشاره به اینکه ما مخالف ممنوعیت واردات هستیم، گفت: توقع ما ایجاد بازار رقابتی و عادلانه است در حالی که دولت ارز را برای کالای خارجی پرداخت می کند.

امامی عنوان کرد: بایستی نظام تعرفه‌های گمرکی اصلاح و در راستای حمایت از تولید ملی باشد همچنین باید شفافیت اطلاعات وجود داشته باشد اگر دولت ارز را به افراد خاصی پرداخت کرده این حق ذینفان هست که منتشر شود که چه بخشی از واردات، این ارز را دریافت کرده است و آیا با همان قیمت در اختیار زنجیره قرار داده است؟

وی خاطر نشان کرد: دولت باید جلوی واردات بی رویه و غیرکارشناس را بگیرد و از تولید داخل حمایت کند باید در خصوص مناطق آزاد ویژه اقتصادی، بازارچه‌های مرزی، ته لنجی و پیله وری نیز کنترل صورت بگیرد.

بازار ۹ میلیارد دلاری پوشاک در ایران

دبیر انجمن صنایع نساجی ایران ارزش بازار پوشاک در ایران را ۹ میلیارد دلار عنوان کرد و گفت: از این مقدار حدود ۲.۵ تا سه میلیارد دلار قاچاق صورت می‌گیرد و بقیه توسط تولیدکنندگان داخلی تامین می‌شود.

امامی با یادآوری اینکه سالانه حدود ۳۹۰ هزار تن پوشاک در کشور مصرف می شود، ادامه داد: در بخش ملحفه، بالش و پرده نیز بازار یک میلیارد و ۵۰۰ میلیون دلاری شامل ۱۵۰ هزار تن منسوجات است.

وی با اشاره به اینکه در حدود ۶۴۳ هزار تن مصرف پارچه داخل کشور است، گفت: ۸۰ درصد بازار توسط تولیدکنندگان داخلی تامین می‌شود و بقیه قاچاق است.

دبیر انجمن صنایع نساجی ایران میزان مصرف نخ در کشور را نیز حدود ۸۸۰ هزار تن برآورد کرد.

برخورداری ۹۵ درصد روستاهای بالای ۲۰ خانوار استان مرکزی از نعمت راه آسفالته

معاون فنی و راه روستایی اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان مرکزی با اشاره به حدود ۶۵۰۰ کیلومتر راه روستایی و شهری در استان گفت: از این مقدار ۴۴۰۰ کیلومتر مربوط به راه روستایی است که سهم قابل توجهی از راه‌های موجود در استان را شامل می شود و می‌طلبد در راستای ارائه خدمات مطلوب‌تر به هموطنان توجه جدی به این‌گونه راه‌ها صورت گیرد.وی با بیان اینکه برخی از راه‌های روستایی استان از نعمت راه آسفالته برخوردار نیستند ، افزود : با توجه به لزوم رسیدگی ویژه به این راه ها ، طی سال‌های اخیر بعد از سپردن وظایف حوزه راه‌های فرعی و روستایی به اداره کل راهداری استان مرکزی اجرای آسفالت در دستور کار جدی قرار گرفت و تلاش شد تا با توجه به شرایطی که در بحث تأمین اعتبار و ابزار مورد نیاز وجود دارد، بهترین عملکرد را در احداث راه‌های روستایی بالای ۲۰ خانوار داشته باشیم. معاون فنی و راه روستایی اداره کل راهداری و حمل و نقل جاده‌ای استان مرکزی با بیان اینکه طی ۳ سال اخیر بیش از ۲۰۵ کیلومتر راه روستایی در استان احداث و آسفالت شده، خاطرنشان کرد: از این مقدار حدود ۴۰ کیلومتر در سال جاری اجرا شده و به این ترتیب ۱۲ روستای بالای ۲۰ خانوار به طور کامل از نعمت راه آسفالته برخوردار شده اند .

استان ها

منطقه آزاد چابهار نیازمند تخصیص اعتبار برای تامین زیرساخت‌هاست

مدیرعامل منطقه آزاد چابهار گفت: منطقه آزاد با گذشت ۳۲ سال از تاسیس نیازمند تخصیص اعتبار برای تامین زیرساخت‌های لازم از جمله ساخت جاده دوبانده، تکمیل ریل، ساخت فرودگاه جدید و آماده سازی امکانات نظیر برق پایدار، اینترنت، تلفن و آب شبانه روزی و همچنین رفع مشکلات حاشیه نشینان است. به گزارش روابط عمومی منطقه آزاد چابهار، محمدسعید اربابی اظهارکرد: منطقه آزاد چابهار با گذشت سه دهه از افتتاح آن متاسفانه سواحل مَکُران و شهر چابهار آن طور که باید و شاید توسعه پیدا نکرده است. وی افزود: برای توسعه این منطقه، دولت بنا دارد در چارچوب برنامه توسعه اقتصاد دریا محور برنامه‌های زیرساختی مهمی را اجرایی کند که امیدواریم به تدریج این برنامه‌ها اجرایی شود. رئیس هیات مدیره و مدیرعامل سازمان منطقه آزاد چابهار گفت: وجود منطقه آزاد چابهار نتوانسته خواسته‌های مردم و شهر را برآورده کند و این موضوع همواره مورد گلایه‌مندی مردم منطقه بوده و هنوز دوگانگی مدیریتی و عدم تعامل با شهر به قوت خود باقی است. وی بیان کرد: امکانات منطقه آزاد چابهار برای تغییر زیرساخت‌های شهر چابهار بسیج خواهد شد و به همین منظور تسهیلات بانکی در نظر گرفته می‌شود. اربابی ادامه داد: در زمینه مدرسه سازی و حوزه بهداشت و درمان بویژه بیمارستان جدید ۵۴۰ تختخوابی چابهار از طریق مولدسازی، ساخته خواهد شد. وِی عنوان کرد: سیستان و بلوچستان بویژه حوزه سواحل مَکران از جمله مناطق مهم است که مورد تاکید رئیس جمهور قرار دارد و دکتر پزشکیان بدنبال ایجاد تحولات عمده در این منطقه هستند. مدیرعامل سازمان منطقه آزاد چابهار افزود: بازبینی درآمدها، توسعه زیرساخت‌ها، انجام مسوولیت‌های اجتماعی، توسعه صادرات و صادرات مجدد و تسهیل فضای کسب و کار در این منطقه آزاد در اولویت است.

زاهدان–خبرنگار نسیم

هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۱۰۹۱۸ مورخه ۱۴۰۳/۰۹/۲۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت تیمی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی رودبار تصرفات حمید خلیلی فرزند غلامرضا مورد تایید قرار گرفت
شنداتگ یک قطعه باغ به مساحت ۲۰۹۵/۲۰ متر مربع که مقدار ۱۲۷ متر در حریم کمی دره سیل رو قرار دارد به شماره پلاک فرعی ۳۳۱ مجزی از پلاک ۱۹۱ فرعی از اصلی ۴۰ واقع در سندس بخش ۱۸ گیلان از مالکیت حسینعلی قدیمی ربانی و غیره به آدرس شهرستان رودبار - سندس محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
رئیس ثبت اسناد و املاک رودبار
-انوش اکبری
م الف ۲۵۴۱
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۱۰۹۳۱ مورخه ۱۴۰۳/۰۹/۲۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی رودبار تصرفات افروز سلیمان پور فرزند ولی مورد تایید قرار گرفت
۱- شنداتگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۸۴۰۳/۹۷ متر مربع به شماره پلاک فرعی ۳۵۰ مجزی از پلاک ۹۹ فرعی از اصلی ۶۶ واقع در اسطلخ کوه بخش ۱۷ گیلان از مالکیت روح اله منتظری و غیره به آدرس شهرستان رودبار اسطلخ کوه گردیده است محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
رئیس ثبت اسناد و املاک رودبار
-انوش اکبری
م الف ۲۵۳۹
تاریخ انتشار نوبت اول ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۱۰۹۱۷ مورخه ۱۴۰۳/۰۹/۲۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی رودبار تصرفات حمید خلیلی فرزند غلامرضا مورد تایید قرار گرفت .
۱-شنداتگ یک قطعه زمین مشتمل بر اعیان احداثی به مساحت ۱۳۲/۴۰ متر مربع به شماره پلاک فرعی ۳۲۸ مجزی از پلاک ۱۹۱ فرعی از اصلی ۴۰ واقع در سندس بخش ۱۸ گیلان از مالکیت حسینعلی قدیمی ربانی و غیره به آدرس شهرستان رودبار سندس محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
م الف ۲۵۳۷
رییس ثبت اسنادو املاک رودبار
انوش اکبری
****
. هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۰۹۷۰۷ مورخه ۱۴۰۳/۰۸/۲۱ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی ،رودبار تصرفات رضا میرزاپور توتکابنی فرزند بهمن مورد تایید قرار گرفت
۱- شنداتگ یک قطعه زمین مشتمل بر اعیان احداثی به مساحت ۴۲۶/۸۱ متر مربع به شماره پلاک فرعی ۷۵۹ مجزی از پلاک ۴۲ فرعی از اصلی ۴۳ واقع در توتکابن بخش ۱۸ گیلان از مالکیت یوسف و گل خانم و غیره به آدرس شهرستان رودبار توتکابن محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
رئیس ثبت اسناد و املاک رودبار
-انوش اکبری
م الف ۲۵۴۷
تاریخ انتشار نوبت اول ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۱۰۹۱۶ مورخه ۱۴۰۳/۰۹/۲۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی ،رودبار تصرفات حمید خلیلی فرزند غلامرضا مورد تایید قرار گرفت
-۱- شنداتگ یک قطعه باغ به مساحت ۱۸۸۹/۵۷ متر مربع که مقدار ۱۱۴ متر در حریم کمی دره سیل رو قرار دارد به شماره پلاک فرعی ۳۲۹ مجزی از پلاک ۱۹۱ فرعی از اصلی ۴۰ واقع در سندس بخش ۱۸ گیلان از مالکیت حسینعلی قدیمی ربانی و غیره به آدرس شهرستان رودبار سندس - محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
رئیس ثبت اسناد و املاک رودبار
انوش اکبری
م الف ۲۵۵۴
تاریخ انتشار نوبت اول ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۰۹۷۰۳ مورخه ۱۴۰۳/۰۸/۲۱موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی رودبار تصرفات نرجس مهرپور دارستانی فرزند مهر علی مورد تایید قرار گرفت
۱-شنداتگ یک قطعه زمین مشتمل بر اعیان احداثی به مساحت ۵۳۳/۵۵متر مربع به شماره پلاک فرعی ۷۴۳ مجزی از پلاک ۴۱۸ فرعی از اصلی ۱۵ واقع در دارستان ییلاقی بخش ۲۰ گیلان از مالکیت علی مهرپور دارستانی و غیره به آدرس شهرستان رودباردارستان ییلاقی محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
م الف ۲۵۴۴
رییس ثبت اسنادو املاک رودبار
انوش اکبری
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۴۰۱۰۴۹۶ مورخه ۱۴۰۳/۰۹/۱۰ موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت نسبی اراضی ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی رودبار تصرفات سید حسن حسینی فرزند سید حسین مورد تایید قرار گرفت
۱-شنداتگ یک قطعه زمین مزروعی به مساحت ۵۰۰ متر مربع به شماره پلاک فرعی ۵۳۳ مجزی از پلاک ۲۰۲ فرعی از اصلی ۹ واقع در فیلده بخش ۲۰ گیلان از مالکیت عین اله سرخنی و غیره به آدرس شهرستان رودبار فیلده - محرز گردیده است.
لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم ،اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۱
تاریخ انتشار نوبت دوم: ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
م الف ۲۵۵۱
رییس ثبت اسنادو املاک رودبار
انوش اکبری
******
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۱۱۰۲۰۳۰۶- ۱۴۰۳/۰۹/۲۰ هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبت ملک صومعه سرا تصرفات مالکانه بلا معارض متقاضی آقای فتانه هادی نژاد پشت مساری فرزند بهروز به شماره شناسنامه ۲۶۷۰۱۵۷۰۳۳ صادره از صومعه سرا در ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر یک باب خانه بمساحت ۵۷۱.۵۱ متر مربع پلاک ۴۰۵ فرعی از ۴۷ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۱ و ۲ واقع در قریه پشت مسار بخش ۴۷ گیلان خریداری از نسق حمید هادی نژاد پشت مساری محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود چنانچه اشخاصی نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی بشرح مذکور اعتراض داشته باشد میتوانند از تاریخ اولین انتشار آگهی بمدت ۲ ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است و رسید در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض مدت مذکور طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نهت اول: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
یداله شهبازی
ثبت اسناد و املاک شهرستان صومعه سرا
شناسه ۱۸۶۶۴۷۸ م الف ۹۱۰/۱۹۰۱
*****
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبتی شهرستان فومن
برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۳۰۱۰۳۴۸-۱۴۰۳/۱۰/۶ هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی فومن تصرفات مالکانه و بلا معارض متقاضی آقای سید رضا گلستانها فرزند سید عبدالحسین در ششدانگ یک قطعه زمین شالیزاری به مساحت ۲۵۶۱/۸۳ متر مربع به شماره پلاک ۳۶۰ فرعی مفروز و مجزی شده از پلاک شماره ۱۵ فرعی از سنگ اصلی ۳۳ واقع در چیران بخش ۲۴ گیلان محرز گردیده است لذا، به منظور اطلاع عموم در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود و در صورتی که اشخاصی نسبت به صدور سند مالکیت * متقاضیان اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت ۲ ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مرجع قضایی تقدیم نمایند، بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول گواهی اقامه دعوی طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۰۲
تاریخ انتشار نوبت دوم : ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
رئیس ثبت اسناد و املاک شهرستان فومن
سید مجتبی قیوم زاده
م الف ۱۸۷۵
****
آگهی ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئیین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
نظر به اینکه در اجرای مواد ۳ وغیره قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ انیین نامه اجرائی آن متقاضیان ذیل با ارائه اسناد و مدارک عادی و اسناد مشاعی درخواست صدور سند مالکیت تصرفات مالکانه وبلا معارض را نموده اند و پرونده مورد نظر در هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی لاهیجان مطرح ونهایتا منجر به صدور رای جهت اخذ سند مالکیت گردید لذا مراتب به استناد ماده ۳ قانون مذکور در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز جهت عموم آگهی می گردد
قریه بیجار بنه لاهیجان سنگ اصلی یک بخش ۱۴ گیلان بشماره فرعی زیر :
۱- پلاک فرعی ۱۲۲۰۲ مفروز از ۵۷۷ - معصومه صفرپور لاشیدانی فرزند محمد ش ش یک و کد ملی ۲۷۲۲۱۳۱۳۶۱۸۱ صادره از لاهیجان - سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۴۷/۲۹ متر مربع از مورد مالکیت مشاعی حسین اثنی عشری برابر رای ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۵۰۱۴۶۰۱ مورخه ۱۴۰۲/۰۸/۲۸ هیات
-۲- پلاک فرعی ۱۲۲۰۳ مفروز از ۵۷۷ محمد حسنقلی : پور فرزند اصغر ش ش ۲۳ وکد ملی ۲۷۲۲۴۰۳۴۳۹ صادره از لا هیجان. - سه دانگ مشاع از ششدانگ یک قطعه زمین مشتمل بر بنا به مساحت ۹۴/۰۵ متر مربع از مورد مالکیت مشاعی حسین اثنی عشری برابر رای ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۵۰۱۴۶۰۵ مورخه ۱۴۰۲/۰۸/۲۸ هیات
لذا هر کس اعم از مجاوران و صاحبان حقوق ومالکین مشاع نسبت به اصل و حدود و مفروزی پلاکهای فوق واخواهی و اعتراض داشته باشند میتوانند از تاریخ اولین انتشار آگهی به مدت دوماه اعتراض خود را به این اداره ثبت اسناد تحویل وتسلیم نمایند و پس از اخذ رسید ظرف مدت یکماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضائی صالحه تقدیم نمایند و گواهی آنرا به اداره متبوعه تحویل نمایند در غیر اینصورت پس از انقضاء مدت قانونی مذکور وعدم وصول گواهی اقامه دعوی برابر مقررات نسبت به صدور سند مالکیت اقدام خواهد شد صدور سند مالکیت نیز مانع مراجعه متضرر به مراجع ذیصلاح نخواهد بود .
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۱/۳۰
شهریار سلیمی بازنشین-رئیس ثبت اسناد و املاک شهرستان لاهیجان
م الف۲۶۳۶/۱
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۰۶۰۱۱۲۹۱۹ مورخه ۱۴۰۳/۱۰/۱۶ حیات اول موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک آستانه تصرفات مالکانه بلا معارض متقاضی آقای خانم امیر حسین دوست کماچالی فرزند بهمن بشماره شناسنامه ۲۷۳۰۲۰۵۵۱۹ صادره از آستانه اشرفیه در ششدانگ یکبابخانه و محوطه به مساحت ۱۵۰.۰۹ متر مربع به شماره پلاک ۱۸۶۷۹ فرعی از ۹۱ اصلی مفروز و مجزی شده از پلاک ۳۸ فرعی از ۹۱ اصلی واقع در در آستانه اشرفیه بخش ۱۴ گیلان مورد خریداری از مالک رسمی آقای وراث مرحوم مهدی آستانه بصورت مع الواسطه محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی می شود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند میتوانند از تاریخ انتشار اولین آگهی به مدت دو ماه اعتراض خود را به این اداره تسلیم و پس از اخذ رسید ظرف مدت یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض دادخواست خود را به مراجع قضایی تقدیم نمایند. بدیهی است در صورت انقضای مدت مذکور و عدم وصول اعتراض طبق مقررات سند مالکیت صادر خواهد شد.
یداله قاسم زاده لالمی-رئیس ثبت اسناد و املاک
تاریخ انتشار نوبت اول : ۱۴۰۳/۱۱/۱۶
تاریخ انتشار نوبت دوم ۱۴۰۳/۱۲/۱
م الف ۲۶۵۰/۱
****
هیات موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی
آگهی موضوع ماده ۳ قانون و ماده ۱۳ آئین نامه قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی و اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی برابر رای شماره ۱۴۰۳۶۰۳۱۸۰۱۴۰۰۲۷۱۶ مورخ ۱۴۰۳/۱۰/۱۴ هیات اول دوم موضوع قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مستقر در واحد ثبتی حوزه ثبت ملک املش تصرفات مالکانه بلا معارض متقاضی خانم مهری حبیب خواه مشکله فرزند قربانعلی بشماره شناسنامه ۹۱۶ صادره از املش در ششدانگ یک قطعه زمین محصور مشتمل بر یکباب ساختمان به مساحت ۹۴۲ متر مربع پلاک ۷۱۹ فرعی از سنگ ۱۱ اصلی واقع در قریه مشکله املش بخش ۲۹ گیلان خریداری از مالک رسمی آقای حسنعلی کشت پرور محرز گردیده است. لذا به منظور اطلاع عموم مراتب در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز آگهی میشود در صورتی که اشخاص نسبت به صدور سند مالکیت متقاضی اعتراضی داشته باشند می توانند

صفحه ادبیات

ردّپای باران

زیرنظر: فرامرز محمدی پور

استاد فرامرز محمدی پور شاعر و پژوهشگر گیلانی:

حال شعر گیلکی خوب است

*رحیمه احمدپور/شاعر وخبرنگار

استاد فرامرز محمدی‌پور شاعر و پژوهشگر گیلانی در برنامه ی «شب آوا» که از شبکه باران صدا و سیمای مرکز گیلان حول محور «شعر و ترانه» پخش شد گفت: حال شعر گیلکی در استان ما خوب است.

وی حال و هوای ترانه‌های گیلکی را چه در عرصه ی ترانه و چه در عرصه ی چاپ کتاب‌های شعر گیلکی مساعد دانست و افزود: کارهای گیلکی ارزشمندی را نیز هم در ترانه و هم در اشعار دیگر داریم که آثار فاخری است.

محمدی پور در پاسخ به این سوال که آیا ترانه‌های بومی محلی ملزم به این هستند که اشعارشان تابع وزن باشد یا خیر؟ گفت: شاید بهترین پاسخ به این سوال را بتوان از کتاب «تصنیف نوازی » داریوش اسحاقی که از پژوهشگران نام آور است برداشت نمود که در آن آمده است: «ترانه یعنی کلام شعر مانند مرکب از پاره‌های مساوی یا نامساوی، اغلب دارای قافیه و وزن عروضی و گاه بدون آهنگ که به طور معمول با موسیقی خوانده می‌شود و امروز اینگونه کلام را ترانه می‌گویند.»

وی خاطرنشان کرد: این تعریف نشان می‌دهد که در ترانه‌های محلی هم می‌توانیم از شعر سپید یا نیمایی استفاده کنیم که نمونه‌های آن زیادند. محمدی پور نمونه ی آن را ترانه‌ای از خود او با نام «نازک دل» عنوان نمود که در صدا و سیمای مرکز گیلان با خوانندگی «حسین طالبی» و آهنگ «محسن نصیحتی» پخش شده است.

این شاعر و پژوهشگر تصریح نمود: هرچند رویکرد ما در شعر و ترانه‌های محلی گیلان به سمت شعر سپید یا نیمایی ممکن است کمتر باشد که علت آن برخاسته از علاقه مندی مردم به شعر موزون است اما اگر ترانه‌های بومی و محلی ما گاه در قالب سپید و گاه نیمایی و یا ترکیبی از هر دو بتوانند اشعار زیبایی بیافرینند به زعم بنده به زبان و ترانه‌های امروزی نزدیک‌تر خواهد بود.

محمدی پور در ادامه با اشاره به بن‌مایه‌های عمیق شعری در ترانه‌های فریدون پوررضا گفت: فریدون پوررضا از جمله اساتید بزرگ هنری گیلان بود که هر ترانه‌اش داستان و قصه‌ای را در خود نهفته دارد که سینه به سینه از گیلانیان قدیم نقل شده است و استاد پوررضا با تحقیق در مورد آن قصه‌ها، ترانه تولید می‌کرد و می‌خواند که نمونه‌اش را در« تی تی جان» و ترانه‌های دیگرش می‌بینیم و از این حیث در گیلان نمونه بود. پایان بخش گفتگوی این پژوهشگر گیلانی با خواندن یک مثنوی وزین گیلکی همراه بود.

دامنی ازعطر گل سرخ

*سیده نسا هاشمیان سیگارودی

خود راگم کرده بودم
رها شده دردل کویر
زمستانی سرد وخشک
بادسرد بیابان بر من می گذشت
اما خنکایی نبود
من خود
درکویر رها شده بودم؟
صدایی مرا به خود آورد.
شباهتی به صدای دنیا نداشت
نمی دانم از کجا
به اطراف نظر دوختم
دنبال سرچشمه ی صدا
دریچه ای از نور به رویم گشوده شد
از پنجره دیدم عطر صدا
کویر را در آغوش گرفته بود
جامه ی اعتکاف به تن کردم
خزیدم درگوشه ای از معبد
در کویر..
وگمشدگانی چند همچومن
ناگه
در سرزمینی از نور خودم را یافتم
سراسر لوء لوء ومرجان
اما از دور صدای همهمه ی شیطان
زوزه ی گرگ
ناله غوکان
پشت در معبد پسرم بود
سجاد
با دامنی از عطر گل سرخ
وسبدی از عشق
به سجاده ی سجاد دل سپرده بودم
واینک رها شده بودم
در آغوش او
بیابان خندید
پژواک پیچید
از کویر دور شدم
دورِ دور

نگاهی به تازه‌ترین اثر داستانی افشین معشوری؛

آوارِ اندوهِ آتیه

* هادی غلام‌دوست

«آتیه‌ی او»، نام رمان جدیدی از افشین معشوری است که نشر«یانا»ی لنگرود، در ۱۷۰ صفحه، به شمارگان۶۰۰نسخه و به ارزش ۱۵۰هزارتومان در سال جاری (۱۴۰۳) منتشر کرده است.

یکی از ویژگی‌های کارهای افشین معشوری این است که او نثری صمیمی دارد و خواننده بدون پیش‌داوری قبلی، میل دارد متن را دنبال کند. ویژگی دیگر؛ آن‌که نوشته‌هایش حوصله سربَر نیست و او داستانش را الکی کش نمی‌دهد. شاید به دلیل شاعر بودن نویسنده باشد -که باید گفت اصولاً ایجاز در شعر اهمیّت دارد- او نیز چون شاعر است، بالطبع با ایجاز نوشتن سر و کار دارد و این قضیه شاید در نثرش نیز بی‌تأثیر نباشد. همین‌طور، معشوری سعی می‌کند تا جایی که امکان دارد، داستان‌هایش از ساختاری کامل برخوردار باشد.

موضوع رمان، حول محور زندگی دو دلداده‌ای دور می‌زند که شخصیّت‌های اصلی رمان را می‌سازند. یکی راوی داستان، یعنی «آتیه» و دیگری «او»، دلداده‌ی آتیه است. آن‌ها یکدیگر را دوست دارند، ولی به وصال هم نمی‌رسند و ماجرای رمان، چرایی به هم نرسیدن این دو شخصیّت اصلی داستان است که توَسط راوی داستان روایت می‌شود.

رمان «آتیه‌ی او» با این جمله شروع می‌شود:

«مادرجان؛ چه‌کاری از من ساخته‌ست؟»)ص۵(

همین جمله‌ی تکنیکی‌ای که در ابتدای داستان می‌آید و سپس در طول داستان، در لابه‌لای موج‌های حوادث گم می‌شود تا بار دیگر در جایی دیگر متن سر از آب درآورد، خواننده را کنجکاو می‌کند تا داستان را دنبال کند و ببیند بالاخره تهِ این قصّه به کجا ختم می‌شود. نویسنده با این جمله علاوه برَ برانگیختن کنجکاوی خواننده، به مخاطب نشان می‌دهد که روایت داستان‌اش توأم با خیال است.

رمان «آتیه‌ی او» ساختاری جالب دارد و با نثری روان و سلیس نوشته شده است. آتیه که زنی سنتی است، درحالی‌که روی بالکن خانه‌اش نشسته و به کوه مه گرفته‌ی پیش‌رو چشم دوخته، حوادث از سر گذشته‌ی زندگی‌اش را در ذهنش مرور می‌کند و هم‌زمان به جوانی‌اش و به روزهایی که فکر می‌کند آینده‌ی «او» با خودش خواهد بود؛ و به تباهی زندگی از دست شده‌اش می‌اندیشد و خواننده نیز از خلال اندیشهَاش در جریان ماوقع زندگی راوی قرار می‌گیرد:

« با آسمان مه گرفته‌ی عطاکوه رفته‌ام به جوانی، به روزهایی که فکر می‌کردم آینده‌ی من با «او»ست. هر روز برای خودم رؤیا می‌بافتم. امّا حالا انگار عطاکوه هم دل‌اش برای غربت و مظلومیّت من می‌سوزد.» (ص۶(

و همین شخصیّت مرموز «او» عاملی می‌شود که خواننده کنجکاو شود و در پی آن باشد که ببیند «او» کیست و چه اتّفاقی برای راوی داستان یعنی آتیه افتاده است. آن‌گاه شخصیّت‌های دیگر داستان مانند مسعود، فرهاد و عمه‌زری و دیگران یکی یکی در ذهن راوی داستان مرور می‌شوند و با این زمینه‌چینی خواننده نیز کم‌کم وارد حوادث اصلی داستان می‌شود. سپس تهمینه خواهر کوچک‌ترِ آتیه از راه می‌رسد و او را از خیال بیرون می‌آورد.

«آی کجایی؟»

«سرم را بالا می‌گیرم. تهمینه است.» (ص۷(

و همین‌طور تا آخر رمان، روایت داستان بین خیال از گذشته‌ی سپری شده و واقعیّت کنونی نوسان می‌یابد و پیش می‌رود، تا این‌که وقایع رمان خاتمه می‌یابد. وقایعی که پیش از این اتفاق افتاده است.

این نوع روایت کردن داستان، یعنی در هم آمیزی خیال و واقعیّت، توسط راوی، داستان را جذاب کرده و ذهَن خواننده را نیز به چالش می‌کشاند و او را وادار می‌کند که به سادگی و به صورت سطحی به اصطلاح سرسری از کنار نوشته نگذرد و سعی کند به نحوی در داستان مشارکت داشته باشد و نرم نرم به شکل‌گیری داستان و ساختار آن نزدیک شود و سوای ماجرای داستان، مرتباً خود را درگیر با متن داستان ببیند و همراه با ضرب‌آهنگ ضربان قلب راوی داستان و قلم نویسنده پیش برود تا بتواند جریان قصه و نیز موقعیّت مکانی و حتی روانی اشخاص داستان را هر چه بهتر دنبال کرده و دریافت کند. رمان از زبان راوی داستان یعنی از زبان شخصیّت اصلی در زاویه دیدِ اول شخص روایت شده است. باید گفت این روش اصولاً در داستان دارای مزایایی است. یکی این‌که در باورپذیر بودن داستان نقش مهمی ایفا می‌کند و خواننده را مجاب می‌کند که داستانش را باور کند.

ولی دارای محدودیت‌های خاص خود نیز می‌باشد. برای نمونه راوی تنها از چیزهایی می‌تواند صحبت کند که خود مستقیماً با آن درگیر بوده و برخلاف دانای‌کل، نمی‌تواند وارد ذهن آدم‌های داستان‌اش بشود. حتی نمی‌تواند از خصوصیّات مثبت خود مستقیماً صحبت کند.

مضمون داستان، روایتِ همان داستان‌های عشق‌های مثلثی است. یعنی عشق بین «اوَ»، آتیه و مسعود. (گرچه خواستگاری

مسعود چندان هم از سر عشق نبوده است، حتی عشقی بین آن دو وجود نداشته. نه عشَقی و نه شناختی از یکدیگر!(

شخصیّت دیگر این عشق یعنی «او» که تا صفحه‌ی سیزده کتاب خواننده هنوز با هویت«او» آشنا نمی‌شود، فرد ناکام مانده‌ی عشق است که نویسنده به عمد به جای نام این شخصیّت داستانی، از ضمیر« او» استفاده می‌کند، تا بلکه بتواند با این روش مخاطب را همان‌طور مشتاق و کنجکاو نگه دارد و شاید هم مرموز.

در این نوشته، من بیش‌تر از هر چیزی میل دارم به ویژگی‌های شخصیّتی اشخاص اصلی این رمان بپردازم. شخصیّت‌هایی مثل آتیه و «او» که داستان حول محور زندگی آن‌ها ساخته و پرداخته شده است. امّا قبل از این‌که به این‌ها بپردازم، بهتر است این نکته را نیز یادآوری کنم که نویسنده در طول رمان از لابه‌لای سطور داستان اشاراتی تلویحی نیز به وضعیّت سیاسی و اجتماعی جامعه می‌کند.

مثلاً جایی که هواپیما سقوط می‌کند. هواپیمای بی‌نام و نشانی که معلوم نبود کجا می‌رفت. شاید به اروپا. که سقوط این هواپیما بی‌اختیار ذهن خواننده را در حد یک جرقه زدن، متوجه سقوط هواپیمای اوکراینی می‌کند که البته این نکته در حد حدس و گمان باقی می‌ماند. چرا که کدی در این زمینه داده نمی‌شود. فقط این یک حدس و گمانی بیش نمی‌تواند باشد که برای یک اثر ادبی کافی نیست.

جایی هم چند خطی از زندگی خانم صابری گفته می‌شود که نویسنده با این کار خواننده را با فضای سیاسی جامعه آشنا می‌کند و یا شخصیّت ایرج که به خواهرش هشدار می‌دهد که از خانم صابری دوری کند. در رمان شخصیت ایرج نیز به خوبی نشان داده شده است. برگردیم به ویژگی‌های شخصیّتی دو مهره‌ی اصلی داستان یعنی آتیه و «او» که بیش‌ترین چالش را برای خواننده فراهم می‌آورد. شخصیّت اصلی این داستان یعنی آتیه در مقابل سرنوشت و آینده‌ی زندگی خود نمی‌تواند هیچ‌گونه تصمیمی اتخاذ کند و واکنشی در مقابل مشکلات سر راهش نشان دهد. او شخصیتی ایستا دارد. گویی هر آنَچه را که تقدیر برایش رقم زده با دل و جان می‌پذیرد و به اصطلاح تن به داده می‌دهد. او یک زن سنتی ساده‌ی دست و پا بسته‌ای را می‌ماند که اصلاً جنگیدن بلد نیست. زن چشم و گوش بسته‌ی بی‌تحرکی که فقط در پیله‌ی خودش حبس است. او حتی برای خواسته‌ی قلبی‌اش یعنی عشقش نیز احترام قائل نیست و معنای جنگیدن را نمی‌داند. برای نمونه ببینیم او در مقابل خواستگاری به نام مسعود که دوست پسرعمه‌اش است و خودش هیچ‌گونه شناختی از او ندارد و علاقه‌ای نیز، چگونه واکنش نشان می‌دهد:

«اوایل تابستان بود. مسعود خانواده‌اش را فرستاد برای خواستگاری. گوشه اتاق کز کرده بودم و صدایم در نمی‌آمد. نمی‌شناختم‌اش، اما ساکت و آرام بودم... بالاخره علی‌رغم میل خودم و پدرم -که عاشقانه نوه‌ی خاله‌اش را دوست داشت- با مسعود قول و قرار ازدواج گذاشته بودیم.» (صص۱۶-۱۵(

شخصیّت دیگر این رمان یعنی«او» نیز شخصیتی ایستا دارد و برای خواسته‌های قلبی خود جنگیدن بلد نیست. او در طول رمان فقط یک‌بار، آن هم وقتی‌که شنید قرار است از آتیه خواستگاری کنند، از پدرش مصراً خواسته که پا پیش بگذارند و به خواستگاری آتیه برود. امّا پدر عصبانی می‌شود. خواننده دلیل عصبانی شدن پدر را نمی‌داند.

«او» چگونه شخصیتی دارد؟ هم عاشق آتیه است و هم زمانی که در جبهه است عکس حجله‌ی مرگش را می‌اندازد. کسی که در فکر مرگ است دیگر عاشق شدنش چه معنی دارد؟ وقتی هم که انسان عاشق می‌شود به تنها چیزی که فکر نمی‌کند، مرگ است.

تا جایی که من دیده‌ام، اکثر کسانی که در خدمت سربازی بودند، بیش‌تر به زندگی فکر می‌کردند تا مرگ. آن‌ها با اسلحه‌های گوناگون و سنگین مثل تانک، موشک تاب و آرپی‌جی و قطار فشنگ به کمر و سینه بسته، عکس می‌انداختند که یعنی ما این کاره‌ایم و جنگنده‌ایم. نه این‌که بروند عکس حجله‌اش را بیاندازند. به قول هنری میلر:

«سرباز از لحظه‌ای که به جنگ می‌رود تنها فکر و ذکری که دارد صلح است. شاید سرداران و سالاران در هوای پیروزی باشند، ولی کسانی که در گیرودار جنگ‌اند، چنین هوایی ندارند. (هنری میلر، شیطان در بهشت)

اصلاً دغدغه‌ی «او» چیست؟ او در زندگی چه هدفی را دنبال می‌کند. در زندگی پای‌بند چه اصولی است؟ او که هم شاملو می‌خواند، هم اهل فوتبال است. هم سینما. هم مغازه‌دار. هم می‌رود علوم سیاسی می‌خواند. با این همه همیشه در زندگی یک پایش می‌لنگد. زن گرفتنش هم سرسری است. عکسی را می‌بیند و همسر آینده‌اش انتخاب می‌کند. جوانی که ادعایش می‌شود کتاب شعر شاعران معاصر را می‌خواند، با دیدن عکسی همسر آینده‌اش را انتخاب می‌کند؟

دو شخصیّت اصلی رمان یعنی آتیه و «او» که هسته‌ی مرکزی رمان هستند و داستان حول محور زندگی آن‌ها می‌چرخد، شخصیّتی ایستا هستند. یعنی در طول داستان هیچ تحولی در آن‌ها صورت نمی‌گیرد. این دو شخصیّت هر دو شبیه هم هستند، هیچ کدام‌شان برای عشق‌شان نجنگیده‌اند، در حالی‌که زندگی همه‌اش جنگ است. ما کدام موجودی را چه در خشکی، چه در دریا می‌شناسیم که برای بقا خود نجنگد و زنده هم بماند؟ این اصل اوّلیه‌ی زندگی است، مبارزه کردن، فایق آمدن بر مشکلات.

درباره‌ی پایان بندی کتاب باید بگویم ای کاش رمان به این شکل بسته می‌شد:

«...به کتابفروشی رسیدم. کمی دم در ایستادم. ساک‌دستی هدیه را توی دست داشتم. از همان بیرون به او زل زدم. چند دقیقه‌یی همان‌طور سرش پایین بود و متوجه من نشد. بعد که چشم‌هایش خسته شد، سرش را بالا آورد و عینک‌اش را برداشت و تا آمد چشم‌هایش را بمالد، مرا دید که دم در ایستاده و به او زل زده‌ام. همان پشت میز کمرش را راست کرد و خطاب به من گفت:

«مادرجان؛ چه کاری از من ساخته است؟!»

مادرجان؟! یعنی به سر و ریخت خودش نگاه نکرده که به من می‌گوید مادرجان؟! حالا خوب است دو سال هم از من بزرگ‌تر است.» (ص۱۳۶(

با این پایان‌بندی می‌شد تخیل خواننده را فعال کرد و اجازه داد ذهن‌اش بعد از خواندن رمان به پرواز درآید و دنباله‌ی قصّه را خود بنویسد. با این کار خواننده بعد از خواندن این مصیبت‌نامه به این شکل بقیه‌ی ماجرا را هر طوری که دلش می‌خواست می‌توانست در ذهن‌اش دنبال کند و داستان را به دلخواه خود تمام کند.

برنده جایزه جلال:

داستانی موفق است که نقب عمیق‌تری به عواطف انسانی بزند

برنده هفدهمین دوره جایزه داستان نویسی جلال معتقد است که داستان نویسی نقب زدن به عواطف انسانی است و هر داستانی که بتواند، نقب عمیق‌تری به این عواطف بزند موفق خواهد بود و با استقبال مخاطبان روبرو می‌شود. هفته گذشته اختتامیه «هفدهمین دوره جایزه ادبی جلال آل‌احمد» با حضور سید عباس صالحی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و اهالی قلم و اصحاب فرهنگ، ادب و رسانه در تالار قلم کتابخانه ملی برگزار شد و این جایزه برای کتاب «آن پریزاد سبزپوش» به نویسنده پیشکسوت فارس صمد طاهری رسید.این مجموعه داستان کوتاه صمد طاهری از سوی نشر نیماژ منتشر و روانه کتاب فروشی‌ها شده است.به بهانه انتخاب کتاب آن پریزاد سبزپوش به عنوان برگزیده رویداد ادبی جلال آل احمد، با این نویسنده صاحب سبک استان فارسی گفت‌وگویی کوتاه داشتیم.

برنده جایزه جلال: داستانی موفق است که نقب عمیق‌تری به عواطف انسانی بزند

درباره کتاب

به گفته نویسنده، مجموعه «آن پریزاد سبز پوش» ، داستان هایی است که طی سه سال نوشته شده و هر یک سوژه و موضوع خاص خود را دارد .یکی داستان مادرانی است که فرزندان خود را از دست داده یا گم کرده‌ا ند و منتظر بازگشت آنها هستند، دیگری داستان پدر و مادری است که فرزند سربازشان در نخستین روز حضور در جبهه دفاع مقدس شهید می‌شود اما آنها او و زندگی آینده‌اش را در ذهن خود ترسیم می‌کنند، برخی داستان‌ها دست مایه واقعی داشته و با تخیل پرورده شده‌اند و ۲ نمایشنامه تک پرده این مجموعه نیز کارهای کلاسی نویسنده است که سال ۶۳ در دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه هنر تهران نوشته شده است.داستان آن پریزادسبز پوش که نام کتاب نیز از آن گرفته شده، داستان مهاجرت خیل عظیم مردم جنوب کشور پس از شهریور ۱۳۲۰ و اشغالکشور از سوی متفقین است، زمانی که باچند خشکسالی پی در پی و قحطی در منطقه جنوب کشور همراه بود و مصادره انبار غلات از سوی ارتش متفقین نیز این وضعیت را تلخ‌تر کرده بود تا جایی که سال سیاه رقم خود و بسیاری جان باختند.در این هنگام بسیاری از مردم این منطقه، پای پیاده به سمت بوشهر راه افتادند تا خود را به دریا برسانند، سوار لنج شوند و به آبادان برسند تا بتوانند در شرکت نفتی که انگلیس راه اندازی کرده بود مشغول کار شوند.

داستان نویسی، نقبی به عواطف انسانی

صمد طاهری در پاسخ به اینکه مهمترین مولفه‌ها در نوشتن یک داستان موفق چیست؟، گفت: داستان نویسی ودیگر هنرها، نوعی نقب زدن به عمق عواطف انسانی است، هر مضمون و سوژه ای که بتواند نقب عمیق‌تری به عواطف انسانی بزند، شدت تاثیر بیشتری بر مخاطب خواهد داشت.

او ادامه داد: من نیز تلاش می‌کنم تا این زمینه‌ها را پیدا کنم که کدام نقب ها می‌تواند بیشترن تاثیرگذاری را داشته باشد؛ چرا که اینگونه آثار ماندگارتر خواهد بود.در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شاید به زحمت میتوانستیم از هفت تا هشت نویسنده ممتاز نام ببریم اما اکنون این تعداد دست کم ۳۰ تا ۴۰ نفر است.طاهری این را هم اضافه کرد که البته در داستان نویسی انتخاب خیلی هم دست نویسنده نیست، تا حرف و گفته‌ای، صحنه و نمایشی و دیالوگ، کلمه و هر چیز دیگری ذهن نویسنده را تحت تاثیر قرار ندهد و نطفه داستان در زهن او شکل نگیرد، نویسنده نمی تواند آن را بنویسد و اگربنویسد نیز چنین چیزی هرگز مورد پسند مخاطب واقع نمی‌شود.

این داستان نویس پیشکسوت اظهار کرد: یک سوژه و مضمون باید بتواند ذهن نویسنده را درگیر کند و سپس بر اساس آن نطفه اولیه، شروع به تنیدن کند با تخیل خود شکل اولیه داستان را در ذهن پدید آورد، نهایتا شروع به نوشتن کند و سپس به حک واصلاح آن بپردازند تا به سرانجام برسد.

او درباره تاثیرگذاری یک اثر ادبی و داستانی نیز گفت: تاثیرگذاری اجتماعی داستان و ادبیات و هر هنر دیگر، روندی کند دارد و چیزی نیست که نویسنده امروز بنویسد و چند ماه بعد تاثیر قابل دید و قطعی داشته باشد.

تاثیرپذیری فرهنگ کند است؛ چنانکه تاثیرگذاری آثار نظم و نثر پیشین از جمله نوشتهها وسروده‌های مولانا، خیام، بیهقی، حافظ و سعدی را اکنون بعد از سده‌ها مشاهده میکنیم.

طاهری ادامه داد: ادبیات نمی‌تواند تاثیر آنی داشته باشد مگر چیزهایی که شکل روزنامه‌ای دارد و البته هر چه نوشته روزمره تر باشد، زودتر هم از بین خواهد رفت و اثر نویسنده نیز با از بین رفتن موضوع، کم رنگ می شود، در حالی که اگر نوشته، نقب زدن به عواطف انسانی باشد، سرنوشتی متفاوت دارد؛ چنانکه برده داری کلاسیک چند قرن است که از جامعه انسانی رخت بربسته اما «دلبند» تونی موریسن چون روی عواطف انسانی تمرکز کرده ماندگار شده است.

برنده جایزه جلال: داستانی موفق است که نقب عمیق‌تری به عواطف انسانی بزند

آینده داستان نویسی کشور را خوب می‌بینم

این نویسنده نسل سومی نویسندگی کشور اظهار کرد: من آینده داستان نویسی را در کشور خوب می‌بینم؛ چنانکه بارها نیز گفته‌ام در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شاید به زحمت میتوانستیم از هفت تا هشت نویسنده ممتاز نام ببریم اما اکنون این تعداد دست کم ۳۰ تا ۴۰ نفر است.

طاهری افزود: اگر امروز ۷۰۰ داستان نویس داشته باشیم، ۴۰ نفر از آنها درجه یک و ممتاز هستند و این هم شامل نویسندگان نسل سوم و چهارم و هم نسل نوخواسته نویسندگی در کشور است.صمد طاهری متولد ۱۳۳۶در آبادان، نویسنده معاصر ایرانی در سبک رئالیسم است؛ او در اوایل انقلاب اسلامی تحصیل در رشته هنرهای نمایشی در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران را نیمه‌کاره رها کرد. او که جزو نسل سوم داستان‌نویسان ایران است نوشتن را از سال ۱۳۵۳ آغاز کرد.

گلبرگ ها

*سایه هاتفی

این روزها
آسمانم
ابری ست
درخت ذهنم
بی برگ و بار
و دست اندیشه ام
به شعر هم نمی رود
حتی
خلوتم
پرشده از ریز ریز روزنامه های باطله
و ذهن ام
متراکم
از واژه های به سامان نرسیده
این روزها
حال گلبرگ های زردی را دارم
که به اجبارِ حادثه
پر پر می شوند
پژمرده
ودرحال احتضار
و مرگ لحظه ها
در کمین
بدورد پاییز
و میراث بهانه هایش
همچنان باقی
برای گریاندن من
گام ها
خسته
و اشک ها
بی اختیار
کاش
از تنهایی
برهانی ام

سایه ها

*نصیبه حسین آبادی

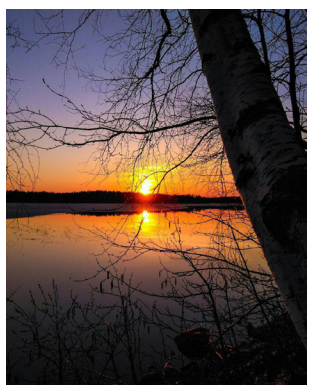

ملکه ای
با تاج نامرئی
مشرف به تمام دنیا
مادر
گرمای دستانت
سرما را از نفس می اندازد
و روح را
روان می کند
کدام دیوارها را
صبرت
به دوش دارد
بر ویرانه ای از گور
دیوار ...
آوار ...
بر این زمین لرزان
تقاص جغرافیای کدام بهشت را می دهی؟
که ستون خمیده ی شانه هایت
به مختصات نگاه ام
فرو می ریزند
سکوتت از جنس طوفان
اما به لطافت باران
دلی که
در کمند سپید تو فرسود
و این آغاز
حسی بی اندازه بود
در آسیاب چنگیزها !
بگو
چگونه گذشتی
از سایه ها و سیاهی ها
و فرو رفتی
به عمق کولاکی
در سپیدی

ورزش

سرمربی زنان پرسپولیس: ضمانتی برای صعود نیست

سرمربی تیم زنان پرسپولیس می‌گوید با وجود برتری تیمش در بازی رفت برابر فولاد، هیچ ضمانتی برای صعود به فینال وجود ندارد.

تیم زنان پرسپولیس با پیروزی سه بر صفر مقابل فولاد خوزستان در بازی رفت مرحله نیمه‌نهایی گام بزرگی برای رسیدن به فینال برداشتند که حضور در آن به منزله کسب سهمیه حضور در لیگ برتر است. با این وجود نگاه سرمربی تیم در این ارتباط جالب توجه است.

شادی رضایی در ارتباط با بازی برگشت که روز دوشنبه در ورزشگاه شهید درفشی‌فر برگزار می‌شود، توضیح داد: بازیکنان در اهواز بازی خیلی خوبی را از خود به نمایش گذاشتند و با توجه به فشاری که وجود داشت جریان بازی را بر اساس برنامه‌هایی که داشتیم به خوبی اداره کردند. ما به دنبال کسب یک پیروزی قاطع بودیم و آن را به دست آوردیم ولی این تمام ماجرا نیست.

وی ادامه داد: بازیکنان ما برتری خود را نشان دادند ولی واقعیت فوتبال می‌گوید ما هنوز یک گام سخت تا رسیدن به فینال داریم. فوتبال واقعی غیر قابل پیش‌بینی و با فوتبال قابل پیش‌بینی روی کاغذ متفاوت است. ما در خانه حریف، یک بازی برتر ارائه کردیم و پر گل بردیم و روی کاغذ پیروزی ما در بازی برگشت پیش‌بینی می‌شود ولی فوتبال به این شکل نیست. واقعیت فوتبال می‌گوید؛ ما با یک تیم خیلی خوب و سخت‌کوش، بازی سختی در پیش داریم. آن‌ها قطعا می‌آیند که پرقدرت‌ترین بازی خود را انجام بدهند و به بازیکنان گفته‌ایم که باید با تمام تمرکز و توان در این بازی حضور پیدا کنند و هیچ ضمانتی برای رسیدن به فینال وجود ندارد.

سرمربی تیم زنان پرسپولیس عنوان کرد: بچه‌ها در دو بازی گذشته فشار زیادی را تحمل کرده‌اند. دو سفر پیاپی به نوشهر و بعد از آن اهواز هم خیلی سنگین بود. بعد از بازی با فولاد کمی به تیم استراحت دادیم. بعضی بازیکنان، از جریان تمرینات بیرون بودند تا مصدومیت‌های جزئی مرتفع شود. متاسفانه همچنان آیدا صداقت‌زاده، از بهترین بازیکنان تیم را در اختیار نداریم. محدثه امیری هم در این بازی نخواهد بود اما سایر بازیکنان با انگیزه بالا آماده مسابقه می‌شوند.

شادی رضایی درباره اعتراض‌های مطرح شده از سوی مسئولان تیم زنان فولاد در بازی رفت خاطرنشان کرد: به نظرم آن اعتراض‌ها تمرکز خودشان را بر هم زد و البته منصفانه هم نبود. اگر قرار بر اعتراض بود، ما صاحب حق بودیم. آنها سه بار بعد از پرچم کمک داور و سوت داور مبنی بر آفساید، بازی را برای چند ثانیه ادامه دادند که هر بار داور باید به بازیکنان آنها به دلیل بی‌توجهی به سوت داور اخطار می‌داد که این کار را نکرد. گل را هم به این شکل و در شرایط آفساید زدند. این طور نبود گل بزنند و داور آفساید اعلام کند. بازیکنان ما که می‌ایستادند آن‌ها بازی را ادامه می‌دادند! آخرین بار هم توپ را به شکم دروازه‌بان ما کوبیدند در حالی که بازی متوقف شده بود ولی داور به بازیکن خاطی باز هم اخطار نداد. پنالتی اعلامی برای ما درست بود. فیلم بازی هم موجود است و هر کارشناسی می‌تواند ببیند.

وی در پایان گفت: نکات لازم به بازیکنان گفته می‌شود و امیدواریم مانند بازی قبل به دور از حواشی، تمرکز خود را روی فوتبال و عملکرد خودشان بگذارند و مثل همیشه امیدواریم حمایت هواداران را داشته باشیم.

غلام محمدی: برای موفقیت باید به سمت کشتی ایرانی برویم

سرمربی تیم ملی کشتی آزاد جوانان گفت: هدف اصلی ما در رده‌ی جوانان، کمک به تیم بزرگسالان است.

به نقل از فدراسیون کشتی، غلامرضا محمدی سرمربی تیم ملی کشتی آزاد جوانان در مورد برگزاری رقابت‌های قهرمانی کشور در کرمانشاه اظهار داشت: ابتدا باید از تمامی مسئولان و دست‌اندرکاران استان کرمانشاه به جهت برگزاری مناسب و خوب این مسابقات تقدیر و تشکر کنم. فدراسیون کشتی این امکان را فراهم کرده تا استان‌ها بتوانند میزبانی رقابت‌های کشتی و اردوهای تیم ملی را تقبل کنند و قطعاً این حرکت به رشد و توسعه کشتی آن استان کمک بسزایی خواهد کرد.

محمدی تصریح کرد: به لحاظ فنی نیز اهدافی را که دنبال می‌کردیم تا حدود زیادی حاصل شد. بنده و سایر اعضای محترم کمیته فنی بر این موضوع اذعان داشتند که چهره‌های با استعدادی در کرمانشاه کشتی گرفتند و به مانند دو سه سال گذشته به آینده کشتی آزاد ایران امیدوارم شدیم. حمایت همه جانبه فدراسیون از رده‌ی پایه، برگزاری کارگاه‌های دانش افزایی و اردوهای بسترسازی باعث شده تا کشتی گیران به اجرای فن بیشتر روی بیاورند. هدف اصلی ما سوق دادن آینده سازان کشتی به سمت زیر گرفتن و پس از آن خاک کردن است. گذشته نشان داده که قهرمانان جهان و المپیک ما همه زیرگیر بودن و اعتقاد داریم که برای موفقیت باید به سمت کشتی ایرانی گرفتن برویم.

محمدی تصریح کرد: تأکید ما نیز در تمامی اردوهای نونهالان، نوجوانان و جوانان تمرکز بر زیرگیری، خاک کردن، دفاع خاک و به صورت کلی اجرای فنون سرپا و خاک است. هدف اصلی ما این است که یک کشتی گیر از رده‌ی نونهالان تا رده‌ی جوانان به صورتی بالا بیاید که بتواند بیشترین کمک را به تیم ملی بزرگسالان نماید و همانطور که همه ی علاقمندان به کشتی مستحضر هستند، در حال حاضر چندین کشتی گیر رده‌ی جوانان که می‌توانند برای تیم جوانان کشتی بگیرند، در اردوی تیم بزرگسالان حضور دارند.

سرمربی تیم ملی کشتی آزاد جوانان تصریح کرد: علاوه بر کشتی گیران جوانی که در اردوی تیم ملی حضور دارند، کشتی گیران دیگر نیز امسال نمایش خوبی را در رقابت‌های قهرمانی کشور کرمانشاه داشتند و تک تک آنها می‌توانند یک رقیب و حریف بسیار خوب برای بزرگسالان باشند. چندین استان خوب کار کرده بودند، خراسان رضوی نشان داد که دارد روی کشتی کار می‌کند، عملکرد کشتی تهران از سال گذشته بهتر بود و استان لرستان نیز پیشرفت بسیار محسوسی کرده است.

دارنده ۲ مدال نقره و ۲ مدال برنز جهان که خود لرستانی است، ادامه داد: فرید بهرامی رئیس هیئت کشتی لرستان در چند سال گذشته علیرغم تمامی سختی‌ها و مشکلات توانسته پیشرفت خوبی به کشتی استان بدهد و همدلی لازم را ایجاد کند اما من از سایر مسئولان استان می‌خواهم که به کمک کشتی استان بیایند. البته توصیه کلی من این است که کشتی ورزش ملی و پرافتخارترین ورزش ایران است و تمامی مسئولان استان‌ها باید به کمک هیئت کشتی خود بیایند تا کشتی در تمام کشور رشد کند.

سرمربی تیم ملی کشتی آزاد جوانان در مورد برنامه‌های این تیم گفت: جلسه‌ای را امروز با آقای پژمان درستکار سرمربی محترم تیم بزرگسالان دارم، اعتقاد دارم که اگر قرار است کشتی پیشرفت کند نیاز به یک همدلی و همراهی است. همه باید در خدمت کشتی باشیم تا کشتی بالا بیاید و اگر کشتی بالا بیاید ما هم بالا می آییم.

اسبقیان:

در مسابقات ریاض و جوانان بحرین پرقدرت حاضر می‌شویم

معاون وزیر ورزش گفت: دنیامالی در ورزش می‌ماند و ادامه حضور وی در وزارت ورزش اثرات مفیدی خواهد داشت.

شروین اسبقیان، معاون توسعه ورزش حرفه‌ای و قهرمانی وزارت ورزش در پایان انتخابات فدراسیون شطرنج اظهار داشت: خدا را شاکر و سپاسگزار هستم که بعد از مدت طولانی بالاخره فدراسیون شطرنج از بلاتکلیفی نجات پیدا کرد و رئیس فدراسیون خود را شناخت. شادی پریدر از چهره‌های موفق در شطرنج بودند که با رای اکثریت مجمع به عنوان رئیس این فدراسیون برای چهار سال آتی انتخاب شدند. قطعاً با اهدافی که وزارت ورزش دنبال می‌کند هم نظارت و هم حمایت می‌کنند. قرار شد جلسه‌ای با ایشان با حضور محمدیان معاونت بانوان و حسن خانی معاونت فرهنگی و هماهنگی وزارت ورزش داشته باشیم تا برنامه‌ها را بررسی کنیم . انشاالله یک برنامه راهبردی چهار ساله باید تنظیم کند تا به اهداف مدنظر برسد.

هیچ اختلاف بین وزارت ورزش و کمیته ملی المپیک نیست

وی در خصوص خارج شدن بازی‌های کشورهای اسلامی و جوانان بحرین از برنامه‌های کمیته ملی المپیک بر اساس اظهارات دبیر کل کمیته که به نظر می‌رسد ناشی از اختلاف با وزارت ورزش و جوانان است، گفت: هیچ اختلاف مالی و کلی بین وزارت ورزش و کمیته ملی المپیک نیست. اگر چنین مطلبی عنوان شده است، تکذیب می‌کنم. شاید به خاطر حذف ردیفی از بودجه که سازمان مدیریت انجام داده این مطلب عنوان شده است. وزیر ورزش قویاً این موضوع را دنبال می‌کند، اما از طرف مقام عالی وزارت اعلام می‌کنم که با تمام قدرت در این رویدادها حضور پیدا خواهیم کرد. مشکل مالی هم نداریم و دولت حمایت‌های لازم را از این رویدادها انجام داده است و قطعاً با صحبت و این موضوع را حل خواهیم کرد.

در بازی‌های کشورهای اسلامی و جوانان بحرین با قدرت حضور خواهیم داشت

معاون توسعه ورزش قهرمانی و حرفه‌ای در خصوص اینکه به نظر می‌رسد بودجه این دو رویداد به جای کمیته به وزارت ورزش اختصاص داده شده و همین باعث نگرانی است، گفت: چنین چیزی را بعید می‌دانم. همه ارگان‌ها قطعاً دنبال اعتبارات و بودجه خود می‌روند و همیشه کمیته ملی المپیک در این حوزه پرتلاش بوده و اعتبارات خود را پیگیری کرده است و وزرای محترم ورزش نیز کمک‌های لازم را انجام دادند. قطعاً دنیامالی با توجه به ظرفیت‌هایی که در مجلس داشت و ظرفیت‌هایی مدیریتی که دارد و در دولت یک مدیر موفق شناخته می‌شود، پیگیری‌های لازم را انجام خواهد داد و مشکل مالی مطرح شده حل و فصل خواهد شد. در هر صورتی هیچ نگرانی نیست و به عنوان معاون قهرمانی از طرف وزیر محترم ورزش اعلام می‌کنم که قطعاً در این رویدادها با قدرت و قوت حضور پیدا خواهیم کرد.

از فدراسیون فوتبال توقع و انتظار نظارت جدی‌تر بر موضوعات باشگاه‌ها داریم

اسبقیان در مورد جلسه روز گذشته وزارت ورزش و جوانان در مورد بررسی اتفاقات دیدار پرسپولیس و تراکتور و اینکه چه تمهیداتی انجام شده است که این اتفاقات تکرار نشود، گفت: فلسفه ورزش ما رعایت اخلاق و حسن اخلاق است. بنابراین در میادین و رویدادهای ورزشی همه بر اساس آموزه‌های دینی ملزم باشیم که اخلاق را رعایت کنیم. اتفاقاتی که افتاد بسیار مشمئز کننده و تلخ برای همه ما که ورزش را دنبال می‌کنیم و احاد ملت شریف ایران بود. بر اساس دستور دنیامالی جلسه‌ای با حضور مدیران دو باشگاه، رئیس محترم فدراسیون فوتبال و دستگاه‌های ذیربط تشکیل شد و خروجی‌های خوبی داشت. قطعاً باید کانون‌های هواداران را فعال‌تر کنیم و این کانون‌ها ملزم به داشتن برنامه‌های آموزشی هستند. از فدراسیون فوتبال توقع و انتظار نظارت جدی‌تر بر موضوعات باشگاه‌ها داریم و هم خودمان توسط اداره کل امور باشگاه‌ها و ورزش حرفه‌ای ما به صورت جدی بر اساس قانون اهداف و وظایف که مصوبه مجلس است نظارت می‌کنیم. در این خصوص آیین‌نامه پیوست فرهنگی رویدادهای ورزشی را به باشگاه‌ها و فدراسیون‌ها ابلاغ کردیم. مطالبه بسیار جدی از مدیران باشگاه‌ها داریم و برای ما عدم فعال بودن کانون هواداران آنها قابل قبول نخواهد بود. باشگاه‌های استقلال، پرسپولیس، تراکتور، سپاهان پایگاه‌های مردمی دارند و باید بیشتر توجه کنند و حساسیت به خرج دهند تا ما که یک ملت فرهنگی هستیم و یک انقلاب فرهنگی انجام دادیم شاهد این رویدادهای تلخ نباشیم.

دنیامالی در ورزش خواهد ماند

وی در واکنش به طرح این موضوع که صحبت‌هایی مبنی بر حضور دنیامالی در وزارت راه مطرح شده است و همچنین موضوع بازنشستگی خودش عنوان کرد: آقای دنیامالی با قدرت و قوت ادامه می‌دهند، حضور ایشان در ورزش کشور به عنوان کسی که از ٦ سالگی در ورزش حضور دارم یک فرصت می‌دانم، فارغ از اینکه من در مسئولیت خودم بمانم یا نه. به عنوان کسی می‌گویم که هم ورزشکار، مربی و رئیس هیئت‌های مختلف بودم. کاری که دنیامالی انجام می‌دهد، قطعا عدم حضورش آسیب بسیار جبران‌ناپذیری برای ورزش کشور خواهد داشت. قطعا این کار اتفاق نخواهد افتاد. دکتر پزشکیان هم به عنوان رئیس‌جمهوری که ورزش را کاملا درک می‌کنند، به خوبی واقف هستند که ادامه حضور دنیامالی در وزارت ورزش اثرات مفیدی خواهد داشت و موفقیت‌های قطعی را در بازی‌های آسیایی ناگویا و المپیک خواهد داشت. من بازنشسته نیستم و کارم را انجام می‌دهم. اگر بازنشسته هم بشوم رسانه‌ای خواهد شد. همه ما بالاخره یک روز بازنشسته می‌شویم اما فعلا چنین چیزی وجود ندارد و من با قدرت و قوت با تأسی از حضرت ابوالفضل و ائمه به کارم ادامه می‌دهم و انشاءالله شاهد موفقیت‌های ورزش خواهیم بود. هر تصمیمی هم که وزیر ورزش بگیرد ما سرباز جمهوری اسلامی هستیم و در هر جایگاهی خدمتگذاری خودمان را ادامه خواهیم داد.

اعتراضات همیشه هست

معاون وزیر ورزش و جوانان در پاسخ به این سوال که انتخابات فدراسیون پزشکی ورزشی با توجه به اعتراضاتی که کاندیداها داشتند، برگزار می‌شود؟ گفت: اعتراضات همیشه هست، بالاخره در انتخابات ریاست جمهوری هم می‌بینید که اعتراض وجود دارد. اعتراض حق هر کاندیدایی هست که مورد بررسی قرار می‌گیرد. ما در خصوص مطالبی که اقای جوانمرد گفتند، ایشان نامه‌هایی نوشته بودند، با حضور مدیرکل دفتر حقوقی و نماینده حراست بررسی دقیق انجام دادیم و ۳ بار جلسه برگزار کردیم ولی مشکلی نبود. قطعا آن اتفاقی که قرار است در فدراسیون پزشکی ورزشی بیفتد، اعتراضاتی به دست ما رسیده ولی ما بررسی کردیم و تا به امروز هیچ موردی که مانع از برگزاری انتخابات شود، ندیدیم، حتی بحث بازنشستگی دکتر نوروزی را مطرح کرده بودند که ما از دانشگاه علوم پزشکی استعلام گرفتیم که بازنشسته نیستند و عنوان کردند که تا ٦٥ سالگی می‌توانند ادامه دهند.

رشته‌های غیرالمپیکی را هم مورد توجه قرار می‌دهیم

اسبقیان در خصوص اینکه بعضی از رشته‌ها در وزارت سجادی به عنوان فدراسیون معرفی شدند اما پس از حضور هاشمی به عنوان انجمن به فعالیت خود ادامه دادند، آیا وزارت ورزش به مشکلات این رشته‌ها به طور مثال، راگبی رسیدگی می‌کند؟ خاطرنشان کرد: قطعا رسیدگی می‌کنیم. من همینجا به عنوان خادم ورزش عنوان می‌کنم که هر موردی در خصوص راگبی وجود دارد، درب اتاق من باز است تا ببینیم مشکل چیست. ما مرتب در این خصوص صحبت کردیم و این رشته قطعا مورد توجه ویژه قرار می‌گیرد، نه تنها رشته‌های المپیکی که مهم هستند، رشته‌های غیرالمپیکی را هم مورد توجه قرار می‌دهیم.

در وزارت ورزش بی‌توجهی معنا و مفهوم ندارد

وی درخصوص اینکه در این خصوص بارها به وزارت ورزش نامه‌نگاری شده است، تصریح کرد: از شما خواهش می‌کنم آن نامه‌ای که به وزیر ارسال شده است را به دست من برسانید و درخواست‌هایشان را ببینم چیست، قطعا توجه می‌شود. امروز در وزارت ورزش بی‌توجهی معنا و مفهوم ندارد، حتما مورد توجه قرار می‌دهیم چون وزیر دغدغه دارند که هر مکاتبه‌ای که می‌شود حتما مورد رسیدگی قرار بگیرد.

وزارت ورزش و کمیته جدا از هم نیستند

معاون وزیر ورزش و جوانان در پاسخ به این سوال که مسئولیت اعزام کاروان ایران به بازی‌های کشورهای اسلامی و بازی‌های آسیایی جوانان برعهده وزارت ورزش است یا کمیته المپیک، گفت: کمیته ملی المپیک در واقع این کار را انجام می‌دهد ولی ما در این دوره بویژه اصلا جدا از هم نیستیم. وزارت ورزش براساس قانون اهداف وظایف، وظیفه‌اش نظارت و حمایت بر کمیته‌های ملی المپیک و پارالمپیک و فدراسیون‌ها و باشگاه‌های ورزشی است. ما نظارتمان را انجام می‌دهیم و این را به صراحت می‌گویم که هیچگونه مشکلی بین وزارت ورزش و کمیته المپیک نیست. در جلسات که می‌بینید که آقای خسروی‌وفا، آقای تابع و دکتر کارگری حضور دارند و کاملا با یک هم‌افزایی جدی به سوی موفقیت در ناگویا و المپیک لس‌آنجلس پیش خواهیم رفت.

تشریح وضعیت تیم‌های ملی ناشنوایان ایران در فاصله ۹ ماه تا بازی‌های المپیک

رئیس فدراسیون ناشنوایان ضمن تشریح وضعیت تیم‌های ملی گفت: در سال ۲۰۲۵ مسابقات مختلفی برای رشته های متفاوت داریم ولی اولویت اصلی‌مان حضور موفق در بازی‌های المپیک ژاپن خواهد بود.

مراسم قرعه‌کشی رقابت‌های فوتسال جام جهانی ۲۰۲۵ که از تاریخ ٢٤ خرداد تا ٦ تیر ١٤٠٤ در شهر «مونته سیلوانو» ایتالیا برگزار خواهد شد، انجام شد و تیم ملی فوتسال ناشنوایان ایران حریفان خود را شناخت.

بر اساس نتایج قرعه‌کشی، تیم ملی فوتسال ناشنوایان ایران در گروه C قرار گرفت و با تیم‌های فنلاند، اروگوئه و دانمارک همگروه شد. این دوره از مسابقات برای نخستین بار با حضور ٢٤ تیم و در قالب ٦ گروه چهار تیمی برگزار می‌شود.

مصطفی نکولعل آزاد رئیس فدراسیون ناشنوایان در گفتگو با خبرنگار مهر، در خصوص آخرین وضعیت این تیم برای حضور در رقابت‌های جام جهانی اظهار کرد: در حال حاضر اردوهای تیم ملی به میزبانی استان کرمان برگزار می‌شود و ملی‌پوشان از شرایط آب و هوایی نیز رضایت دارند. تا به امروز که چهار مرحله از اردوها سپری شده گزارشی بابت کمبود و یا مشکل خاصی در تیم ملی دریافت نکردم که این موضوع نشان می‌دهد برنامه‌ریزی‌های انجام شده مو به مو در حال اجرا شدن است.

وی در مورد نتیجه احتمالی تیم ملی در این دوره از رقابت‌های جام جهانی و ادامه برنامه‌های فدراسیون برای آماده سازی تیم گفت: برگزاری اردوهای تیم ملی به صورت مستمر تا زمان اعزام مهمترین هدف ما در جهت حفظ آمادگی ملی‌پوشان است. البته در نظر داریم برای محک بازیکنان چند دیدار تدارکاتی هم داشته باشیم که اکثر این بازی‌ها قرار است با تیم‌های لیگ برتر باشد.

رئیس فدراسیون ناشنوایان اضافه کرد: در ادوار گذشته مسابقات جام جهانی فوتسال تیم ایران موفق به کسب عنوان قهرمانی شده است. تکرار این قهرمانی و ایستادن در جایگاه یک دنیا بالاترین نتیجه‌ای است که می‌شود در این رویداد برای ما به دست بیاید. هدف ما دفاع از عنوان قهرمانی‌مان است و امیدواریم که فارغ از گروه بندی که داریم این مسیر سخت را با موفقیت پشت سر بگذاریم.

تشریح وضعیت تیم‌های ملی ناشنوایان ایران در فاصله ۹ ماه تا بازی‌های المپیک

نکولعل آزاد درباره آخرین شرایط کاروان ایران برای شرکت در بازی‌های المپیک ۲۰۲۵ ژاپن نیز گفت: حدود ۹ ماه زمان برای آماده سازی تیم‌ها داریم. فرصت واقعاً محدود است ولی ما استارت کار درست روزی که از بازی‌های آسیایی مالزی برگشتیم زدیم. برنامه‌ریزی‌های لازم انجام شده و تیم‌های ملی ما بر اساس این برنامه‌ها تمرینات و روند آماده سازی خود را طی می‌کنند.

وی ادامه داد: درست است که در برخی رشته‌ها مانند همین فوتسال مسابقات داریم ولی مهمترین هدف فدراسیون ناشنوایان در سال ۲۰۲۵ موفقیت دربازی‌های المپیک ژاپن است. تمام برنامه‌ریزی‌های ما و نیروهایی که داریم در این راستا است که بتوانیم امکانات لازم برای حضور قدرتمند در این بازی‌ها را فراهم کنیم.

رئیس فدراسیون ناشنوایان با اشاره به نیاز مالی فدراسیون جهت اعزام یک کاروان آبرومند به این بازی‌ها گفت: برنامه ما برای المپیک پیش رو به ۲ بخش تقسیم می‌شود. ابتدا باید از طریق جذب بخش خصوصی نیاز مالی که جهت آماده سازی تیم‌ها داریم را برطرف کنیم تا ورزشکاران و کادر فنی بتوانند در کمال آرامش کار خود را دنبال کنند. دومین مورد بحث تأمین بودجه از دولت برای اعزام کاروان است که باید این ۲ موضوع را در کنار هم پیش ببریم تا به امید خدا بتوانیم مانند بازی‌های آسیایی نتیجه تاریخی را این بار در المپیک رقم بزنیم.

نکولعل آزاد در پاسخ به این پرسش که آیا برای المپیک تغییراتی در کادر فنی تیم‌ها انجام خواهد شد؟ عنوان کرد: پس از پایان بازی‌های آسیایی جلسات کمیته فنی را داشتیم و بررسی‌های لازم صورت گرفت تا اگر در جایی نیاز به تغییر و یا تقویت وجود دارد حتماً انجام شود. تقریباً می‌توانم بگویم که تغییر بزرگی نخواهیم داشت مگر اینکه فردی خودش بخواهد در پستی که قرار دارد استعفا بدهد. اکثر کادر فنی‌های ما در سمت خود ابقاء شدند.

وی در پایان و در خصوص پاداش قهرمانی کاروان ایران در بازی‌های آسیایی مالزی نیز گفت: عموماً پاداش این مسابقات به طور یکجا و از سوی دولت پرداخت می‌شود. قطعاً در زمان مشخصی این پاداش به ورزشکاران و مدال‌آوران در یک مراسم پرداخت خواهد شد. ولی در نظر داریم اسفند ۱۴۰۳ به طور جداگانه مراسم تجلیل داشته باشیم. البته میزبان این مراسم سازمان بهزیستی کشور خواهد بود و یک پاداش مجزا از پاداش دولت به مدال‌آوران این بازی‌ها پرداخت خواهد شد. رقم پاداش‌ها را دقیق نمی‌دانم و فقط در جریان هستم که برای مدال طلا ۵۰ میلیون در نظر گرفته شده است.

مناف هاشمی: کسب بهترین نتیجه در کشورهای اسلامی و ناگویا هدف ماست

معاون توسعه مدیریت و منابع در جلسه بررسی شاخص‌های ارزیابی عملکرد جشنواره شهید رجایی، بر لزوم توجه به رویدادهای بین‌المللی، افزایش سرانه ورزشی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های قانونی تأکید کرد.

مناف هاشمی با اشاره به اهمیت حضور موفق در رویدادهای بین‌المللی نظیر «المپیک، بازی‌های آسیایی، مسابقات کشورهای مسلمان و رقابت‌های جوانان، اظهار داشت: هدف ما کسب بهترین نتایج در این رقابت‌هاست و باید این موضوع در تدوین شاخص‌های عملکردی لحاظ شود.

معاون وزیر همچنین «افزایش سرانه ورزشی» را یک ضرورت دانست و گفت: برای تحقق این هدف، نیاز به یک تحول اساسی داریم و باید با افزایش بهره‌وری و استفاده از ظرفیت سایر دستگاه‌های ورزشی، به این مهم دست یابیم.

وی در ادامه بر اهمیت بهره‌گیری از «ظرفیت‌های قانونی از جمله مولدسازی، کمک‌های خیرین، ماده ۸۸ و الحاق ۲»تأکید کرد و خواستار گنجاندن این موارد در شاخص‌های عملکردی شد.

معاون توسعه مدیریت و منابع همچنین «ورزش قهرمانی، ورزش بانوان، ورزش همگانی و حوزه جوانان» را از «محورهای اصلی وزارت ورزش و جوانان» عنوان کرد و افزود: نقش این معاونت، حمایت از کسب امتیازات در شاخص‌های عملکردی است تا بتوانیم از طریق مجلس و سازمان برنامه و بودجه، اعتبارات مالی مورد نیاز را تأمین کنیم.

وی در پایان خاطرنشان کرد: هرچه در کسب امتیازات شاخص‌ها موفق‌تر عمل کنیم، امکان جذب منابع مالی بیشتر و ارتقای جایگاه ورزش و جوانان کشور فراهم خواهد شد.

ورزش

زلزله جدید در فوتبال ایران؛ داور بین المللی ایرانی که از زندان دانمارک آزاد شد، قصد پناهندگی داشت!

مهسا قربانی داور بین المللی فوتبال ایران ساعتی پیش از زندانی در دانمارک آزاد شد.

مهسا قربانی داور بین المللی فوتبال ایران که چهل روز پیش در سالن ترانزیت فرودگاه شهر کپنهاگ دانمارک بازداشت شده بود، روز گذشته با تبرئه از اتهام جعل سند، آزاد شد.

مهسا قربانی که به گفته خودش قصد داشت برای پناهندگی به ادینبورگ برود، بیست و سوم دسامبر، برابر با سوم دی ماه سال جاری در فرودگاه کپنهاگ بازداشت شد. اتهام او جعل ویزای شینگن بود اما داور ایرانی در دادگاه توضیح داد او این ویزا را در ترکیه و در ازای پرداخت پول به یک واسطه دریافت کرده است.

روزنامه محلی اکسترا بلادت دانمارک نوشت؛ مهسا قربانی داور بین المللی فوتبال که به اتهام‌جعل سند در دانمارک دستگیر شده بود، تبرئه و آزاد شد...

این روزنامه دانمارکی نوشت؛ داور بین‌المللی فوتبال ایران به دلیل برخی مسایل که تمایلی به صحبت درباره آن ندارد، از ایران خارج شده و مدتی در ترکیه مستقر بود. او در تاریخ ۲۳ دسامبر در سالن ترانزیت فرودگاه کپنهاگ در حالی که قصد سفر به اسکاتلند را داشت به اتهام جعل سند دستگیر شده بود. او با رای دادگاه دیروز در دانمارک از این اتهام تبرئه و پس از نزدیک به ٤٠ روز بازداشت آزاد شد.

دلیل اتهام به جعل سند، مهری بود که در جریان سفرش به ترکیه در گذرنامه او درج شد. مهر اقامت آلمان که بعداً مشخص شد جعلی بوده است. به همین دلیل او در دانمارک به اتهام جعل اسناد محاکمه شد.

اعتراف به پناهندگی در اسکاتلند

در این گزارش آمده مهسا قربانی در دادگاه از جعلی بودن ویزا ابراز بی اطلاعی کرده و گفته تصور می کرد این ویزا قانونی است و از جعلی بودن آن اطلاعی نداشته است.

اما مهم ترین نکته این گزارش آن جایی است که داور ایرانی اعتراف می کند هدفش از سفر به اسکاتلند، پناهندگی بوده است؛ او توضیح داد پس از سفر به چند کشور در حوزه شنگن قصد داشت به ادینبورگ برود و درخواست پناهندگی بدهد.

در ادامه این گزارش آمده او قرار بود تنها یک ساعت در فرودگاه کپنهاگ توقف کند. اما هنگامی که گذرنامه اش اسکن شد سیستم متوجه جعلی بودن ویزای اقامت آلمان شد.

دادستان دانمارک در اولین جلسه دادگاه استدلال قربانی مبنی بر بی خبری از جعلی بودن ویزا را نپذیرفت و گفت او به عنوان یک داور بین المللی که به سفرهای زیادی عادت دارد باید می دانست اقامت نامه اش قانونی نیست.

قربانی در همان جلسه توضیح داد پس از خروج از ایران با فردی در ترکیه آشنا شد که در ازای مبلغ زیادی برای او ویزا تهیه کرده بود. در نهایت دادگاه اعلام کرد هیچ مدرکی دال بر اطلاع مهسا قربانی از جعلی بودن این اقامت‌نامه وجود ندارد و او از اتهام جعل اسناد تبرئه شد.

اشک های داور ایرانی پس از پایان دادگاه

مهسا قربانی پس از شنیدن حکم دادگاه و ترجمه ان به وسیله یک مترجم ایرانی، از شدت خوشحالی گریه کرد. او از زمان دستگیری در شب کریسمس در بازداشت بوده و در دادگاه گفت در زندان با رفتار مناسبی از سوی نگهبانان روبه‌رو شده اما این نخستین تجربه او از زندانی شدن بوده است.

مهسا قربانی در لیست بین المللی فوتبال ایران قرار داشت و حالا با اعتراف او به تلاش برای پناهندگی مشخص می شود چرا کمیته داوران سعی می کرد نام او را از لیست داوران بین المللی خارج کند.

داستان بازیکنی که ارزش پیراهن استقلال را پایین آورد؛ الان راحتی!؟

یکی از مشکلات سال‌های اخیر استقلال، رفت و آمد بازیکنانی بوده که تعصب چندانی روی پیراهن این تیم نداشته‌اند.

استقلال تابستان شلوغی را پشت سر گذاشت و کمتر کسی تصور می‌کرد خریدهای جدید این تیم یکی پس از دیگر ناکام از آب دربیایند. هرچند از همان پیش فصل هم هواداران مقابل خرید یک بازیکن مقاومت می‌کردند؛ میلاد زکی پور! مدافعی که با یک پاس گل، از سپاهان راهی استقلال شد تا با ابوالفضل جلالی که جزو بهترین پاسورهای لیگ بیست و سوم بود رقابت کند.

سطح کیفی زکی پور از دوره اول حضورش در استقلال برای هواداران ثابت شده بود اما هیچکس دلیل و چگونگی بازگشت او به جمع آبی پوشان آن هم با یک هزینه سنگین را متوجه نشد. انتقالی که خیلی زود همه متوجه شکست خوردن آن شدند و حتی باعث شد سبک بازی جلالی هم افت کند. پس از کش و قوس‌های فراوان، این مدافع چپ سی ساله تصمیم گرفت به سپاهان برگردد و دلیل آن هم اعتراض هواداران به نمایش ضعیف او بود.

جالب اینجاست که در جریان شکست عجیب برابر شمس آذر انتهای جدولی در آزادی، تقریبا تمام بازیکنان استقلال در ورزشگاه به باد انتقاد گرفته شدند اما زکی پور از این ناراحت بود که چرا به او توهین شده؛ شاید انتظار داشت با قرارداد ۳۲ میلیارد تومانی و حضور تیم در رتبه نازل یازدهم، از او بابت نمایش درخشانش در این فصل تمجید شود!

به هر کیفیت او در نیمه راه استقلال را تنها گذاشت و به اصفهان برگشت؛ انتقالی که با خوشحالی هواداران هم همراه بود. او دلیل جدایی‌اش را بازی در پست غیرتخصصی عنوان کرد و گویا از این ناراحت بود که چرا به عنوان دفاع یارکوب سمت چپ به بازی گرفته می‌شود به جایی اینکه فولبک باشد. جالب اینکه اولین بازی او با پیراهن سپاهان در این فصل هم روز گذشته برابر شمس آذر در شرایطی ثبت شد که به عنوان جانشین وحدت هنانوف به زمین آمد و در پست یکی از دو مدافع وسط اصلی به کار گرفته شد!

زکی پور که از انتقادات و پست بازی‌اش به ستوه آمده بود، حاضر شد با دستمزدی ۱۲ میلیاردی به اصفهان برود و الان باید حال و روزش را پرسید. کاری نداریم که احتمالا برای بازیکنی با کیفیت وی همین مبلغ هم زیاد باشد اما شاید یکی از دلایل ناکامی سال‌های اخیر استقلال این باشد که بازیکنانی راحت طلب و صرفا در نقش توریست، پیراهن آبی را می‌پوشند و پس از تجربه کردن شهرت و ثبت دستاوردی سراسر ناکامی، تیم را ترک می‌کنند.

روزگاری بازیکنان تیم‌های دیگر برای بازی در استقلال و پرسپولیس حاضر بودند دستمزدشان را کمتر کنند اما اینجا پدیده‌ای را داریم که چون طاقت انتقاد نداشته، تصمیم گرفت با دریافتی پایین‌تر، تنها تیم دو ستاره ایران را ترک کند. ای کاش مدیران در جریان باشند هرکسی شایسته پوشیدن پیراهن بزرگ استقلال نیست و طرفداران هم هرکسی را استقلالی ندانند...

روزنامه نسیم
www.nasimnews.com
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: ابراهیم بهمنی جلالی
لیتوگرافی و چاپ شاخه سبز قم
تلفن تماس: ۳۳۸۵۵۰۰۳ - تلفکس: ۳۳۸۵۵۰۰۲
آدرس: خیابان شهدا- نبش خیابان پاستور
سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی و ورزشی
سه شنبه ۱۶ بهمن ۱۴۰۳ - ۵ شعبان ۱۴۴۶ -۴ فوریه ۲۰۲۵ - شماره ۷۳۸۶
nasimgilan۷۶@yahoo.com

سه شنبه ۱۶ بهمن ۱۴۰۳
اذان صبح : ۰۵:۴۵
طلوع آفتاب : ۰۷:۱۴
اذان ظهر : ۱۲:۰۸
غروب آفتاب : ۱۷:۰۳
اذان مغرب : ۱۷:۲۳
نیمه شب : ۲۳:۲۴

ابری

پزشکیان :

همه باید خدمتگزار مردم باشیم

ضرورت اجتناب از هرحرکتی که مردم را عصبانی می کند

رئیس‌جمهور در نشست مشترک سران قوا و جمعی از مسئولان سه قوه، با بیان اینکه گام اول در انجام وظیفه و خدمت این است که تحمل داشته باشیم،گفت: همه ما باید خدمتگزار مردم باشیم و در راه خدمت به مردم بین هیچکس تبعیض قائل نشویم.

«مسعود پزشکیان» در نشست مشترک سران قوا و جمعی از مسئولان سه قوه که روز گذشته به میزبانی نهاد ریاست جمهوری برگزار شد، تصریح کرد: شاخص اصلی برای همه ما که امروز مسئولیت داریم باید مردم باشد و اینکه تلاش کنیم مشکلات مردم را حل کنیم .

پزشکیان تاکید کرد: دشمن امروز به دنبال این است که با تفرقه و اختلاف در بین ما، کشور را به هم بریزد و همه تلاش ما باید این باشد که با وحدت و انسجام اجازه ندهیم هدف دشمن محقق شود.

رئیس جمهور با بیان اینکه باید نگاه خود را تغییر دهیم و با گذشت و شرح صدر بامردم برخورد کنیم،گفت:خداوند در قرآن می‌فرماید اگر خوبی کنید ۱۰ برابر پاداش می‌دهم و اگر بدی کنید به اندازه بدی مجازات خواهید شد، ادامه داد: کسانی هستند که در این انقلاب یک عمر خوبی کردند و شاید فقط یکبار پایشان لغزیده یا بدی کرده‌اند، برای همان یکبار اشتباه برای همیشه از میدان عمل خارج‌شان می‌کنیم. کسانی که رای ندادند را دریابیم

وی با تاکید بر اینکه شعار و شاخص اصلی مردم هستند، گفت: در انتخابات ۵۰ درصد آمدند و ۵۰ درصد نیامدند، آیا کسانی که رای ندادند مردم نیستند؟ آیا ما خدمتگزار آنها نیستیم؟ مشکل کار ما کجاست؟ چرا مردم از ما ناراضی هستند مگر غیر از این است که می‌خواهیم به آنها خدمت کنیم.

پزشکیان به روایتی از فتح مکه توسط پیامبر اکرم (ص) و یارانش اشاره و تاکید کرد: شاید گفتن اینکه با هم برابر باشیم ساده باشد اما اجرا کردن آن ساده نیست، اما پیامبر این کار را انجام داد.

وی ادامه داد: ۹۸ درصد مردم به این انقلاب رای دادند، حال ما به جای اینکه آنها را جذب کنیم حرفی یا انگی پیدا می‌کنیم که آنها را حذف کنیم. باید نسبت به همه مردم عزیز کشورمان شرح صدر داشته باشیم، ما خدمتگزار تمام مردم ایران هستیم. من به این باور دارم که باید خدمتگزار همه مردم باشیم، براساس عدالت و انصاف با آنها برخورد کنیم و تلاش کنیم تبعیضی بین هیچکس قائل نشویم.

رئیس‌جمهور با اشاره به بیانات حضرت علی (ع) خطاب به مالک اشتر، افزود: اگر در رفتار با مردم از نظر اقتصادی، جایگاه اجتماعی و براساس شایستگی و لیاقت جایگاهشان را حفظ کنیم و با انصاف و عدالت برخورد کنیم، امکان ندارد که از ما دوری کنند، مردم زمانی دوری می‌کنند که ما آنها را طور دیگری ببینیم.

دشمنان به دنبال ایجاد تفرقه و اختلاف بین مردم هستند

وی افزود: تمام گزارش‌ها و تحلیل‌های خارجی‌ها این ادعا را مطرح می‌کند که ایران ضعیف شده است و در این شرایط است که دشمنان می‌توانند به کشور ما ضربه بزنند، آغاز کار هم از تفرقه و اختلاف بین مردم است، مردم اعتراض کنند و آنها سوار بر موج اختلافات و اعتراضات شوند، شاخصی که باید بر روی آن کار کنیم این است که بدانیم همه موظفیم مشکلات مردم را حل کنیم، در جایی هم که نمی‌توانیم باید با مردم گفتگو کنیم و با زبان عذرخواهی برخورد کنیم.

پزشکیان تاکید کرد: وظیفه ما بوده است که خیلی از تعهدات را انجام دهیم، اگر نتوانستیم به وعده خود عمل کنیم و کار را درست انجام دهیم، مردم اعتراض می‌کنند، بعد با آنها برخورد می‌کنیم و آنها را به زندان می‌اندازیم، قصور از ما بوده است بعد به جای عذرخواهی برخورد هم می‌کنیم.

نباید با کسی که حق خود را می خواهد برخورد خشن بکنیم

رئیس‌جمهور حل مشکلات مردم را وظیفه دولت و همه مسئولان کشور دانست و اظهار داشت: نباید با کسی که برای گرفتن حق خود اعتراض می‌کند، برخورد خشن کنیم، البته آن عزیزان هم باید مراقب باشند که دشمن به دنبال این است که از حرف حق آنها سواستفاده کند تا جامعه را بر هم بریزد.

تا قبل از عید اقدامات خوبی برای تامین سفره مردم انجام خواهد شد

پزشکیان در بخش دیگری از صحبت‌های خود حل مشکلات معیشتی مردم را وظیفه دولت دانست و تصریح کرد: وضعیت فعلی معیشت مردم، گرانی و فشاری که در این بخش به مردم می‌آید، قابل قبول نیست. بخشی از آن دست ماست و بخشی هم دست ما نیست، مصمم هستیم که سفره مردم را تامین کنیم و این دغدغه را همواره در جلسه سران قوا مطرح کرده‌ایم، انشاالله قبل از عید تمام کارها و اقداماتی که لازم است را انجام خواهیم داد و در سال آینده قطعا روندی را در پیش خواهیم گرفت که به هر شکل سفره مردم را تامین کنیم و بتوانیم جوابگو باشیم.

رئیس‌جمهور با اشاره به انتخاب شعار «تولید با مشارکت مردم» توسط رهبر انقلاب به عنوان شعار سال، گفت: تولیدکنندگان و کارآفرینان باید باور کنند که ما تسهیل گر آنها هستیم و می‌خواهیم راه را برای آنها باز کنیم نه اینکه تصور کنند که می‌خواهیم راه آنان را ببندیم.

پزشکیان همچنین به اهمیت صنعتگران و تولیدکنندگان برای هر جامعه‌ای اشاره و تاکید کرد: ارتش، دولت، قوه قضائیه و مقننه نمی‌توانند قوام پیدا کند، مگر اینکه تجار و صنعتگران کارکنند، اگر آنها نباشند حضور ما بی معناست. ثبات، قوام و توسعه و رشد کشورمان با تولیدکنندگان، صنعتگران و تاجران محقق خواهد شد.

تامین امنیت خاطر سرمایه گذاران در کشور حیاتی است

وی امنیت خاطر سرمایه‌گذاران برای حضور در عرصه اقتصاد را حیاتی دانست و افزود: ایرانیان داخل و خارج کشور باید مطمئن باشند و باور کنند که قوه قضائیه و سیستم امنیتی پشتیبان و مدافع آنان است، نه اینکه به هر بهانه‌ای تولیدکننده را بگیریم و در زندان بیندازیم، آن هم از کار در کشور پشیمان شود و برود. مملکت با تولیدکننده و تجار و صنعتگران سرپا خواهد ماند، سیاست ما نیز در این زمینه عمل به سیاست‌های کلی مقام معظم رهبری است.

پزشکیان در بخش دیگری از سخنان خود، ارتباط با همسایگان را اولویت کشور دانست و گفت: ارتباطات با همسایگان را در تمام زمینه‌ها تقویت خواهیم کرد، تلاش می‌کنیم که بستر برای ارتباطات در منطقه به خوبی شکل بگیرد و آنها تصور نکنند که ما طمع به خاک آنها داریم. ما مسلمانان با هم برادر و برابریم، رسول خدا فرمودند، هیچکس نسبت به دیگری برتر نیست، چه کسی گفته سیاه، سفید، سرخ، زرد، بلوچ، کرد، عرب، عجم بر یکدیگر برتری دارند، چرا باید مردم و اقوامی که در این کشور زندگی می‌کنند تصور کنند که کسی برتر است و دیگری عقب‌مانده‌تر است، اسلام آمده است که این تبعیض‌ها را از میان ببرد و وظیفه ماست که بستر را فراهم کنیم که این اتفاق نیفتد.

از هر حرکتی که موجب نارضایتی مردم شود اجتناب کنیم

رئیس جمهور با تاکید بر اینکه باید از هر حرکتی که موجب نارضایتی مردم شود اجتناب کنیم، افزود: اگر مردم ما را قبول نداشته باشند، ما مشکل داریم، وظیفه ما حل مشکلات همه مردم است نه فقط آنها که ما را قبول دارند، وظیفه ما برخود عادلانه و منصفانه با همه مردم عزیز کشورمان است.

وی ادامه داد: وحدت و انسجام بین قوا، برکت خداوند متعال است. خداوند در قرآن می‌فرماید به عذاب عظیمی گرفتار می‌شویم اگر اختلاف باشد، امر به معروف برای تمسک به ریسمان خداوند است، همه مسلمانانی که در کشور و در خاورمیانه زندگی می‌کنند برادر ما هستند، باید همه متحد باشیم.

قالیباف:

کلام مقام معظم رهبری باید فصل‌الخطاب همه ما باشد

رئیس مجلس شورای اسلامی با اشاره به اهمیت انسجام در کشور تأکید کرد: کلام مقام معظم رهبری باید فصل‌الخطاب همه ما باشد.

محمدباقر قالیباف رئیس مجلس شورای اسلامی در نشست مشترک سران قوای سه‌گانه که با حضور وزرای دولت و معاونین رئیس‌جمهور، رؤسای کمیسیون‌های مجلس شورای اسلامی و معاونین دستگاه قضایی و به‌مناسبت دهه فجر در نهاد ریاست‌جمهوری برگزار شد، گفت: شبیه‌ترین بخش تاریخ به انقلاب اسلامی، عید غدیر است؛ این عید بزرگ یک‌بار دیگر به‌برکت امام راحل با انقلاب اسلامی در تاریخ تکرار شد.

رئیس مجلس شورای اسلامی بر اهمیت پرداخت کالابرگ الکترونیک به مردم تأکید کرد و گفت که این موضوع در جلسات مختلف مورد بحث قرار گرفته و دولت نیز بر آن اهتمام دارد.

وی با اشاره به تورم ۴۰درصدی و کاهش قدرت خرید مردم، افزود که حفظ قدرت خرید ۷ دهک پایین جامعه از طریق پرداخت کالابرگ برای ۱۲ یا ۱۳ قلم کالای ضروری، راهی برای جلوگیری از فشار بیشتر بر مردم است.

قالیباف تصریح کرد: پرداخت کالابرگ الکترونیک جزء موضوعات مهم و فوری ماست.

وی همچنین به وضعیت انرژی به‌عنوان ثروت ملی اشاره کرد و گفت که باید با نگاهی بهره‌ور به این موضوع نگریسته شود. اولین منفعت از صرفه‌جویی و بهینه‌سازی انرژی باید به مردم برسد.

رئیس مجلس در خصوص مسکن تأکید کرد: مردم به‌جای یارانه، نیاز به خانه دارند و دولت باید تسهیل‌گری کند تا مردم بتوانند خانه‌های خود را بسازند. تاب‌آوری جامعه در برابر مسائل اقتصادی نباید بیشتر از این تحت فشار قرار گیرد، مسائل اصلی را قربانی مسائل فرعی نکنیم.

وی با اشاره به اهمیت انسجام در کشور متذکر شد: کلام مقام معظم رهبری باید فصل‌الخطاب همه ما باشد.

سرلشکر موسوی:

ارتش با سینه ستبر و سربلندی ایستاده است

فرمانده کل ارتش با بیان این سربلندی امروز ارتش به خاطر هشت سال دفاع مقدس است، گفت: ارتش با سینه ستبر و سربلندی ایستاده و با تمام وجود از امانت تحویل داده شده بهتر از گذشته محافظت می‌کند.

امیر سرلشکر سید عبدالرحیم موسوی در آیین تجلیل و تکریم از فرماندهان، معاونین و مسئولان پیشکسوت آجا که در مجتمع فرهنگی شهید قرنی برگزار شد، گفت: از امیر سیاری که این برنامه را برگزار و از همه پیشکسوتانی که دعوت ما را پذیرفتند تشکر می‌کنم.

وی با بیان اینکه بسیاری از این پیشکسوتان فرماندهان بنده بودند و مستقیم بسیاری از آنها بر من ریاست و فرماندهی داشتند و بسیار خوشحال شدم که آنها را می‌بینیم، افزود: ما امانت‌دار این پدیده گران‌سنگ ارتش جمهوری اسلامی ایران هستیم. ما می‌دانیم که اگر ارتش، ارتش حزب الله شد، اگر ارتش کلمه طیبه شد، اگر امروز سربلند است به خاطر هشت سال دفاع مقدس و سربلند است، به خاطر همه حوادثی که در جمهوری اسلامی ایران به وجود آمده و اگر این ارتش با سینه ستبر و سربلندی ایستاده به خاطر زحمات تلاش‌های شما و امثال شما است.

فرمانده کل ارتش افزود: ما آمدیم، این امانت را به ما تحویل دادید، در پیشگاه خداوند بزرگ قسم می‌خوریم و متعهد می‌شویم و جلوی همه شما می‌گویم که با تمام وجودمان سعی می‌کنیم این امانتی را که شما با بزرگی و با درایت، با شجاعت، با علم و بعضی‌ها با نثار سلامتی خودشان تحویل دادند، حفظ کنیم و بلکه بهتر از گذشته پیش چشم شما به نمایش بگذاریم.

یک کارشناس بازار سرمایه:

تک نرخی شدن ارز بساط رانت را جمع می‌کند

یک کارشناس بازار سرمایه گفت: یکی از مهم‌ترین پیامدهای مثبت حرکت به سمت تک نرخی شدن ارز، جمع شدن بساط رانت ارزی و افزایش تولید است. نیما میرزایی - کارشناس بورس و بازار سرمایه - در گفت‌وگو با ایسنا، با اشاره به موضوع تعدیل نرخ‌های ارز و حرکت به سمت تک نرخی شدن ارز با هدف کاهش توزیع رانت‌های ارزی گفت: موضوع تک نرخی کردن ارز که یکی از وعده‌های رئیس جمهوری بود و از دستورکارهای تیم اقتصادی وی بود، یکی از گام‌های مهم و اثرگذار در اقتصاد بود که پیامدهای مثبتی برای اقتصاد کشور به ویژه بخش تولید به همراه دارد.وی افزود: بی شک حذف نرخ‌های مختلف ارز در کشور کمک شایانی به افزایش جذابیت تولید و صادرات کشور می‌کند و انگیزه سرمایه‌گذاران را برای سرمایه‌گذاری در تولید به ویژه در «طرح‌های توسعه‌ای» افزایش دهد.

این کارشناس بازار سرمایه تصریح کرد: این اقدام یکی از ضروری‌ترین اصلاحات اقتصادی است که در کشور باید صورت می‌گرفت. به عبارتی به عقیده بسیاری از کارشناسان و مسئولان اقتصادی کشور، رانت‌های متعدد ارزی که در نتیجه وجود ارز چند نرخی ایجاد شده بود در دهه‌های اخیر موجب سوءاستفاده‌های بسیاری شده بود.

میرزایی ادامه داد: با این حال، اقدام برای تعدیل نرخ‌های ارز و حرکت به سمت تک نرخی شدن ارز، بی شک یک سیاست اقتصادی مناسب است و حتی بخشی از اثرات مطلوب آن را در ماه‌های اخیر در بازار سرمایه شاهد بودیم که نشان می‌دهد حرکت به سمت تک نرخی شدن ارز یک حرکت مناسب بود.

وی تصریح کرد: حرکت به سمت تک نرخی کردن ارز علاوه بر اینکه موجب افزایش تولید می‌شود، در بلند مدت نیز موجبات کاهش تورم را فراهم می‌کند. همچنین با توجه به افزایش عرضه‌های ارز در سامانه ارز توافقی، این انتظار می‌رود که به بسیاری از تقاضاهای واقعی ارز تا حد بسیاری پاسخ داده شود.این کارشنای بازار سرمایه گفت: با این حال، در حال حاضر به نظر می‌رسد که بانک مرکزی در هفته‌های اخیر به میزانی سرعت تعدیل نرخ‌های ارز را کاهش داده و همین موضوع برخی اثرات منفی را نشان داده که در بازار آزاد نیز شاهد افزایش نرخ ارز هستیم. همچنین در بازار سرمایه که به عبارتی ویترین اقتصادی هر کشوری محسوب می‌شود، امروز شاهد افت تدریجی شاخص کل و همچنین ارزش برخی سهام هستیم و این انتظار می‌رود که تصمیم تک نرخی شدن ارز که از سوی دولت و تیم اقتصادی دولت گرفته شده، باید با هماهنگی بیشتر بانک مرکزی تداوم داشته باشد و در طول این مسیری که با حذف رانت‌های بزرگ ارزی همراه است؛ تاخیری صورت نگیرد و امیدواریم با حرکت به سمت ارز تک نرخی شدن ارز (البته بدون ایجاد شوک‌های اقتصادی) در اقتصاد شاهد رشد چشمگیر و در تولید شاهد توسعه و رشد باشیم.

میرزایی در پایان تاکید کرد: شرکت‌های صادراتی فولادی و پتروشیمی امروز درگاه ورود ارز به کشور هستند و بزرگ‌ترین عرضه کنندگان ارز کشور محسوب می‌شوند و باید نهایت حمایت از این بخش ادامه داشته باشد تا کمکی باشد که در شرایط جنگ اقتصادی و تحریمی، فشار ارزی بیشتر از این به کشور وارد نشود و آهنگ توسعه شرکت‌های تولیدی کشور که در سال‌های اخیر کند شده بود، مجددا بتواند به مسیر صعودی خود بازگردد.

سلامی:

موشکهای ما می‌توانند هر دشمنی را زیر ضربه قرار دهند

فرمانده کل سپاه گفت: موشکهای ما می‌توانند هر هدفی از دشمن در منطقه را زیر ضربه قرار دهند و بر ضدموشکهای دشمن غلبه کنند. امروز نیروی دریای سپاه می‌تواند در هر نقطه‌ای با دشمن بجنگد.

سردار سرلشکر حسین سلامی فرمانده کل سپاه در چهاردهمین جشنواره مالک اشتر طی سخنانی اظهار داشت: سپاه پاسداران به عنوان معجزه ذهنی امام راحل که الهام یافته از تجربیات تلخ دوران صدر اسلام بود متولد شد.

وی افزود: سپاه در عاشورای ۶۱ هجری به دنیا آمد. آن زمان که قمر بنی هاشم خود را به شریعه رساند و پیکرش بر زمین افتاد، آن زمان سپاه شکل گرفت.

سردار سلامی ادامه داد: سپاه از دل یک‌تاریخ سخت بیرون آمد و این تاریخ را تا عصر پیروزی انقلاب پیمود.

فرمانده کل سپاه با بیان اینکه سپاه تعلیم یافته است سرشار از روح ایمان باشد، گفت: سپاه آموخته است از شکوه ظاهری امپراطوری‌ها نترسد و علم را با صبر و بصیرت بر دوش بگیرد.

فرمانده کل سپاه در بخش دیگری از صحبتهای خود گفت: سپاه در بطن حوادث بزرگ رشد کرده است و در آستانه ولادت خود هم جنگیده است و در واقعیت میدان تصویر ساخته است.

وی ادامه داد: دشمنان فکر می‌کردند بتوانند سپاه را به عقب برانند و قلوب پاسداران و بسیجیان را تسخیر کنند. دشمنان اول با اطمینان به پیروزی آمدند اما سپاه بی اعتنا به ابهامات و نتایج غبار آلود هر معرکه پا با میدان گذاشته است و با طراحی دقیق و اجرای خوب موفق از میدان خارج شده است.

سردار سلامی با بیان اینکه تمام عمر سپاه در دفاع از انقلاب اسلامی گذشته است، گفت: سپاهیان از شهادت نهراسیدند؛ خود را به دشمن رساندند و از امام آموختند که با دشمن پیش از آنکه با ما وارد جنگ شود باید جنگید.فرمانده کل سپاه اظهار داشت: ما فقدان عقل در دشمن را بارها تجربه کرده‌ایم.

سپاه امروز با سپاه سال ۵۷ در حفظ ارزش‌ها و روح ایمان هیچ تفاوتی نمی‌کند. اما در حوزه سلاح بسیار پیشرفته‌تر و در مهارت بسیار کارآزموده تر شده است و در ساخت قدرت با انگیزه قوی‌تر مانده است.وی ادامه داد: امروز نمی‌توان عظمت شکل یافته سپاه را به تصویر کشید زیرا سپاه وسیع‌تر از همه قدرتها است. دشمن تمام می‌شود اما سپاه و بسیج تمام نمی‌شوند.

سردار سلامی با بیان اینکه امروز در قلب آتش فتنه‌های بزرگ قرار داریم، گفت: امروز همه دشمنان شمشیرها را بالابرده‌اند و با ما یک گام فاصله دارند اما در مقابل این آرایش عظیم از

قدرت رزمندگان ما ایستاده‌اند. امروز مرزهای جغرافیایی ما مرزهای امنیت ملی ما است. اگر دشمن بتواند در مرزهای ما یک حفره باز کند بستن آن بسیار سخت است.

فرمانده کل سپاه ادامه داد: جوانان ما که روی مرزها ایستاده‌اند و خط یک مقاومت شرافتمندانه را تشکیل می‌دهند همان کسانی هستند که امروز سردار پاکپور با تعصب از آنها دفاع کرد. ما برادرانی را داشتیم که برای حفاظت از مرز از سرما منجمد شدند هرچند امروز اینگونه نیست اما برای رسیدن به این نقطه زحمات فراوان کشیده شده است.وی افزود: رزمندگان ما در مرزها ستون‌های مستحکمی هستند که امنیت و اعتبار ما به آنها متکی است. اگر امروز کشور ما در میانه دریای آتش آرام است بخاطر مجاهدت این رزمندگان است.سردار سلامی تصریح کرد: رزمندگان نیروی زمینی اولین کسانی هستند که درمقابل دشمن می‌ایستند و زمانیکه آنان به میدان می‌آیند دشمن می‌گریزد.

فرمانده کل سپاه گفت: دریا نقطه اتصال ما به همه جهان است و امروز نیروی دریای سپاه می‌تواند در هر نقطه‌ای با دشمن بجنگد. مقامات آمریکایی درباره نمایش بخشی از قدرت دریایی سپاه گفتند همین بخش کافی است تا بتواند با تمام قدرت دریایی ما بجنگد. وی درباره قدرت هوافضا در سپاه عنوان کرد: تاثیر این قدرت در لحظه احساس می‌شود و دشمن در همه جا این قدرت را می‌بینند. امروز شاهد هستید کسر کوچکی از قدرت این نیرو بکار گرفته شده اما توانسته است معادلات جهانی را تغییر دهد و به چالش اساسی بین ما دشمن تبدیل شود. موشکهای ما می‌توانند هر هدفی از دشمن در منطقه را زیر ضربه قرار دهند و بر ضدموشکهای دشمن غلبه کنند. این قدرتی است که یکبار در عین الاسد نشان داد قدرت و اراده مقابله را داریم. این قدرت اساس بازدارندگی ما است.

سردار سلامی درباره نیروی قدس گفت: این نیرو دشمن را از پناهگاه راهبردی به میدان عملیات کشانده است و در همه نقاط قدرت ساخته است. برای مظلومان پناهگاه‌های قدرتمند ساخته است و انرژی دشمن در میدان‌های وسیع را تجزیه کرده و او را در معرض فرسایش تدریجی قرار داده است.

وی افزود: فلسطینی که با سنگ می‌جنگید بعد از ۱۶ ماه مبارزه هنوز به عنوان یک نیروی قدرتمند درمقابل اسرائیل آرایش قدرت می‌گیرد. حزب الله با آن همه ضربات سنگین ایستاد و جوانانش زیباترین صحنه‌ها را نشان دادند یمنی‌ها نیز که آمریکا و انگلیس را ناکارآمد ساختند. در سوریه اما به دلیل مسائلی که فرصت بیان آن نیست دشمنان نتیجه گرفتند اما وضعیت به همین صورت باقی نمی‌ماند.

فرمانده کل سپاه با بیان اینکه ما امروز با همه نوع تهدید همزمان درگیر هستیم، گفت: همه راه‌های رخنه را باید بست و باید شبانه روز با دشمن جنگید.وی در پایان تصریح کرد: اما همه موفقیت‌های سپاه به دلیل نعمت امامت و پیشوایی مسلمانان رهبر معظم انقلاب اسلامی است. ایشان هستند که ما را در مقابل دشمنان با راهبردهای مبتنی بر حکمت و اندیشه هدایت می‌کنند و اجازه نمی‌دهند به وضع موجود قانع باشیم. ما باید قدردان این موهبت الهی باشیم.

آگهی مزایده عمومی شماره ۱۴۰۳/۸

فروش ۲ مورد از املاک مخابرات منطقه گیلان

نوبت اول

شرکت مخابرات ایران منطقه گیلان درنظردارد نسبت به فروش ۲ مورد از املاک مخابرات منطقه گیلان را از طریق مزایده انجام دهد.

متقاضیان شرکت در مزایده می توانند جهت کسب اطلاعات بیشتر به آگهی فراخوان در سایت مخابرات منطقه گیلان به آدرس : gilan.tci.ir و www.TCI.IR و http://IETS.MPORG.IR یا برای خرید اسناد به اداره خرید و قراردادهای مخابرات منطقه گیلان به آدرس: رشت -چهارراه گلسار، ساختمان سردار شهید حاج قاسم سلیمانی ، طبقه ۳ مراجعه نمایند.

تلفن تماس : ۳۲۱۳۲۳۷۸-۳۲۱۳۲۳۳۲-۰۱۳

مدیریت پشتیبانی و تدارکات – مخابرات منطقه گیلان